

نام کتاب: معاد

نام نویسنده: شهید محراب آیت الله سید عبدالحسین دستغیب

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

پیش از آن که تنوریهای فلاسفه الهی و مادی را بررسی کنیم، ضمیر ناخودآگاه ما این سؤال را طرح می‌نماید که از کجا آمده‌ایم و به کجا خواهیم رفت؟ گویی لزوم اعتقاد به دو اصل اجتناب‌ناپذیر مبدأ و معاد یعنی عالم ماوراء الطبیعه به انسانها الهام می‌شود. بشر به حسب فطرت، دورنمای سرنوشت خود را دائماً مد نظر قرار داده و راهی را که در پیش دارد با دقت هرچه تمامتر می‌نگرد، بدون این که پایانی بر آن در نظر گیرد.

از آنها که مرگ را زوال و نیستی می‌پندارند، می‌پرسیم: آن ادراک پنهانی که باعث دوست داشتن بقای نام نیک؛ حتی برای پس از مرگ می‌شود چیست؟ و آیا وجدان، بدون شعور آنها که دسته‌های گل نثار آرامگاه سرباز گمنام می‌نمایند، چه حکم می‌کند؟

پاسخ این سؤالات و صدها نمونه دیگر آن است که بشر در اعماق قلبش به بقای پس از مرگ معتقد است، هر چند افکارش تحت تأثیر عواملی قرار گرفته و زبانش حقیقت را انکار نماید. این روان ناخودآگاه است که می‌گوید پس از این دنیای ظلمانی که عصر طلایی آن با همه ظواهر فریبنده‌اش کمترین اختلافی از نظر شؤون انسانی و عدالت اجتماعی با دوران توحش ندارد، جهانی است روشن از نور عدالت که با هرکس به مقتضای کردار گذشته‌اش، رفتار خواهد شد.

مطالعه تاریخ اقوام و ملل گذشته بر ما ثابت می‌کند که آنها نیز چنین احساسی داشته‌اند، با این تفاوت که برخی از آنها چون رشد عقلی و فکری نداشته و تحت رهبری صحیح و کافی قرار نگرفته‌اند، حیات پس از مرگ را همانند زندگانی مادی این عالم دانسته و همراه مردگان خود مایحتاج زندگی، از قبیل: خوراک، پوشاک، اسلحه، وسایل تزیین و حتی مستخدم دفن می‌کردند؛ مثلاً ساکنان جزیره فیجی عقیده داشتند که مردگان نیز مانند زندگان، کشاورزی می‌کنند، تشکیل خانواده می‌دهند و با دشمنان خود می‌جنگند و کارهای زندگان را آنها نیز انجام می‌دهند.

کامیل فلاماریون فیلسوف و فک‌شناس فرانسوی در کتاب مشاهدات علمی خود در احوالات مردم این جزیره می‌نویسد:

از عادات مردم جزیره فیجی این است که پدر و مادر خود را در سن چهل سالگی زنده زیر خاک می‌کنند و علت این که این دوره از عمر را انتخاب می‌کنند این است که وسط تقریبی عمر و کاملترین سنین زندگی است و به گمان ایشان، متوفی در روز بعث اموات با همان حالت قوت و کمال برانگیخته می‌شوند.

پس از اندک دقت و تأمل در این قبیل طرز فکرها، لزوم بعثت انبیا جهت پرورش فطرت و هدایت افکار نسل بشر واضح می‌شود، تمام ادیان آسمانی خصوصاً دین مقدس اسلام برای مساله معاد به جهاتی اهمیت فوق العاده قایل شده‌اند.

۱- اعتقاد به قیامت، تنها ضامن سعادت و رفاه و امنیت جوامع بشری است. هرگاه انسانها معتقد باشند که پرونده اعمالشان محفوظ می‌ماند و بالأخره در دادگاه عدل خداوند محاکمه خواهند شد، احساس مسئولیت و بیم از سرنوشت آنها را از هر نوع گناه و مفساد اخلاقی باز می‌دارد و امید به آینده درخشان، موجبات تسکین خاطر و آرامش فکری آنها را نموده، به انتحارهای ناشی از عفریت یأس و نومیدی و فشارهای روحی، پایان می‌دهد و در نتیجه، نگرانیها و تشویشهای حاصل از جرایم روز افزون و انحرافات انسان در عصر فضا برطرف می‌گردد.

علاوه بر این که تمام بحرانها و عقده‌های جهانی که رهبران ممالک به اصطلاح مترقی را به بن بست مواجه ساخته است، به سادگی حل و فصل خواهد شد.

تجربه به خوبی نشان داده است که نه از سازمان‌های جلوگیری از جرایم کاری ساخته است و نه کنفرانسهای صلح در راه خاموش کردن آتش جنگ کاری از پیش برده‌اند.

لویس اسنایدر استاد تاریخ دانشگاه نیویورک راجع به انسانهای قرن بیستم می‌نویسد:

بشر، مهار کردن همه چیز را آموخته است، جز مهار کردن وحشیگریهای سرشت بشری.

پس تنها يك راه باقی می‌ماند و آن عبارت است از مهار کردن وحشیگریها به وسیله تقویت نیروی ایمان به رستاخیز.

۲- اعتقاد به قیامت، مهمترین عامل موفقیت و برتری و پیروزی ملتها است. بهترین شاهد برای این ادعا، مقایسه وضع کنونی مسلمانان با مسلمین قرون اولیه اسلام است. آنها با الهامی که از افکار پیشوای عظیم الشان خود حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) گرفته بودند، در چنان مرتبه‌ای از یقین قرار داشتند که گویی حیات آخرت با تمام نعمتهای جاویدش در نظرشان مجسم بود؛ لذا نه فقط از مرگ نمی‌هراسیدند، بلکه مشتاق آن نیز بودند؛ چون می‌دانستند تنها فاصله بین آنها و آن همه وعده‌های قطعی همین زندگی مملو از ناملايمات است. در سایه همین اعتقاد محکم بود که بر نیمی از دنیای آن روز فرمانروایی داشتند و آنگاه که اروپای قرون وسطی در توحش به سر می‌برد، رهبری جهان را به طور شایسته‌ای اداره نمودند. در جنگهای صلیبی بی‌باکانه در برابر مسیحیان ایستادگی کردند و بیت المقدس را از شر اجانب محفوظ داشتند آنها شعار یا مرگ یا پیروزی نقش دلشان بود.

اما مسلمین امروز، این شعار را فقط با هیاهو و جنجال بر زبان جاری می‌سازند و قلوبشان مملو از ترس و وحشت است. از مرگ می‌ترسند و لذا به سادگی طعمه استعمارگران می‌شوند. در قرون اخیر با

تجزیه و تفکیک ممالک اسلامی، مقدمات نابودی آنها فراهم گردید. از نظر اختراعات صنعتی و ایجاد وسایل جنگی، عقب افتادند و سرانجام در پی جنگهای شش روزه، بیت المقدس را تسلیم دشمن کردند.

امروز برای مسلمانانی که آرزوی بازیافتن افتخارات گذشته را دارند يك راه باقی مانده و آن عبارت از ایجاد تحولی عمیق و تجدید نظر کلی براساس تقویت نیروی ایمان به رستاخیز است.

کتابی که اکنون از نظر شما خواننده محترم می‌گذرد، اثری است ارزنده که در تحکیم و تقویت این نیروی عظیم، نقش مهمی را ایفا می‌نماید. یکی از امتیازات کتاب حاضر آن است که زندگی پس از مرگ گرچه با روش تحقیقی و علمی بررسی شده، در عین حال از نظر فهم مطالب، بسیار روان و قابل استفاده همگان می‌باشد. علاوه بر این که به شبهات و ایرادات مربوط به مسأله معاد با بیانی شیوا و مستدل پاسخ داده شده است.

سید علی اصغر دستغیب.

فصل اول: مرگ

معاد از ماده عود به معنای برگشتن است؛ چون روح دوباره به بدن برگردانیده می‌شود.

معاد از اصول دین مقدس اسلام و اعتقاد به آن واجب است که هرکس دوباره پس از مرگ زنده می‌شود و به جزای عقیده و عملش می‌رسد.

مسأله معاد که ابتدایش مرگ و قبر و بعد برزخ و سپس قیامت کبری و پایانش بهشت یا جهنم است، با این حواس ظاهری درک نمی‌شود. هر چند اصل معاد به دلیل عقل ثابت است به تفصیلی که ذکر می‌شود، لیکن محال است کسی به تنهایی درک کند که بعد از مرگ، چه خبر است؟ غیر از وحی، راه دیگری ندارد؛ زیرا هرکس در هر عالم و مقامی است ادراکش از حدود آن عالم تجاوز نخواهد کرد؛ مثلاً طفلی که در عالم رحم است، محال است چگونگی و بزرگی عالم بیرون رحم را بفهمد و محال است بی‌پایانی فضا و موجودات آن را دریابد.

همچنین کسی که در عالم ملک و اسیر ماده و طبیعت است چگونه می‌شود عالم ملکوت را بفهمد که در باطن عالم ملک است و جایگاهش پس از خلاصی از این عالم می‌باشد و خلاصه خصوصیات عوالم پس از مرگ نسبت به کسی که در عالم دنیاست، غیب است و برای شناختن آن جز تصدیق آنچه را که حضرت آفریدگار خبر داده راهی نیست.

بنابراین، اگر کسی بگوید از عقل ما دور است که پس از مرگ، فلان طور شود، اصلاً حرفش مورد قبول نیست؛ چون خصوصیات آن ربطی به عقل ندارد و جمیع عقلا پشت به پشت هم بزنند از جزئیات جریانات عالم خبری نخواهند داشت. چیزی که هست آنچه را که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل او فرموده‌اند ما هم تصدیق می‌نماییم؛ زیرا آن بزرگواران، معصوم و محل نزول وحی حضرت آفریدگارند.

آیا مرده حرف می‌زند؟

با این بیان، شبهاتی که بعضی از بی‌خردان می‌کنند، معلوم شد که همه بی‌اساس است، مانند این که می‌گویند: کسی که مرد، بدنش در حکم جماد است؛ نظیر چوب خشک، دیگر سؤال و جواب در قبرش چیست؟ و ما اگر دهان مرده را از چیزی پر کنیم و روز دیگر قبرش را بشکافیم و جسدش را ملاحظه کنیم، خواهیم دید که چیزی از دهانش خارج نشده است (جواب این شبهه به زودی روشن می‌شود)

این اشکالات در اثر بی‌خبری از آخرت و دستگاه آفرینش و نداشتن ایمان به غیب است. این تعجبها شاهد کمی اطلاع و فهم است. او خیال می‌کند نطق، فقط مال زبان است، ارواح نطقی ندارند، جنبش برای پای حیوانی است، ارواح جنبش ندارند. در حالی که خودش هر شب هنگام خواب، نطقها و گفتگوها دارد، بدون این که زبان و لب او جنبش داشته باشد و کسی که نزدیکش بیدار باشد، صدایش را نمی‌شنود و همچنین سیرها دارد، بدون این که بدنش در بستر، جنبش داشته باشد.

حکمت رؤیا

حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) می‌فرماید: بشر در ابتدای خلقت، رؤیا خواب دیدن نداشت و بعد خدا به او عطا کرد، سببش آن بود که خداوند پیغمبری را برای دعوت و هدایت مردم زمانش فرستاد و او مردم را به اطاعت و بندگی پروردگار عالم امر کرد، گفتند: اگر ما خدای را بپرستیم، در برابرش چه داریم، در حالی که دارایی تو از ما بیشتر نیست، آن پیغمبر فرمود: اگر اطاعت خدا کنید جزای شما بهشت است و اگر معصیت کردید و حرف مرا نشنیدید، جای شما دوزخ است.

گفتند: بهشت و دوزخ چیست؟

پس برای ایشان هر دو را توصیف کرد و شرح داد.

پرسیدند: کی به آن می‌رسیم؟

فرمود: هنگامی که مردید.

گفتند: ما می‌بینیم که مرده‌های ما پوسیده و خاک می‌شوند و برای آنها چیزی از آنچه وصف کردی نیست و آن پیغمبر را تکذیب کردند. خداوند احکام (خواب دیدن) را برای آنها قرار داد، در خواب دیدند که می‌خورند و می‌آشامند و حرکت می‌کنند و می‌گویند و می‌شنوند و غیره، چون بیدار شدند اثری از آنچه دیده بودند ندیدند. پس نزد آن پیغمبر آمدند و خوابهای خود را بیان کردند. آن پیغمبر فرمودند: خداوند خواست حجت را بر شما تمام کند. روح شما چنین است. هنگامی که مردید هر چند بدنهای شما در خاک پوسیده شود، روحهای شما در عذاب است تا قیامت (یا در روح و ریحان و ناز و نعمت^(۱)).

کم ظرفیتی انسان

لازمه عقل، کثرت احتمالات است: انما يعرف عقل الرجل بكثره احتمالاته؛ یعنی هر مطلبی که انسان می‌شنود و محال عقلی نباشد، احتمال بدهد شاید صحیح باشد و اگر خبر دهنده‌اش معصوم باشد بگوید حتماً صحیح است. و وقتی که انسانی کم عقل و جاهل است می‌گوید: این حرفها چیست؟ نپذیرفتن دلیل بر کوچکی و کم ظرفیتی است که نمی‌تواند فوق طبیعت را دریابد.

شرح مسأله معاد به تفصیل اقتضا ندارد، آنچه می‌شود از منزل اول تا آخر - که در اخبار اهل بیت (علیه السلام) ذکر شده - گفته می‌شود.

منزل اول: مرگ

حقیقت مرگ، بریده شدن علاقه روح از بدن است. برای علاقه روح به بدن، تشبیهات زیادی شده است. بعضی گفته‌اند: مثل کشتیبان و کشتی که مرگ، کشتی را از تحت اختیار کشتیبان بیرون می‌برد.

می‌گویی: پای من، دست من، چشم من، من غیر از دست و پا و چشم و گوش است. وقتی که می‌گویی رفتم، درست است که تو رفتی لیکن به پایت رفتی و تو غیر از پا هستی.

می‌گویی دیدم، شنیدم، گفتم، همه برگشتش به شخص واحد است، این شخص، روح شریف است که از این مظاهر ظهور پیدا می‌کند، روح می‌بیند، می‌شنود، اما آیا از این سوراخ چشم و گوش؟ پس بیننده روح است. این چشم آلت دیدن او است، روح، چراغی است که در ظلمتکده تن روشن گردیده است و از مجرای چشم و گوش و سایر حواس، روشنایی می‌دهد.

مرگ یعنی جابه جا کردن چراغ؛ مثلاً فرض کنید در کلبه‌ای که چندین سوراخ داشته باشد، چراغ گازی قرار دهید، از این مجراها روشنی می‌دهد، اگر چراغ را بیرون بردید، تاریک می‌شود. مرگ یعنی بیرون بردن این چراغ از بدن لیکن باید دانست که علاقه روح به بدن نه از جهت حلول است؛ یعنی روح داخل بدن باشد، نه این طور نیست؛ چون روح مجرد است و جسم نیست و داخل و خارج ندارد، فقط علاقه و توجه تامی به بدن دارد؛ مرگ یعنی قطع علاقه از بدن.

واجب است که اعتقاد داشته باشیم که مرگ به اذن خداست. همان کسی که روح را در شکم مادر به بدن علاقه داد تا روز آخر همان کس هم قطع علاقه می‌کند، محیی اوست و ممیت هم اوست. در قرآن زیاد ذکر شده که خدا زنده می‌کند و خدا می‌میراند. بعضی از عوام از عزرائیل بدشان می‌آید و او را دشمن می‌دانند؛ اما نمی‌دانند که او پیش خود کار نمی‌کند، او از طرف پروردگار عالم مأموریت دارد.

کیفیت قبض روح

در کیفیت قبض روح، در ضمن احادیث معراج آمده است که حاصلش این است: لوحی جلوی حضرت عزرائیل است که نام همه افراد در آن ثبت شده، هر کس اجلش برسد، اسم او پاک می‌شود و فوراً عزرائیل در آن واحد، قبض روحش می‌کند. ممکن است هزارها نفر نامشان پاک شود و عزرائیل هم قبض روحشان نماید، تعجبی ندارد؛ مثل بادی که هزار چراغ را یک مرتبه خاموش کند. همه به خدا بر می‌گردد. عزرائیل قبض روح می‌کند؛ اما در حقیقت خدا میرانده؛ چون از طرف خداوند جل و علا است و از این رو قرآن مجید قبض روح را به خدا نسبت داده است^(۱).

و در جای دیگر نسبت به عزرائیل داده است^(۲).

و در جای دیگر به ملائکه^(۳) که اعوان و انصار عزرائیل‌اند، هر سه صحیح است؛ چون عزرائیل و اعوان و یاران او به امر خداوند جانشان را می‌گیرند، مانند سلطانی که به وسیله لشکر و سرداران

کشوری را فتح می‌کند، پس صحیح است که گفته شود لشکر فلان کشور را فتح کرد؛ چنانچه اگر بگویند فلان سردار فتح کرد، نیز درست است و در حقیقت سلطان که تدبیر و حکمرانی لشکر با او است فتح کرده است و این مثال برای نزدیک شدن مطلب به فهم است و گرنه اصل مطلب از اینها بالاتر است.

بالجمله، خداست که در موقع مرگ، جان را می‌گیرد؛ ولی متوجه باشید که پروردگار عالم دنیا را دار اسباب قرار داده، از آن جمله برای مرگ هم اسبابی معین فرموده؛ مانند از بام افتادن، مریض شدن، کشته شدن و غیره؛ البته اینها بهانه و سبب است؛ چون بسیاری هستند که مرضهای سخت‌تر از او هم داشتند و نمردند، پس این به تنهایی موجب مرگ نمی‌شود. اگر پیمانه عمرش تمام شده باشد، جانش را پروردگار عالم قبض می‌فرماید و گرنه چه بسیار اشخاصی که صحیح و سالم بودند و بدون هیچ گونه سابقه کسالتی مردند.

جمله دیگر راجع به ملك الموت است که برای قبض ارواح می‌آید، شکلش نسبت به محتضر فرق می‌کند. دارد که حضرت ابراهیم (علیه السلام) تقاضا کرد که شکل عزرائیل هنگام قبض روح کافر ببیند، عرض کرد طاقت ندارید. فرمود میل دارم ببینم. عزرائیل خودش را به آن هیأت نشان داد و ابراهیم دید صورت مردی است سیاه رنگ که موی بدنش ایستاده، بد بو، لباس سیاه پوشیده، از دهان و بینی او شراره آتش و دود خارج می‌شود، ابراهیم (علیه السلام) غش کرد، پس از به حال آمدن، فرمود: اگر کافر هیچ عذابی نداشته باشد بس است عذابش در دیدن تو^(۵) و بالعکس هم راجع به مؤمن^(۶).

شیاطین هم برای اغوا از طرف چپ محتضر می‌آیند. ملائکه هم از طرف راست. کار شیاطین همیشه فریب دادن است. مخصوصاً هنگام مرگ که اگر ایمانی هم باشد بدزدند؛ چون میزان سعادت و شقاوت آخر کار است، همان طوری که زندگی کرده می‌میرد و همان طوری که مرده زنده می‌شود^(۷)، هر آرزویی که داشته باشی، هنگام مرگ با آن آرزو می‌میری، اگر آرزویت دیدن جمال علی (علیه السلام) است، مونسست جمالش می‌باشی، اگر آرزویت هوا و هوس است، آن هنگام نهایت طلوعش می‌باشد لیکن کسانی که اهل ایمان شدند خداوند وعده فرموده است که او را نگهدارد و شیطان را به او دسترس نیست^(۸).

به ابی زکریای رازی هنگام مرگش می‌گفتند بگو: لا اله الا الله می‌گفت نمی‌گویم، حالت غشوه‌ای به او دست داد، پس از این که به هوش آمد، گفت: کسی به نظرم آمد که می‌گفت: اگر می‌خواهی خوشبخت شوی، بگو عیسی ابن الله. من گفتم نمی‌گویم. پس از اصرار زیاد گفت بگو: لا اله الا الله. گفتم: چون تو می‌گویی نمی‌گویم. حربه‌ای آمد و او را پرت کرد، حالا کلمه حقه را می‌گویم، آن وقت شهادتین را بر زبان جاری ساخت و از دنیا رفت.

کسی که يك عمر از روی صداقت موحد بود، چطور در آن هنگام شیطان بر او مسلط می‌شود. بلی اگر مدت عمرش را به پیروی از شیطان گذرانده، در آن ساعت هم انیشتش شیطان است.

آسانی و سختی جان دادن

در روایات و احادیث، تصریحاتی به سختی جان کردن شده است و در بعضی از روایات تشبیه به کندن پوست از بدن زنده گردیده. و در بعضی دیگر است که اگر سنگ آسیا یا میخ در قلعه را در چشم بگذارند و آن در به حرکت بیاید از سکر مرگ آسانتر است. و در برخی دیگر از روایات سختی آن تشبیه شده

به این که بدنی را با قیچی یا اره قطعه قطعه کنند. و از بعضی از محتضرین هم ناراحتی‌های فوق العاده مشاهده می‌شود که گفتنی نیست.

برای بعضی هم مردن مثل یو کردن بهترین گلهاست^(۱). در بعضی روایات می‌فرماید تغییر لباس کثیف به تمیز است و در پاره دیگر تشبیه به برداشتن غلها و بندها از بدن شده است؛ یعنی مرگ، خلاصی پیدا کردن از محبس عالم طبیعت است.

به طور کلی هیچ يك از این دو قسم جان دادن کلیت ندارد بلکه نه هرکس اهل ایمان شد آسان جان می‌دهد بلکه بسیاری از مؤمنین هستند که لطف خدای متعال شامل حالشان می‌شود و بعضی از گناهانشان را به سختی جان کندن جبران می‌فرماید، با این که مؤمن از دنیا می‌رود لیکن چون باید پاک برود، او را اصلاح می‌کنند و نسبت به کفار دهانه آتش و مقدمه عذابشان می‌باشند^(۲).

گاه هم می‌شود که کفار و فساق، آسان جان می‌دهند؛ چون این شخص اهل عذاب است لیکن در عمرش کار خوبی هم کرده، آسان جان می‌دهد که حسابش همین جا تصفیه شده باشد؛ مثلاً به واسطه انفاقی که کرده یا کمک به مظلومی که نموده، در عوض آسان جان می‌دهد تا دیگر در آخرت، طلبی نداشته باشد؛ چنانچه مؤمن برای پاک شدن از گناه، سخت جان می‌دهد. در حقیقت برای کافر، جان دادن، اول بدبختی است، چه آسان و چه سخت و برای مؤمن هم نعمت و سعادت است، چه آسان و چه سخت.

بنابراین، به هیچ وجه آسانی و سختی جان دادن نسبت به مؤمن و کافر، نیکوکار و بدکار، کلیت ندارد.

در جلد سوم کتاب بحار الانوار، حدیث شریفی است که روزی خاتم الانبیاء محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) به دیدن ابن عم گرامی خود علی بن ابی طالب (علیه السلام) تشریف آوردند، در حالی که ایشان چشم درد شدیدی داشتند، به طوری که صدای ناله آقا را بلند کرده بود، با آن که امیرالمؤمنین (علیه السلام) کوه صبر بود، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر موحشی به علی (علیه السلام) داد که سختی درد چشم را فراموش فرمود، فرمود: یا علی! جبرئیل به من خبر داد که قبض روح کافر را که می‌کنند، عده‌ای از ملائکه عذاب می‌آیند و با تازیانه‌ها و سیخهای آتشین جان آنها را می‌گیرند.

امیرالمؤمنین عرض کرد: یا رسول الله! این طور جان دادن هم از امت شما هست؟.

فرمود: آری، سه طایفه از مسلمانان هستند که این طور جان می‌دهند؛ اول: حاکم جور است. دوم: خورندگان مال یتیم. سوم: شاهد ناحق است؛ یعنی کسی که بر خلاف حقیقت شهادت می‌دهد^(۳).

اجمالاً از ماست که بر ماست. هرکس آنچه را کرده می‌بیند، آسان یا سخت جان دادن، نتیجه اعمالمان است.

پناه بر خدا! گاهی ممکن است انسان به واسطه بدی اعمال، بی‌ایمان از دنیا برود^(۴).

در تذکره‌ها و شرح حالات، ضمن حالات فضیل ایاز تایب مشهور می‌نویسند:

داناترین شاگردانش مریض شد. به حد مرگ رسیده بود. فضیل و عده‌ای به عیادتش آمدند. فضیل سوره یس را شروع به خواندن کرد. این بدبخت زیر دست استادش زد و گفت: نمی‌خواهم قرآن بخوانی! بدبختی که يك عمر به مسجد، به مدرسه، به مجلس عبادت می‌آمد، اهل قرآن بود، حالا می‌گوید نمی‌خواهم قرآن بخوانی و شهادتین را هم نگفت و در همان مجلس مرد.

فضیل از این قضیه خیلی اندوهناک شد، در گوشه‌ای خزید و از خانه بیرون نیامد تا این که همان شاگرد را در خواب دید. از او سبب عاقبت به شری او را پرسید، گفت: سه چیز در من بود که بی‌ایمان از دنیا رفتم:

اول: حسد که نمی‌توانستم کسی را بالاتر از خودم ببینم. آری، حسد ایمان را چون آتش که هیزم را می‌خورد، از بین می‌برد^(۱۳).

دوم: نمامی؛ یعنی میان مردم را به هم زدن^(۱۴). زن و شوهر را از هم جدا می‌کند، اگر کسی پشت سر دیگری حرف زد، مبادا تو بروی برایش خبر ببری که فلان کس فحشت داد! نه بلکه بر عکس اگر بین دو نفر شکر آب است، بگو فلانی پشت سر تو خوبی‌ات را می‌گفت، اینجا دروغ عیبی ندارد؛ چون بین دو نفر را اصلاح می‌دهد. بر عکس نمامی که بزرگترین عیب است. علاوه بر این که کدورت و نفاق را زیادتیر می‌کند، خیال راحت شخص بیچاره را که برایش خبر آورده از بین می‌برد، دلش را چرکین می‌نماید و ایجاد فتنه - که بدتر از قتل است - می‌کند^(۱۵).

سوم: شرابخواری است. بلی این سه گناه بزرگ موجب شد که کسی که عالم و فاضل و مدرس و غیره بود، بی‌ایمان از دنیا برود^(۱۶).

دوست داشتن مرگ

مطلب مهمی که باید دانسته شود حب لقاء الله است؛ یعنی مؤمن نباید از مرگ بدش بیاید و از آن وحشت داشته باشد، نه آن که آرزوی مرگ کند، یا (پناه بر خدا) خودکشی نماید؛ زیرا تا در این عالم است می‌تواند از گناهان توبه کند و خود را پاک نماید و بر خیرات خود بیفزاید بلکه هر وقت خداوند مرگ او را خواست، باید مرگ را در آن حال نعمت بداند؛ زیرا اگر اهل اطاعت خداست، زودتر به دار ثواب می‌رسد و از آثار حسنه کردارش بهره‌مند می‌گردد و اگر گنهکار است، به وسیله مرگ، رشته گنهکاری‌اش گسیخته و استحقاق عقوبتش کمتر می‌شود.

خلاصه، عاقل باید مرگ را در وقتی که خدا بخواهد دوست بدارد؛ چون یگانه وسیله رسیدن به تمام سعادت اوست؛ یعنی خلاصی از دار الغرور و رسیدن به دار السرور و ورود بر بساط حضرت آفریدگار و وصال دوستان حقیقی؛ یعنی حضرت محمد و آل اطهارش (علیهم السلام) و سایر ارواح شریفه اخیار و ابرار است.

و همچنین باید تأخیر مرگ و طول عمر را تا اندازه‌ای که خدا خواهد دوست بدارد، برای این که بیشتر بتواند برای این سفر مبارک و طولانی تدارک ببیند.

مذموم بودن علاقه‌مندی به دنیا عقلا و شرعا

کراهت از مرگ و دوستی ماندن در دنیا به جهت بهره‌مندی از خوشیهای آن؛ چنانچه حال اکثر مردم است، غلط و بی‌جاست؛ چه عقلا و چه شرعا.

اما عقلا؛ پس اولاً خوشی مطلق در این عالم یافت نمی‌شود، تا صد مشت در دهنی نزنند، لقمه‌ای در آن نمی‌گذارد، کدام خوشی است که صدها ناخوشی و ناراحتی پس و پیش آن را نگرفته باشد؟ اگر جوانی است، پیری و ناتوانی، پیش آمد قطعی آن است. اگر سلامتی است که شرط اساسی هر بهره‌مندی از خوشیهای این عالم است، در هر لحظه انواع مرضهای گوناگون آن را تهدید می‌کند. اگر مال است که وسیله به خوشیهاست که به هزاران ناراحتی به دست می‌آید و به هزاران آفت محفوف و همراه است و اگر مقام و منصب است که با هزاران مزاحمت توأم است و از همه گذشته، تمام آنها در معرض فنا و زوال است.

دل بر جهان مبند که این بی‌وفا عروس با هیچ کس شبی به محبت به سر نکرد

دوستی دنیا صفت کفار و سر هر گناه

اما شرعا: قرآن مجید حب دنیا را یکی از صفات کفار دانسته و فرموده: ...رضوا بالحيوة الدنيا و اطمأنوا بها... (۱۷) ..

یعنی: کفار به زندگی دنیوی دلخوش شدند و به آن قرار گرفتند.

و نیز فرموده: ارضيتم بالحيوة الدنيا من الاخرة....

یعنی: آیا به جای حیات همیشگی آخرت، زندگی فانی دنیوی را پسندیده‌اید.

و درباره یهود می‌فرماید: ...يود أحدهم لو يعمر ألف سنة(۱۸)...

هر يك از آنها دوست می‌دارد هزار سال در دنیا عمر کند.

و آیات قرآن مجید در این باره زیاد و همچنین اخبار و روایات بی‌شمار است.

در این جا حدیث مشهور نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) کافی است که می‌فرماید: حب الدنيا رأس كل خطيئة(۱۹)

یعنی: دوستی دنیا سر منشأ تمام گناهان است.

کراهت از مرگ و گریه بر بستگان

از آنچه ذکر شد، دانسته گردید که کراهت از مرگ و طلب عمر زیاد از جهت دلخوشی به آن و حائل شدن مرگ بین او و آنچه مورد علاقه‌اش است عقلا و شرعا ناپسند است؛ اما اگر کراهت از مرگ و حب دنیا تأخیرش برای این باشد که بیشتر تدارک سفر آخرت کند و چون توسط مرگ دفتر اعمال بسته می‌شود، مایل است دیرتر بمیرد تا بیشتر بهره ببرد، بسیار خوب است.

اما ناراحتی و کراهت از مرگ بستگان و دوستان و وحشت و ناراحتی از مرگ ایشان، اگر از جهت مادی باشد غلط و بی‌جاست؛ مثلا گریه کند که چرا آنها از خوشیهای این عالم بریده شده‌اند، یا این که خودش از خوشیهای که به وسیله او به آنها می‌رسید، محروم گردید، ولی اگر از جهت مفارقت و جدایی باشد، نظیر چند همسفر و همخرج که یکی از آنها جدا شود و زودتر به وطن مألوف برسد قهرا دیگران متأثر می‌شوند، اگر این طور باشد، بسیار خوب است، بلکه مستحب است که برای مؤمن و ابطلاء به مفارقت و دوری او گریه کند، به خصوص در صورتی که با بودن آن مؤمن، بهتر و بیشتر می‌توانست تدارک توشه سفر آخرت را ببیند.

بی‌صبری نتیجه غفلت از آخرت

چون بیشتر مردم خصوصا زنها گرفتار حب دنیا هستند، هرگاه کسی از بستگانشان بمیرد، سخت ناراحت شده و از پا در می‌آیند و جزع و بی‌صبری را از اندازه گذرانیده؛ مانند کسی که می‌خواهد همیشه در دنیا بماند و آن که مرده، نیست شده است، اگر می‌دانست آن که مرده مسافری بوده که زودتر به وطن رسیده و او هم به زودی به او ملحق خواهد شد، چنین بی‌صبری نمی‌کرد.

حضرت صادق (علیه السلام)، مرد پسر مرده‌ای را دیدند که زیاد بر مرگ فرزندش جزع می‌نمود و بی‌صبری می‌کرد. امام (علیه السلام) فرمودند: از مصیبت کوچک جزع می‌کنی و از مصیبت بزرگتر مصیبت آخرت غافل؟! اگر آماده سفر آخرت خودت بودی و در مقام تدارک آن بر می‌آمدی، بر مرگ فرزندت این طور جزع نمی‌کردی، پس به فکر آخرت نبودنت، مصیبتی سخت‌تر است از مصیبت مرگ بر فرزندت (۱۰).

مؤمن از اصل مرگ که رسیدن به دار ثواب است، خوشحال است لیکن تأخیرش را دوست می‌دارد تا بندگی بیشتری کند و در عین این حال، هر لحظه‌ای که اراده حتمی خداوندی به مردنش تعلیق گیرد، راضی و دلخوش است با حسن ظن به خداوند کریم و شوق لقای دوستانش حضرت محمد و آل او (علیهم السلام).

حضور اهل بیت (علیه السلام) هنگام جان‌کندن مؤمن

در روایات بسیاری ذکر شده که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت علی (علیه السلام) و در برخی دیگر، از خمسه طیبه؛ یعنی با حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین (علیه السلام) و در پاره‌ای دیگر، تمام چهارده معصوم هنگام مرگ بر بالین مؤمن حاضرند، البته صورت نوری آنها و بدن مثالی که بعدا ذکر می‌شود.

یکی از اصحاب حضرت رضا (علیه السلام) در حال مرگ بود، حضرت به بالینش تشریف آوردند، در حال سکران، چشمش روی هم گذاشته بود، عرض کرد: الان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت علی (علیه السلام) و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین (علیه السلام) تا حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) را می بینم و همچنین عرض کرد: آقا! صورت نوریه شما حاضر است (۲۱).

خلاصه، از مسلمات است که هر کس اهل بیت را هنگام مرگ ملاقات می کند و نسبت به اندازه معرفت و محبتش به آنان بهره می برد.

در حدیث مشهور حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به حارث همدانی است که فرمود: تمام افراد هنگام مرگ مرا ملاقات خواهند کرد؛ چه مؤمن و چه کافر (۲۲).

بلی چیزی که هست این ملاقات برای مؤمنین نعمت است و مشاهده جمال دلربایش از هر لذتی لذیذتر است (۲۳) و برای کافر و منافق، مظهر قهر پروردگار می باشد (۲۴).

گزارشهای پس از مرگ

پس از گرفته شدن جان، روح بالای بدن قرار می گیرد، روح مؤمن را به آسمانها می برند و روح کافر را به پایین می برند. وقتی که جنازه را حرکت می دهند، اگر مؤمن است صدا می زند مرا زودتر به منزل برسانید و اگر کافر است می گوید: عجله نکنید، مرا زود به قبر نبرید، هنگام غسل دادن، اگر مؤمن است، در جواب ملك كه به او می گوید: آیا دلت می خواهد به دنیا برگردی؟ می گوید: نه، دیگر نمی خواهم به تعب و سختی دنیا برگردم.

روح میت، در تشییع جنازه و هنگام غسل، حاضر است. غسل را می بیند. تشییع کنندگان را مشاهده می کند. صحبتشان را می شنود؛ لذا امر شده است که در اطراف میت خیلی قال و مقال و صحبتهای متفرقه نکنند. رفت و آمد زیادی ننمایند بلکه مشغول ذکر و تلاوت قرآن باشند.

پس از این که او را دفن کردند - به طوری که بعضی از محدثین از اخبار استفاده کرده اند - روح علقه و محبت دیگری به بدن پیدا می کند. وقتی که مشیعین و تشییع کنندگان می روند، می فهمد که او را غریب و تنها رها کرده اند، ناراحت می شود.

اولین بشارتی که به مؤمن در قبر می دهند این است که: خدا تو را و تمام تشییع کنندگان تو را آمرزید.

ضمناً مؤمنین مواظب باشند که رعایت مراسم مذهبی و مستحبات هنگام احتضار و غسل و کفن و دفن را بنمایند، مخصوصاً مستحب است ولی میت پس از مراجعت تشییع کنندگان، برگردد و تلقینش را بگوید، این آخرین تلقین است و قبل از آن هم دو تلقین وارد است؛ یکی در حال احتضار و دوم در هنگام دفن.

سؤال نکیر و منکر

از جمله چیزهای که بایستی به آن اعتقاد داشت و جزء ضروریات مذهب شیعه است، سؤال منکر و نکیر در قبر است. قدر مسلم این است که شخص باید اجمالاً عقیده داشته باشد که در قبر، سؤال و جوابی

هست، حالا به چه کیفیت است؟ آیا با این بدن جسمانی است، یا با بدن مثالی؟ یا مثلاً در همین قبر خاکی است یا از روح سؤال کرده می‌شود و به واسطه علاقه‌ای که با بدن دارد، این بدن هم متأثر می‌شود، یا جور دیگری است؟

اگر تصور بشود که ما اینها را کار نداریم؛ زیرا دانستن تفصیل این امور لزومی ندارد و نیز راهی برای دانستن آنها جز اخبار نیست و در روایات بیان صریحی نرسیده. بلی علامه مجلسی در جلد سوم کتاب بحارالانوار و کتاب حق الیقین فرموده از احادیث معتبر، ظاهر می‌شود که سؤال و فشار قبر در بدن اصلی است و روح، به تمام یا بعضی از بدن بر می‌گردد (یعنی تا سینه یا کمر چنانچه در بعض اخبار است) که قدرت بر فهم خطاب سؤال و جواب داشته باشد.

چیزی که باید بدانیم آن است که از چه چیز سؤال می‌شود؟ در قبر از عقاید و اعمال پرسیده می‌شود، به او می‌گویند خدایت که بود؟ پیغمبرت که بود؟ چه دینی داشتی؟ (این را از هر فردی، خواه مؤمن، خواه کافر می‌پرسند، مگر از بچه‌های نابالغ و دیوانه‌ها و کم عقلها) اگر دارای عقیده حقه باشد، عقایدش را ذکر می‌کند و شهادت به وحدانیت پروردگار و رسالت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامت ائمه هدی (علیه السلام) می‌دهد و گرنه زبانش گنگ می‌شود. بعضی از ترس به ملکین می‌گویند: تو خدایی. گاه می‌گویند: مردم می‌گفتند محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پیغمبر است، قرآن کتاب خداست؛ یعنی از عهده جواب بر نمی‌آیند.

خلاصه، اگر توانست جواب دهد، دری از سمت بالا باز می‌گردد و تا چشم کار می‌کند به قبرش توسعه می‌دهند؛ یعنی در عالم برزخ که تا قیامت طول می‌کشد، او در گشایش و راحتی است^(۲۵) و به او می‌گویند: بخواب مانند خوابیدن عروس^(۲۶) و اگر از عهده جواب بر نیاید، دری از جهنم برزخی به روی او باز می‌شود و نفخه‌ای از نفحات دوزخ، قبرش را آتش می‌زند^(۲۷).

فایده سؤال و جواب در قبر چیست؟

خدا می‌داند شخص، مؤمن است یا کافر، نیکوکار است یا بدکار، پس سؤال و جواب برای چه؟!

سؤال و جواب در قبر، ابتدای پیدا شدن نعمت است برای مؤمن. چقدر او می‌کند و لذت می‌برد وقتی که دو ملک با آن قیافه‌های زیبا و دلربا مشاهده می‌کند و آن بوی گل و ریحان بهشتی را که آنها همراه دارند، استشمام می‌نماید؛ لذا نام ایشان برای مؤمن، بشیر و مبشر است.

دیگر آن که خود سؤال و جواب برای مؤمن کیف دارد. بچه‌ها را دیده‌اید در مدرسه وقتی که درسشان را خوب خوانده باشند، کیف می‌کنند که از آنها سؤال شود تا کمال خود را بروز بدهند، مؤمن هم میل دارد که از پروردگارش بپرسند تا با کمال اطمینان به یگانگی پروردگار و رسالت محبوبش شهادت دهد.

هر قدر که مؤمن از سؤال و جواب لذت می‌برد و برای او نعمت و ابتدای آسایش است، برای شخص کافر هم ابتدای بدبختی و شکنجه است.

آمدن ملکها برای کافر، موحش و ترسناک است. در روایات است که آنها هنگام آمدن، صدای رعد می‌دهند. از چشمانشان آتش می‌جهد. موهای آنها روی زمین می‌کشد. به يك منظره ترسناکی با میت کافر مواجه می‌شوند؛ لذا نامشان برای کافر، نکیر و منکر است.

کسی که يك عمر با خدا کاری نداشته، خدایش را نمی‌شناخته، معلوم است چه بر سرش می‌آید. وقتی که از او درباره خدایش بپرسند، يك عمر خدایش پول بوده، شهرت بوده، ریاست بوده، با خدای عالم، کاری نداشته است، تزلزلی در او پیدا می‌شود که نمی‌تواند پاسخی بدهد، بعضی از عهده جواب بر می‌آیند، لیکن در پاسخ سؤال از پیغمبر در می‌مانند و بعضی هم در سایر عقاید حقه، برخی هم از عهده جواب نسبت به عقاید بر می‌آیند لیکن در پاسخ اعمال، در می‌مانند.

پرسش از کردار

در جلد سوم بحار الانوار است که از عقاید کسی در قبر سؤال کردند، همه را به خوبی جواب داد، از اعمالش پرسیدند، همه را خوب جواب داد، تنها به او گفتند:

یادت هست روزی مظلومی را دیدی و به فریادش نرسیدی؟ دیدی آبرویش را می‌ریزند، مالش را می‌برند و می‌توانستی کمکش کنی و نکردی؟ این جا در پاسخ درمماند (از جمله واجبات اغاثه ملهوف؛ یعنی یاری کردن و فریادرسی ستمدیده است) که در موردی به وظیفه خودش عمل نکرده است، به او گفتند که يك صد تازیانه از عذاب درباره تو حکم شده، يك تازیانه به او زدند، قبرش را پر از آتش کردند بلی برای ترك يك واجب این طور می‌شود).

مقصود این است که نگویید کار ما درست است. بر فرض که اصول عقایدت درست باشد و با همین اعتقاد صحیح از دنیا بروی، اعمالت را چه می‌کنی؟ آیا می‌توانی ادعا کنی که از جهت عمل، لنگ نیستی؟ پیشوایان معصوم ما ناله می‌کنند که: ابکی لسؤال منکر و نکیر فی قبری^(۲۸) من و تو چه بگوییم؟

عمل، انیس انسان در قبر

مسلم است که انیس هرکس در قبر، عملش می‌باشد؛ چنانچه در قرآن مجید و روایات به آن تصریح شده است، از آن جمله صدوق علیه الرحمه در کتابهای خصال و امالی و معانی الأخبار، از قیس بن عاصم روایت کرده که با جمعی از قبیله بنی تمیم خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مشرف می‌شود و عرض می‌کند:

یا رسول الله! ما را موعظه‌ای فرما که از آن بهره‌مند شویم؛ زیرا ما بیابان گردیم (یعنی کمتر به زیارت شما موفق می‌شویم).

پس آن حضرت ایشان را به کلمات خویش موعظه فرمود از آن جمله:

ای قیس! برای تو چاره نیست از قرینی، رفیقی که با تو دفن شود. او زنده است و تو با او دفن می‌شوی، در حالی که تو مرده‌ای. اگر او قرین کریمی باشد، تو را گرمی خواهد داشت و اگر لنیم باشد تو را وا خواهد گذاشت و محشور نمی‌شوی مگر با او و پرسیده نمی‌شوی مگر از او، پس آن را قرار مده مگر

صالح (نیک)؛ زیرا اگر صالح باشد با او انس خواهی گرفت و اگر فاسد باشد، وحشت خواهی کرد مگر از او و آن قرین، عمل تو است (۲۹).

قیس، این موعظه را در همان مجلس به شعر درآورد و گفت:

تخیر خلیطا من فعالك انما قرین الفتی فی القبر ما کان یفعل

اختیار کن انیسی برای خود از کردارهایت. جز این نیست که انیس شخص در قبر، کردارهای اوست.

لیوم ینادی المرء فیہ فیقبل

و لا بد بعد الموت من أن تعده

و ناچاری بعد از مرگ، آن انیس را ذخیره سازی برای روزی که شخص در آن خوانده می‌شود، پس حاضر می‌گردد (یعنی روز قیامت)

فان كنت مشغولا بشيء فلا تكن بغیر الذی یرضی به الله تشغل

پس اگر بخواهی مشغول کاری شوی، پس سرگرم مشو جز به کاری که رضا و خرسندی خدا در آن است.

فلن یصحب الانسان من بعد موته و من قبله الا الذی کان یعمل

پس همراه انسان پیش از مرگ و بعد از آن، جز کردارهایش چیزی نخواهد بود

ألا انما الانسان ضیف لأهله (۳۰) یقیم قلیلا بینهم ثم یرحل

هان! جز این نیست که انسان در این عالم دنیا، میهمانی است که اندکی نزد اهلس می‌ماند، پس از بین آنها کوچ می‌کند و به قرارگاه خود می‌رسد.

مهربانی خداوند نسبت به بندگان

آیات قرآنی درباره این که قرین انسان پس از مرگش نتیجه کردارهایش خواهد بود، بسیار است و تنها به یک آیه اکتفا می‌شود، می‌فرماید:

یاد کن روزی را که هرکس کردار نیک خود را می‌یابد که نزدش حاضر است و همچنین کردارهای زشت خویش را آرزو می‌کند که از او فاصله بگیرد و از او جدا نخواهد شد و خداوند شما را از قهرش می‌ترساند و خداوند به بندگان خود مهربان است (واز رأفت اوست انذارهای بی‌شمار و اعلان خطرهایی که به توسط پیغمبران خود به بشر رسانیده است (۳۱))

چنانچه از کتاب اربعین سید عظیم الشان قاضی سعید قمی منقول است که از شیخ بهایی نقل می‌فرماید که شیخ فرمود:

رفیقی در قبرستان اصفهان داشتم که همیشه بر سر مقبره‌ای مشغول عبادت بود و شیخ چون گاهی به دیدنش می‌رفته، روزی از او سؤال می‌کند از عجایب قبرستان چه دیده‌ای؟

عرض کرد: روز قبل در قبرستان جنازه‌ای را آوردند و در این گوشه دفن کردند و رفتند. هنگام غروب بوی گندی بلند شد و مرا ناراحت کرد. چنین بوی گندی در تمام عمرم استشمام نکرده بودم. نگاه هیکل موحشه و مظلومه‌ای همانند سگ دیدم که بوی گند از او بود، این صورت نزدیک شد تا بر سر آن قبر ناپدید گردید، مقداری گذشت، بوی عطری بلند شد که در عمرم چنین بوی خوشی نشنیده بودم، در این هنگام صورت زیبا و دلربایی آمد و بر سر همان قبر محو شد (اینها عجایب عالم ملکوت است که به این صورتها ظاهر می‌شود) مقداری گذشت، دیدم صورت زیبا از قبر بیرون آمد ولی زخم خورده و خون آلوده است. گفتم پروردگارا! به من بفهمان این دو صورت چه بود؟ به من بفهمانند که آن صورت زیبا اعمال نیکش بود و آن هیکل موحشه، کارهای بدش و چون افعال زشتش بیشتر بود، در قبر انیسیش همان است تا کی پاك شود و نوبت صورت زیبا برسد).

فشار قبر

علامه مجلسی در حق الیقین فرموده: فشار قبر و ثواب و عقاب آن فی الجمله اجماعی جمیع مسلمانان است و از احادیث معتبره ظاهر می‌شود که فشار قبر در بدن اصلی است و عام نیست؛ یعنی نه این که تمام مردم به فشار قبر مبتلا می‌شوند بلکه تابع استحقاق و گناهکاری است و همچنین شدت و ضعف آن.

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مروی است که: فشار قبر برای مؤمن کفاره‌ای است برای آنچه از او ضایع شده از ضایع کردن نعمتهای الهی (۳۲).

و کلینی به سند معتبر از ابو بصیر روایت کرده که گفت: از حضرت صادق (علیه السلام) پرسیدم: آیا از فشار قبر کسی نجات می‌یابد؟ فرمود: پناه می‌برم بر خداوند از آنچه بسیار کم است کسی که از آن رهایی یابد، به درستی که رقیه (دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)) را چون عثمان شهید کرد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر قبر او ایستاد و سر به آسمان بلند کرد، اشک از چشمانش می‌ریخت و به مردم فرمود: به یادم آمد آنچه بر این مظلومه واقع شده، برایش رقت کردم و از خداوند رحیم خواستم که او را به من ببخشد و فشار قبر به او نرسد، پس گفت: خداوند! رقیه را به من ببخش از فشار قبر، پس خداوند آن مظلومه را به آن حضرت بخشید (۳۳).

بلی، کم اتفاق می‌افتد که کسی فشار قبر نداشته باشد؛ چون فشار قبر در اثر گناهان است، حتی بد خلقی و بد رفتاری با زن و بچه در منزل، موجب فشار قبر می‌شود، برای شاهد این مطلب و دانستن اهمیت فشار قبر و این که کمتر کسی از آن نجات می‌یابد، حدیث مشهور راجع به سعد بن معاذ انصاری یادآوری می‌شود.

سعد، رئیس انصار و فوق العاده نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و مسلمین محترم بود. وقتی سواره می‌آمد، رسول خدا امر فرمود که مسلمین به استقبالش بروند. خود پیغمبر هنگام ورودش، تمام قامت جلویش بر می‌خاست. حکمیت جنگ با یهودان را به او واگذار کرد. هفتاد هزار ملک در تشییع جنازه‌اش حاضر شدند و رسول خدا با پای برهنه، چهار گوشه تابوتش را به دوش گرفت و فرمود: صفوف ملائکه در تشییع جنازه سعد حاضر بودند و دستم در دست جبرئیل بود، به هر طرف که می‌رفت، من هم می‌رفتم اجمالا چنین شخص محترم نزد پیغمبر با این تشریفات، تشییع و بعد هم که رسول خدا با دست مبارک خود او را در قبر گذارد، مادرش صدا زد: خوش به حالت! بهشت گوارا باد بر تو ای سعد! هنيئا لك الجنة.

حضرت فرمود: از کجا می‌دانی که فرزندان اهل بهشت است؟ اینک سعد در فشار قبر است!!

اصحاب پرسیدند: یا رسول الله! آیا مثل سعد در فشار قبر است؟

فرمود آری.

و در روایت دیگر از امام سبب فشار قبر سعد را می‌پرسند، حضرت می‌فرماید: به واسطه خلق تنگی با اهل بیتش بوده است^(۳۴).

امکان فشار قبر در همه جا

کلینی از یونس روایت کرده که از حضرت رضا (علیه السلام) سؤال کرد از کسی که او بر دار کشیده باشند، آیا عذاب قبر به او می‌رسد؟ (چون در سابق بعضی را که به دار می‌کشیدند، پس از مردنش او را پایین نمی‌آوردند؛ چنانچه زید شهید (علیه السلام) سه سال بالای دار بود). امام (علیه السلام) در جوابش فرمود: بلی خدا هوا را امر می‌کند که او را بفشارد^(۳۵).

و در روایت دیگر از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: پروردگار زمین و هوا یکی است؛ وحی می‌کند به هوا، پس فشار می‌دهد او را بدتر از فشار قبر^(۳۶).

و همچنین است آب دریا نسبت به غریق.

از آنچه گذشت دانسته می‌شود از اموری که موجب فشار قبر است، ضایع کردن نعمتهای خداوند و کفران آن است و همچنین بد خلقی و بد زبانی با خانواده، این اثر را دارد^(۳۷).

دیگر از مواردی که در روایات رسیده که موجب فشار قبر است، پرهیز نکردن از نجاست بول و همچنین تهمت و غیبت می‌باشد. روح در فشار است ممکن است بدن هم متأثر باشد، برعکس کسانی که دارای حسن سلوک و اخلاق نیکو باشند، در توسعه و فراخی هستند، البته آن هم مراتب دارد، برای بعضی هفت ذراع و بعضی هفتاد ذراع و پاره‌ای تا چشم کار می‌کند، در توسعه هستند؛ یعنی روحشان در توسعه است.

فصل دوم: برزخ

برزخ در لغت به معنی پرده و حایل است که بین دو چیز واقع می‌شود و نمی‌گذارد این دو به هم برسند، مثلاً دریای شور و شیرین در موجند لیکن خدای تعالی مانعی بینشان قرار داده که هر يك دیگری را نمی‌تواند از بین ببرد^(۲۸) این را برزخ می‌گویند. اما به حسب اصطلاح، برزخ عالمی است که خدای عالم بین دنیا و آخرت قرار داده که این دو به وصف خود باقی باشند؛ عالمی است بین امور دنیوی و اخروی.

در برزخ، دیگر سردرد و دندان درد و دردهای دیگر نیست، اینها لازمه ترکیبات این عالم ماده‌اند، اما آن جا عالم مجردات است لیکن به صراحت آخرت هم نیست؛ یعنی برای اهل معصیت، ظلمت محض و برای اهل طاعت، نور محض هم نیست.

از امام سؤال می‌کنند که برزخ کی هست؟ می‌فرماید: از ساعت مرگ تا هنگامی که سر از قبر در می‌آورند^(۲۹).

و در قرآن مجید می‌فرماید: و از پشت ایشان برزخی است تا روز قیامت^(۴۰).

عالم مثالی؛ بدن مثالی

برزخ را عالم مثالی هم می‌گویند؛ چون مثل این عالم است، البته از لحاظ صورت و شکل ولی از لحاظ ماده و خواص و خصوصیات فرق می‌کند؛ پس از مرگ، در عالمی وارد می‌شویم که این دنیا نزد آن مانند شکم مادر نسبت به این عالم است.

بدن تو هم در برزخ بدن مثالی است؛ یعنی از لحاظ شکل به عین همان بدن است لیکن دیگر جسم و ماده نیست و لطیف است، لطیف‌تر از هوا است. هیچ چیز مانع آن نخواهد بود. هر نقطه‌ای قرار بگیرد همه چیز را می‌بیند، این طرف دیوار و آن طرف دیوار برایش ندارد. حضرت صادق (علیه السلام) می‌فرماید: اگر آن بدن مثالی را ببینید می‌گویید همان بدن دنیوی است^(۴۱).

الان اگر شما پدرتان را در خواب ببینید، با همان بدن دنیوی مشاهده می‌کنید لیکن جسم و ماده‌اش در قبر است. این صورت و بدن مثالی است؛ بدن برزخی چشم دارد به شکل همین چشم هم هست دیگر پیه ندارد، چشم درد ندارد. تا قیام قیامت می‌بیند. خوب هم می‌بیند. نه مثل این چشم که گاهی ضعیف شود و احتیاج به عینک داشته باشد.

حکما و متکلمین آن را تشبیه به تصویری که در آینه می‌افتد، می‌کنند در صورتی که دو شرط در آن جمع شود؛ یکی قیام بالذات؛ یعنی طوری شود که قیام به خودش داشته باشد نه به آینه و دیگر ادراک و شعور است. بدن مثالی قائم به خود و با شعور و فهم است.

نظیرش همین خوابی است که می‌بینید که در يك چشم به هم‌زدن مسافتها را طی می‌کنید، و آشامیدنیها و نوشیدنیها و صورتهای زیبا و دلربا و نغمه‌ها که اهل دنیا طاقت هیچ يك را ندارند، موجود است و ارواح در بدنهای مثالی از همه آنها بهره می‌برند و رزق می‌خورند^(۴۲).

البته خوردنیها و آشامیدنیها و سایر نعمتهای آن عالم، همه لطیف است و بستگی به ماده ندارد و به همین جهت همان طوری که در روایات رسیده شیء واحد ممکن است به انواع مختلفه بر حسب اراده

مؤمن تغییر کند؛ مثلاً میوه‌ای زردآلو است لیکن اگر چیز دیگری مثلاً هلو خواستی، هلو می‌شود بر طبق اراده تو است؛ چنانچه در روایتی از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) است که فرمود:

عمویم حمزه سید الشهداء را دیدم (پس از شهادت حمزه) که طبعی از انار بهشتی جلوش بود و میل می‌کرد، ناگهان دیدم انار، انگور شد و میل کرد، یکدفعه دیدم انگور به رطب تغییر کرد^(۴۳).

غرض تبدیل يك چیز به چیزهای گوناگون است، چون ماده نیست و لطیف است.

شدت و تأثیر و تأثر در عالم برزخ

از مزیت‌های عالم برزخ به این جهان فانی، قوت تأثیر است. يك بیان علمی در حکمت عالیّه شده است که برای عموم گفتنی نیست، فقط اشاره‌ای از این موضوع می‌شود و رد می‌شویم (مدرک یعنی ادراک کننده و ادراک شونده هرچه لطیف‌تر باشد ادراک قوی‌تر است).

این میوه‌ها و شیرین‌ها و لذتی که از چشیدن و خوردن آن می‌بریم، قطره‌ای است از میوه‌ها و شیرین‌ها و لذت‌های عالم برزخ؛ اصلش آن جا است. اگر گوشه‌ای از صورت حورالعین باز شود چشمها را می‌زند؛ نور حور اگر در این عالم بیابید، بر نور آفتاب چیره می‌شود. بلی جمال مطلق آن جا است است، پروردگار عالم در قرآن می‌فرماید: ما آنچه بر زمین است زینت قرار دادیم؛ اما زینتی که سبب امتحان است. کوچک از بزرگ و بچه از عاقل تمیز داده شود. معلوم شود چه کسی به این بازیچه دلخوش می‌شود و چه شخصی فریب اینها را نمی‌خورد و در پی لذت حقیقی و جمال واقعی و خوشی راستی است^(۴۴).

اجمالاً غرض شدت و قوت تأثیر در عالم برزخ است که قابل مقایسه با این دنیا نیست. بعضی اوقات نمونه‌هایی برای اهل این عالم پیش می‌آید که اسباب عبرت دیگران شود از آن جمله مرحوم نراقی در خزائن از موثقین اصحابش نقل فرموده که گفت:

من در سن جوانی با پدرم و جمعی از رفقا هنگام عید نوروز در اصفهان دید و بازدید می‌کردیم. روز سه شنبه‌ای برای بازدید یکی از رفقا - که منزلش نزدیک قبرستان بود - رفتیم. گفتند: منزل نیست، راه درازی آمده بودیم. برای رفع خستگی و زیارت اهل قبور، به قبرستان رفتیم و آن جا نشستیم. یکی از رفقا به مزاح رو به قبر نزدیکمان کرد و گفت: ای صاحب قبر! ایام عید است آیا از ما پذیرایی نمی‌کنی؟ ناگهان صدا از قبر بلند شد که هفته دیگر روز سه شنبه همین جا همه مهمان من هستید.

همه ما وحشت کردیم و گمان کردیم تا روز سه شنبه بیشتر زنده نیستیم. مشغول اصلاح کارهایمان و وصیت و غیره شدیم؛ اما از مرگ خبری نشد. روز سه شنبه مقداری که از روز گذشت با هم جمع شدیم و گفتیم بر سر همان قبر برویم شاید منظور، مردن نبوده. وقتی که سر قبر حاضر شدیم یکی از ما گفت: ای صاحب قبر! به وعده خود وفا کن. صدایی بلند شد که بفرمایید (این جا متوجه باشید که پرده حاجز و مانع چشم برزخی را خدای تعالی گاهی عقب می‌زند تا عبرتی شود) جلو چشمشان عوض شد. چشم ملکوتی باز شد. دیدیم باغی در نهایت طراوت و صفا ظاهر شد و در آن نهرهای آب صاف جاری و درخت‌های مشتمل بر انواع میوه‌های جمیع فصول و بر آن درختان، انواع مرغان خوش الحان و در میان آن به عمارتی رسیدیم ساخته و پرداخته در نهایت زینت و اطراف آن به باغ گشوده، پس داخل آن

عمارت شدیم. شخصی در نهایت جمال و صفا نشسته و جمعی ماهرو کمر خدمت او به میان بسته؛ چون ما را دید از جا برخاسته و عذرخواهی کرد. انواع و اقسام شیرینی‌ها و میوه‌ها و آنچه را که در دنیا ندیده بودیم و تصورش را هم نمی‌کردیم، مشاهده کردیم.

مقصودم این است که می‌فرماید: وقتی که خوردیم، چنان لذیذ بود که هیچ وقت چنین لذتی را نچشیده بودیم و هرچه هم که می‌خوردیم سیر نمی‌شدیم؛ یعنی باز اشتها داشتیم انواع دیگر از میوه‌ها و شیرینی‌ها آوردند. غذاهای گوناگون باطعمهای مختلف، پس از ساعتی برخاستیم که ببینیم چه روی خواهد داد، آن شخص ما را مشایعت کرد تا بیرون باغ پدرم از او سوال کرد که شما کیستید که خدای تعالی چنین دستگاه وسیعی به شما عنایت فرموده که اگر تمام عالم را بخواهید مهمانی کنید می‌توانید و این جا کجاست؟

فرمود: من هم وطن شمایم. من همان قصاب فلان محل هستم.

گفتند: علت این درجات و مقامات چیست؟

فرمود: دو سبب داشت؛ یکی این که هرگز در کسبم کم فروشی نکردم و دیگر این که در عمرم، نماز اول وقت را ترك نکردم. گوشت را در ترازو گذارده بودم صدای الله اکبر مؤذن که بلند می‌شد، وزن نمی‌کردم و برای نماز به مسجد می‌رفتم و بعد از مردن این موضع را به من دادند و در هفته گذشته که شما این سخن را به من گفتید، مآذون به راه دادن نبودم و اذن این هفته را گرفتم. بعد هر يك از ما از مدت عمر خود سوال کردیم و او جواب می‌گفت؛ از آن جمله شخص مکتب داری را گفت تو بیش از نود سال عمر خواهی کرد و او هنوز زنده است و مراگفت: تو فلان قدر و حال ده پانزده سال دیگر باقی است، خدافظی کردیم، ما را مشایعت کرد، خواستیم برگردیم ناگهان دیدیم در همان جای اولی سر قبر نشسته‌ایم.

دوام لذت در عالم دیگر

از خصوصیات عالم دیگر، دوام و ثبات است. این جا هیچ چیز بقا ندارد. اگر جمال است، زود گذر است. اگر خوراکی است تا در دهان است خوشمزه است، آنی لذتش بیش نیست. نکاحش هم به همین ترتیب. خود همین خوراکیها و میوه‌ها هم دوامی ندارد. مدتی که بماند فاسد می‌شود. اصلاً این جا جای دوام نیست، اما عالم برزخ فساد پذیر نیست؛ چون محتاج عناصر و ترکیب ماده‌ای نیست؛ همیشه دوام دارد. برای شاهد عرایض قضیه‌ای که برای علامه شیخ مهدی نراقی صاحب کتاب مستند الشیعه - که از مراجع بزرگ و عالم بسیار عظیم الشأن در زمان خودش بوده - اتفاق افتاده، عرض کنم. ضمناً چون حقایق در ضمن حکایت برای عموم بهتر قابل فهم است، این است که در ضمن بحث اصول عقاید، قضایای واقعی و حکایات حقیقی هم گفته می‌شود.

در آخر کتاب دارالسلام شیخ محمود عراقی از مرحوم نراقی نقل می‌کند که فرمود: در اوقات مجاورت در نجف اشرف، قحطی عجیبی پیش آمد. يك روز از خانه بیرون آمدم در حالی که همه بچه‌هایم گرسنه بودند و صدای ناله ایشان بلند بود برای رفع هم به وسیله زیارت اموات، به وادی السلام رفتم. دیدم جنازه‌ای را آوردند. به من گفتند تو هم بیا، ما آمده‌ایم این را به ارواح اینجا ملحق کنیم، پس او را داخل باغ وسیعی نمودند و در قصر عالی از قصوری که در آن باغ بود، جای دادند و آن قصر مشتمل بر تمام لوازمات

تعیش بود به نحو اکمل. من چون چنان دیدم از عقب آنها وارد قصر شدم، دیدم جوانی است درزی پادشاهان بالای تختی از طلا نشسته، چون مرا دید، مرا به اسم خواند و سلام کرد و به سوی خود خواند و بالای تخت پهلویش جای داد و اکرام زیادی نمود. پس گفت تو مرا می‌شناسی، من صاحب همان جنازه هستم که دیدی. اسم من فلان است و اهل فلان شهر و آن جمعیت که دیدی ملائکه بودند که مرا از شهرم به سوی این باغ که از باغهای بهشت برزخی است نقل دادند. چون این حرف را از آن جوان شنیدم، غم از من برطرف شد و مایل به سیر و تماشای آن باغ شدم و چون بیرون شدم، چند قصر دیگر را دیدم، چون در آنها نظر نمودم پدر و مادر و بعضی از ارحام را دیدم. از من پذیرایی کردند، خیلی از طعامشان لذت بردم. در آن حالی که در نهایت کیف و لذت بودم، یادم به زن و بچه‌هایم افتاد که چگونه گرسنه‌اند. يك دفعه متأثر شدم. پدرم گفت: مهدی تو را چه می‌شود؟ گفتم زن و بچه‌ام گرسنه‌اند. پدرم گفت این انبار برنج است. عبايم را پر از برنج کردم. به من گفتند بردار و ببر. عبا را برداشتم، یکمتر به دیدم در وادی السلام همان جای اول نشسته‌ام؛ اما عبايم پر از برنج است. به منزل بردم عبايم پرسید از کجا آورده‌ای؟ گفتم چکار داری؟ مدت‌ها گذشت که از آن برنج مصرف می‌نمودند و تمام نمی‌شد. بالأخره زنش اصرار زیاد کرد و مرحوم نراقی هم بروز داد و چون زن برفت تا از آن بردارد، اثری از برنج ندید.

نظیر این قضیه را هم در دارالسلام ذکر فرموده، هر که خواست مراجعه بنماید.

منظورم دوام عالم دیگر است، چه از لحاظ خود نعمت و چه لذت آن. از آن طرف بلايش هم همین است. پناه بر خدا اگر کسی مبتلا به عذاب برزخی بشود، يك صیحه از صیحه‌های معذبین برزخی اگر به گوش ما برسد، تمام بلاهای دنیا پیش نظرمان هیچ می‌شود.

در جلد سوم بحارالأنور است که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: قبل از بعثت وقتی که گوسفندان را می‌چرانیدم، گاه می‌دیدم که گوسفندها به حال حیرت می‌ایستادند (گاه دیده‌اید مرغ و خروس، جستن می‌کنند؟!) و از چرا باز می‌ایستادند لیکن جانوری، چیزی نمی‌دیدم، پس از نزول وحی علت را از جبرئیل پرسیدم، گفت: صدای ناله اموات در عالم برزخ که بلند می‌شود، غیر از جن و انس، حیوانات می‌شنوند، این امر در اثر شنیدن آن صداست (۴۵).

درالسلام نوری از کتاب ثواب الاعقاب صدوق (رحمة الله) نقل کرده است که: پس از واقعه کربلا، جوانی زیبا روی که در وجاهت کم نظیر بود و جزو لشگریان کربلا و کشته یکی از برادران حسین (علیه السلام) بود، راوی می‌گوید: دیدم صورت زیبایی مثل قیر سیاه شده و مانند نی، باریک و ناتوان شده است. احوالش را از همسایگانش پرسیدم، گفتند: از وقتی که از سفر برگشته، هر شب که می‌خواهد آنقدر ناله می‌کند و ضجه می‌زند که ما را هم از خواب بیدار می‌کند. نزدش رفتم و احوالش را از خودش گرفتم، گفت: شبها آن جوان هاشمی مقتول می‌آید و مرا به سوی آتش می‌کشاند، آنقدر ناله می‌کنم که از خواب بیدار می‌شوم. این ناله و سیاهی چهره هزارها واسطه خورده، ذره‌ای از عذاب بعدش هست که در این عالم پیدا شده است.

و از برای ظهور عذاب برزخی در این عالم، موارد بسیاری است که ذکر آنها موجب طول کلام است و تنها اکتفا می‌شود به ذکر يك مورد از مواردی که در دارالسلام نوری ذکر گردید (۴۶).

حکایتی از سید هاشم بحرانی

از عالم زاهد سید هاشم بحرانی است که فرمود: در نجف اشرف شخص عطاری بود که همه روزه پس از نماز ظهر در دکانش مردم را موعظه می‌نمود و هیچ‌گاه دکانش خالی از جمعیت نبود. يك نفر از شاهزادگان هند که مقیم نجف اشرف شده بود، برایش مسافرتی پیش آمد. پس جعبه‌ای که در آن گوهرهای نفیسه و جواهرات پر بها بود، نزد آن عطار امانت گذاشت و رفت. پس از مراجعت، آن امانت را مطالبه کرد. عطار منکر گردید. هندی در کار خود بیچاره و حیران شد و پناهنده به قبر مطهر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) شد و گفت: یا علی (علیه السلام) من برای اقامت نزد قبر شما ترك وطن و آسایش نموده و تمام داراییم را نزد فلان عطار گذارده و حال منکر شده و جز آن هم مالی ندارم و شاهی هم برای اثبات آن ندارم. و غیر از حضرتت کسی نیست که به داد من برسد.

شب در خواب، آن حضرت به من فرمود: هنگامی که دروازه شهر باز می‌شود، بیرون شو و اول کسی را که دیدی امانت را از او مطالبه کن، او به تو می‌رساند.

چون بیدار شد و از شهر خارج گردید، اول کسی را که دید پیری عابد و زاهد دید که پشته هیزمی بر دوش دارد و می‌خواهد آن را بفروشد برای مصرف عیالش، پس حیا کرد از او چیزی بخواهد و به حرم مطهر برگشت. شب دیگر در خواب مانند شب گذشته به او گفتند و فردا همان شخص را دید و چیزی نگفت.

شب سوم همان را که شبهای پیش گفته بودند به او گفتند و روز سوم آن مرد شریف را دید. حالات خود را برایش گفت و مطالبه امانت را از او کرد.

آن بزرگوار ساعتی فکر نموده فرمود: فردا بعد از ظهر در دکان عطار بیا تا امانت را به تو برسانم. پس فردا هنگام اجتماع خلق در دکان عطار، آن مرد عابد فرمود: امروز موعظه کردن را به من واگذار. قبول کرد، پس فرمود: ای مردم! من فلان پسر فلانم و من از حق الناس سخت در هراسم و به توفیق الهی دوستی مال دنیا در دلم نیست و اهل قناعت و عزلت هستم و با این وصف پیشامد ناگواری برایم واقع شده که می‌خواهم امروز شما را به آن با خبر کنم و شما را از سختی عذاب الهی و سوزش آتش جهنم بترسانم و بعضی گزارشات روز جزا را به شما برسانم.

بدانید که من محتاج به قرض گرفتن شدم، پس از يك نفر یهودی ده قران گرفتم و شرط کردم که به مدت بیست روز به او پس دهم؛ یعنی روزی نیم قران به او برسانم، پس تا ده روز نصف طلب را به او رساندم و بعد او را ندیدم. احوالش را پرسیدم، گفتند: به بغداد رفته. پس از چندی شبی در خواب دیدم گویا قیامت بر پا شده مرا و مردم را برای موقف حساب احضار کردند. و من به فضل الهی از آن موقف خلاص شده و جزء بهشتیان رو به بهشت حرکت کردم، چون رسیدم به صراط صدای نعره جهنم را شنیدم، پس آن مرد طلبکار یهودی را دیدم که مانند شعله آتشی از جهنم بیرون آمد و راه را بر من بست و گفت: پنج قران طلبم را بده و برو. پس زاری کردم و گفتم: من در مقام جستجو از تو بودم و تو را ندیدم که طلبت را بدهم.

گفت: نمی‌گذارم رد شوی تا طلب مرا ندهی!

گفتم: این جا چیزی ندارم.

گفت: پس بگذار تا يك انگشت خود را بر بدنت گذارم. پذیرفتم، چنین انگشت را بر سینه‌ام گذاشت از سوزش آن جزع کرده بیدار شدم، دیدم جای انگشت بر سینه‌ام زخم است و تا به حال هم مجروح است و هرچه مداوا کردم فایده‌ای نبخشید، پس سینه خود را گشود و نشان مردم داد و چون مردم دیدند، صداها به گریه و ناله بلند شد و عطار هم سخت از عذاب الهی در هراس شد، آن شخص هندی را به خانه خود برد و امانت را به او داد و معذرت خواست.

هر ممکنی امکان وقوع دارد

به طور کلی، حکم عقل آن است که هر چیزی را که انسان می‌شنود اگر مستلزم محال نباشد، منکر نباید شد، بلکه عقل می‌گوید: ممکن است پس امکان وقوعی دارد.

مثلاً منجم یا عالم هینت ادعا می‌کند که در اطراف کره مریخ عده‌ای ستارگانند که مانند ماه و زمین دور مریخ می‌گردند آیا باید تا می‌شنویم، این خبر را منکر شویم؟ نه بلکه ممکن است راست باشد. شیخ الرئیس می‌گوید: هر چیزی را که شنیدی، مادامی که برهانی بر نشدن آن از لحاظ عقل نیامده است، آن را ممکن بدان (۴۷)؛ مثلاً می‌شنوی بچه‌ای دارای دو سر به دنیا آمده، چون از این خبر، محال عقلی لازم می‌آید، بگو ممکن است.

مراتب خبر

درجه اول: هر خبری را که برهان عقلی بر نشدنش نباشد، نباید انکار کرد.

درجه دوم: آن است که علاوه بر آن، شواهد صدق و راستی هم همراه آن باشد که عقل حکم می‌کند که باید آن را پذیرفت.

درجه سوم: اگر خبر دهنده از طرف پروردگار عالم سند و مدرک دارد و آن معجزه است، در این صورت عقل نه تنها می‌گوید منکر نباید شد بلکه به طریق اولی از مرتبه دوم بایستی قبول کرد و مطمئن شد.

برهان عقلی بر وجود معاد

از جمله گزارشات پس از مرگ این است که آیا برهان عقلی بر امتناع آن می‌باشد؟ آیا کسی می‌تواند ادعا کند و دلیل عقلی بیاورد که پس از مرگ، سؤال و جوابی نیست! فشار قبر نیست! برزخ و قیامت نیست.

شما اهل عقل قضاوت کنید آیا خبر دادن فلان منجم به فلان چیز مثل بودن چهار هزار ستاره بین مریخ و مشتری، یا خبر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که برای کافر در قبر ۹۹ اژدها است، از لحاظ خبر دادن فرق می‌کند؟ شاید کسی بگوید منجم از روی حسش می‌گوید، بلی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هم از روی حس می‌گوید در شب معراج همه را دید بلکه روح مقدسش به همه عوالم احاطه داشت و دارد. از آن بالاتر حس، خطا می‌کند؛ اما چشم دل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) خطا نخواهد کرد. حس، اعوجاج، کم و زیادی دارد، اما حس محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) این امور را هم ندارد.

پس آنچه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید از گفته اهل نجوم به مراتب بالاتر است. اگر حرف اول را نپذیرفتی، از کوچکی و کمی عقلت می‌باشد؛ چون هیچ دلیل عقلی بر امتناع آن نیست. راستگوی مطلق محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است.

اهل مکه پیش از اسلام او را الصادق الامین می‌گفتند. هرگز دروغی یا خیانتی کسی از او سراغ نکرد. به علاوه سند رسالت و معجزه باقیه او یعنی قرآن مجید هم که در دسترس همه است، اگر چنین شخصیت بی‌نظیری خیر از سوال و جواب در قبر یا فشار قبر یا برهنگی قیامت و غیره بدهد، آیا می‌شود نپذیرفت؟!

وحشت فاطمه بنت اسد از قیامت

فاطمه بنت اسد؛ مادر مولای متقیان علی بن ابی طالب (علیه السلام) وقتی که از دنیا رفت، امیرالمؤمنین گریه کنان پیش پیغمبر آمد که مادرم از دنیا رفت. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: (او تنها مادر تو نبود بلکه) مادر من نیز از دنیا رفته. چون (فاطمه بنت اسد) علاقه عجیبی به پیغمبر داشت و مدتی هم به جای مادر از رسول خدا مواظبت می‌کرد. هنگام کفن، پیغمبر پیراهن خود را در آورد و فرمود به تن این مجلله پوشانیدند. در قبر، اول پیغمبر خودش مقداری خوابید و دعا کرد، پس از دفن، رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) سر قبر او ایستاد و مقداری بعد به صدای بلند فرمود *ابنک ابنک لا عقیل و لا جعفر* از پیغمبر پرسیدند که سبب این اعمال چه بود؟

فرمود: روزی صحبت از برهنگی قیامت شد. فاطمه گریان شد. از من خواست که پیراهنم را با او بپوشانم و از فشار قبر هم می‌ترسید. این بود که در قبرش خوابیدم و دعا کردم (که خدا او را از فشار قبر در امان نگه دارد) اما این که گفتم *ابنک...* چون *ملك* از فاطمه راجع به خدا سؤال کرد، گفت: الله. از پیغمبرش پرسید، گفت: محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، از امام پرسید. فاطمه نتوانست جواب دهد (معلوم می‌شود قبل از غدیر خم و اعلان صریح خلافت علی (علیه السلام) بوده است).

فرمود: گفتم بگو علی؛ پسرت علی نه جعفر و نه عقیل (۴۸).

این جا صحبت و موعظه خیلی می‌شود کرد. مخدره‌ای مانند فاطمه بنت اسد با آن جلالت قدر و عظمت شأن، زنی که سه روز در خانه خدا داخل کعبه شریفترین بقاع مهمان پروردگار بوده؛ زنی که رحمت قابلیت و محل پرورش بدن مطهر امیرالمؤمنین را داشته و دومین زنی است که به پیغمبر ایمان آورد، با آن عبادتش، آن وقت این طور از عقبات بعد می‌ترسد و رسول الله هم این طور با او معامله می‌کند، حالا فکر خودمان را بکنیم.

برگردیم به مطلب اصلی؛ مخبر صادق؛ یعنی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: سؤال و جواب و فشار قبر و برهنگی قیامت و غیره هست.

تأثیر روح در بدن جسمانی

هر چند در برزخ، روح متنعم یا معذب است، لیکن ممکن است به واسطه قوت روح، بدن خاکی هم تحت تأثیر واقع شود به طوری که گاه می‌شود از اثر شدت حیات، روح همین بدن در قبر هم نمی‌پوسد؛ هزار

سال می‌گذرد و بدن، تر و تازه است. شواهد این موضوع بسیار است؛ مانند جسد ابن بابویه علیه الرحمه که در يك صد و پنجاه سال قبل تقریباً در زمان فتحعلیشاه وقتی که مشغول تعمیرات بودند و به سرداب وارد می‌شوند می‌بینند جنازه آن بزرگوار تر و تازه است و کفن هم اصلاً نپوسیده و از این عجیب‌تر ناخنهای جناب ابن بابویه است که پس از نهصد و چیزی که می‌گذشته، هنوز رنگ حنا بر طرف نشده بود.

چنانچه در کتاب روضات الجنات می‌نویسد در حدود سنه ۱۲۳۸ در مقبره شیخ صدوق به واسطه باران رخنه و خرابی پیدا شد، خواستند اصلاح و تعمیر کنند به سرداب قبر شریف وارد شدند، دیدند جسد شریفش میان قبر صحیح و سالم است در حالی که جسیم و وسیم بوده و در ناخنهایش اثر خضاب بود، این خبر در تهران مشهور شد و به سمع مرحوم فتحعلیشاه رسید، خود سلطان با جمعی از علماء و ارکان دولت جهت تحقیق رفتند و به عین، قضیه را همان قسم که شنیده بودند دیدند، پس سلطان امر کرد آن رخنه را سد و بنا را تجدید و آینه کاری کنند.

تازه بودن جسد حر

همچنین قضیه جناب حر بن یزید ریاحی چنانچه محدث جزائری در کتاب انوار نعمانیه می‌نویسد: زمانی که شاه اسماعیل صفوی به کربلا مشرف شد و شنید که بعضی درباره جناب حر، طعن می‌زنند و او را خوب نمی‌دانند. امر کرد قبر او را شکافتند، دیدند جسدش مانند روزی است که شهید شده و هیچ تغییری نکرده و بر سرش دستمالی بسته شده و چون در تواریخ ثبت شده بود که روز عاشورا حضرت سید الشهداء (علیه السلام) دستمال خود را بر زخم سر او بسته بود، شاه امر کرد آن دستمال را باز کنند تا در کفن خود گذارد؛ چون بازش کردند خون از محل زخم جاری شد، پس زخم را با آن دستمال بستند، خون بند آمد، آن را گشودند و با دستمال دیگر زخم را بستند، خون جاری شد، پس به ناچار زخم را به همان دستمال بستند و حسن حالش را دانستند و شاه بارگاهی بر آن بنا کرد و خادمی بر آن مقرر داشت (۴۹).

و نیز قبر شرف کلینی صاحب کافی در بغداد سر پل قرار دارد وقتی یکی از حکام جور به فکر افتاد که قبر حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) را خراب کند تا کسی به زیارت کاظمین نرود، وزیرش که در باطن شیعه بود، متحیر ماند چه کند، نمی‌تواند حرفی بزند؛ چون اگر بفهمند شیعه است، جانش در خطر است، همین طور که می‌آمدند، به سر پل رسیدند. وزیر گفت: این جا قبر یکی از علمای این مذهب است و از نمایندگان موسی بن جعفر (علیه السلام) است، اینها می‌گویند جسد این شخص تازه است و نمی‌پوسد. اگر دیدی راست می‌گویند، صلاح نیست دست به قبر موسی بن جعفر بزنی.

حاکم پذیرفت و فوراً امر کرد قبر کلینی را نبش کردند دیدند جسد ایشان تر و تازه است و از آن عجیب‌تر بچه شیریه هم پهلوی او است که جسدش تازه است، معلوم نیست آیا بچه خود آن بزرگوار بوده یا مال دیگری هرچه هست ببینید حیات چه می‌کند، اگر کسی متصل به معدن حیات شد، او هم (از الطاف الهی) برخوردار می‌گردد، البته آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) معدن هر خیری هستند. از آثار همین حیات است معجزاتی که از قبور مطهر ایشان و امامزادگان و علمای حقه مشاهده می‌شود؛ زیرا جسد آنها هم حیات دارد.

برعکس، اگر شخص اهل عذاب و آتش باشد، گاه می‌شود که به همین جسد هم عذاب روح سرایت می‌کند؛ چنانچه زمانی که بنی عباس بر بنی امیه غالب شدند و آنها را از بین بردند، قبور آنها را هم خراب کردند و چون قبر یزید ملعون را شکافتند در آن جز يك خط خاکستری به مقدار جسد نجس آن ملعون نیافتند.

مرحوم شیخ محمود عراقی در دارالسلام از قول بعضی از موثقین نقل می‌فرماید که:

در قبرستان امامزاده حسن (در تهران) رفتیم. هنوز غروب نشده بود. یکی از رفقا روی سنگ قبری نشست. یکمرتبه فریاد برآورد که مرا بلند کنید. دیدیم سنگ مزار مثل آتش است. روح چقدر معذب بوده که به این قبر و حتی سنگ هم گرمی آتش سرایت کرده. می‌فرماید من صاحب قبر را شناختم اما برای این که رسوا نشود نامش را نمی‌برم.

راجع به يك نفر دیگر هم ذکر می‌کند که در قم او را دفن کردند، از قبر شعله آتش بالا زده بود و همه فرشها و قالیه‌های مقبره را سوزانده بود.

قدرت آتش حقیقی

شیخ شوشتری در مواعظش می‌فرماید: خداوند در قرآن می‌فرماید نار حامية (نار) یعنی آتشی گرم است، مگر آتش سرد و یخ هم داریم؟ بلی اگر نسبت پیش بیاید، آتش دنیا نزد آتش برزخ و قیامت سرد است؛ در همین دنیا دو قسم آتش را یادآوری می‌نماید که وقتی نسبت در پیش آید، معلوم می‌شود که کدام آتش حقیقی است. می‌فرماید: آتش هیزم و زغال را با آتش صاعقه بسنجید. صاعقه، آتش لطیفی است که از برخورد ابرها با یکدیگر پیدا می‌شود، به قدری لطیف است که به هر جسمی بخورد، می‌سوزاند و رد می‌شود، نه این که بر می‌گردد یا متوقف می‌شود. از لحاظ سوزش هیچ چیز آن را خاموش نمی‌کند. اگر به درخت بخورد کاملاً خاکسترش می‌کند. اگر به دریا بخورد، می‌سوزاند تا قعر دریا حتی ماهی ته دریا را بریان می‌کند. صاعقه آتش است، زغال در منقل هم آتش است؛ اما این آتش را مшти خاك یا آب خاموشش می‌کند و سوزشش محدود است.

حالا بدانید که آتش عالم دیگر اصلاً قابل مقایسه با آتش این دنیا و حتی صاعقه هم نیست. اگر بدن مثالی و روح کسی در برزخ معذب باشد، ممکن است (البته کلیت ندارد) که همین جسد عنصری هم متأثر شود؛ چنانچه برعکس هم مشاهده شده، سر قبر بعضی از دوستان خدا بدون هیچ استعمال عطر یا بودن گلی، بوی مشک و عطر از قبر استشمام می‌شود.

در امان بودن از عذابهای برزخی

در اخبار اهل بیت (علیهم السلام) بشارتی رسیده که عده‌ای هستند خدای تعالی ایشان را از ترس قبر و فشار آن عذابهای برزخی در امان نگه می‌دارد. یکی آنهايي که تلقین کرده شوند، ظاهراً مراد تلقین سوم باشد که پس از دفن است.

یحی بن عبدالله گفت: شنیدم از حضرت صادق (علیه السلام) که فرمود: چه چیز مانع است شما را از این که کاری کنید که میت شما از دیدن منکر و نکیر در امان باشد. گفتم یا مولای! چه کنیم؟ فرمود: چون

میت دفن شد، باید ولی او نزد قبرش بماند و دهان خود را نزد سمت سر آن میت نزدیک کند، پس به صدای بلند بگوید: ای فلان پسر فلان!:

هل انت على العهد الذى فارقتنا عليه من شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمداً (صلى الله عليه و آله و سلم) عبده و رسوله سيد النبيين (و خاتم المرسلين) و ان عليا امير المؤمنين و سيد الوصيين... و ان ما جاء به محمد حق و ان الموت حق و البعث حق... و ان الله يبعث من فى القبور.

فرمود: منکر به نکیر می‌گوید: برویم؛ زیرا حجت را تلقینش کردند (تلقین اول هنگام مردن و تلقین دوم هنگام دفن کردن در قبر می‌باشد^(۵۱)).

البته کسی نگوید که مرده چه می‌فهمد. سابقاً گفته شد که روح حاضر است و بهتر از ما می‌شنود. و دیگر این که نگویید سواد عربی نداشت هرکس که از این جا رفت، جمیع زبانه‌ها و لغتها برایش یکسان است، محدودیت، مال عالم ماده است.

دیگر از کسانی که در امانند، آنهایی هستند که از ظهر پنج شنبه تا ظهر جمعه از دنیا بروند^(۵۲)؛ چون در هنگام نزول رحمت وارد بر بساط پروردگار می‌شوند، ایشان را هم رحمت در بر می‌گیرد. اینها هم از الطاف پروردگار است که به این بهانه بنده‌اش را مورد عنایت خود قرار می‌دهد.

جریدتین هم از اموری است که وعده داده شده مانع از عذاب قبر می‌باشد، البته از چوب نخل باشد بهتر است و باید تر باشد. در کتاب طهارت و سائل، باب ۱۷ روایاتی درباره جریدتین نقل کرده از جمله از حضرت باقر (علیه السلام) مروی است که فرمود: تا جریدتین تر هست، میت معذب نمی‌شود و بعد از خشک شدن آن دو چوب هم او را عذابی و حسابی نیست ان شاءالله^(۵۳).

دیگر شهادت چهل نفر یا بیشتر به خوبی میت است و طلب مغفرت کردن برای او.

در انوار نعمانیه از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: هر گاه چهل نفر نزد میت حاضر شوند و بگویند: اللهم انا لا نعلم منه الا خيراً؛ یعنی خدایا! ما جز نیکی از او چیزی نمی‌دانیم، خداوند می‌فرماید: پذیرفتم شهادت شما را برایش و آمرزیدم آنچه را که شما نمی‌دانید.

و نیز از آن حضرت روایت کرده که: در بنی اسرائیل عابدی بود و خداوند به داوود (علیه السلام) وحی فرمود که او ریاکار است. وقتی که مرد حضرت داوود (علیه السلام) به تشییعش نرفت. دیگران آمدند و چهل نفر بر او نماز خواندند و گفتند: پروردگارا! ما جز نیکی از او سراغ نداریم و تو به او داناتری، پس پیامرز او را و چون او را غسل دادند، چهل نفر دیگر آمدند و همین طور گفتند، چون از باطنش خبر نداشتند. به حضرت داوود (علیه السلام) وحی رسید که چرا تو بر او نماز نگزاردی؟

عرض کرد: پروردگارا! برای این که مرا خبر دادی که این عابد، ریاکار است. ندا رسید درست است؛ اما چون جمعی شهادت به خوبی‌اش دادند، ما هم امضا کردیم و او را آمرزیدیم^(۵۴).

این هم یکی از فضل پروردگار است که بدون استحقاق، بنده‌اش را از عذاب می‌رهاند.

از این جهت است که نیکوکاران مخصوصاً سابقین، کفهای خود را آماده می‌کردند و از دوستان و مؤمنین می‌خواستند که شهادت خود را درباره آنها روی کفشان بنویسند.

و محدث جزائری نقل کرده که: استادش علامه مجلسی از مؤمنین می‌خواست که بر کفن او با تربت حسینی (علیه السلام) شهادت بر ایمان ایشان بنویسند و این طور می‌نوشتند: لا ریب فی ایمانه و اسم خود را می‌نوشتند و کامل هم زیر اسم خود را مهر می‌کردند^(۵۵).

از جمله اموری که فوق العاده مؤثر است، گذاشتن تربت حضرت ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) در قبر و کفن است و همچنین مسح کردن پیشانی و دو کف دستها را با آن.

و از جمله اموری که برای شخص در عالم برزخ و قیامت نافع است کارهای خیری است که در این عالم دنیا به نیابت او انجام داده می‌شود، یا ثواب کار خیری را برایش هدیه بفرستند که در درجه اول، ادای دین و قضای نماز و روزه‌هایی که از او فوت شده و حج واجب و مانند اینها و بعد صدقه دادن در راه خدا برای آن میت و دعا و طلب آمرزش کردن است. و در این موضوع، روایات بسیاری از اهل بیت (علیه السلام) رسیده و هرکس طالب باشد به کتاب طهارت، ابواب احتضار، باب ۲۸ از وسائل الشیعه مراجعه کند.

و نیز در باب قضاء صلاة، باب ۱۲ که ۲۶ حدیث نقل کرده و نیز در باب حج از کتاب مزبور مراجعه شود. و خلاصه روایات آن است که هرکس هر عمل خیری از نماز و روزه و حج و صدقه برای مرده‌ای بجا آورد، خداوند اجر و ثواب آن را به او خواهد رسانید و چند برابر آن را به شخص عمل کننده مرحمت خواهد فرمود.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: و گاه می‌شود که میت در فشار و ناراحتی است، پس برای او گشایشی می‌شود و به او می‌گویند که این نتیجه هدیه‌ای است که فلان شخص در دنیا برای تو فرستاده است.

و از برای بعضی از مراتب انفاق، اجرهای بزرگی عاید میت می‌گردد؛ چنانچه در کتاب وسایل از امام صادق (علیه السلام) روایت است که: خداوند امر می‌فرماید جبرئیل را با هفتاد هزار ملک که به سمت قبر آن میت بروند و بر دست هر یک طبقی است از نعمتهای بهشتی و به او می‌گویند: سلام بر تو ای دوست خدا! اینها هدیه فلان، پسر فلان است که برای تو فرستاده، پس قبرش پر از نور می‌گردد و عطا می‌فرماید خداوند به او هزار شهر در بهشت و هزار حوریه و هزار حله بهشتی و هزار حاجت او را برآورده می‌فرماید^(۵۶).

و در کتاب جامع الاخبار از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مروی است که فرموده: هدیه بفرستید برای مردگان خود. پرسیدند هدیه مرده‌ها چیست؟ فرمود: صدقه و دعا و فرمود ارواح مؤمنین هر شب جمعه به آسمان دنیا مقابل خانه‌های خود می‌آیند و به آواز حزین و گریه فریاد می‌کنند: ای اهل من! ای اولاد من! ای پدر و مادر من! ای خویشاوندان من! مهربانی کنید بر ما خدا رحمت کند شما را به آنچه بود در دست ما و عذاب و حساب آن بر ما است و نفع آن برای غیر ماست و بر ما مهربانی کنید به درهمی یا به قرص نانی یا به جامه‌ای که خدا ببوشاند شما را از جامه بهشتی «تا آخر حدیث»^(۵۷).

برزخ کجاست؟

ممکن است این سؤال در ذهن بعضی بیاید که عالم برزخ با این طول و تفصیل کجا واقع شده؟ البته عقل ما نمی‌رسد که بفهمیم چیزی که هست تشبیهاتی در روایات شده از قبیل این که تمام عالم دنیا از زمینها و آسمانها نسبت به عالم برزخ مانند حلقه‌ای در بیابان است تا شخص در دنیاست مانند کرم در سیب یا طفل در شکم مادر است، وقتی که می‌میرد، آزاد می‌شود؛ البته جایی نمی‌رود، در همین عالم وجود است لیکن دیگر محدودیت ندارد. زمان و مکان ندارد. این قیودات مال این جا است، مال عالم ماده و طبع است.

اگر به بچه در شکم مادر بگویند در ورای این محل تو عالمی است که شکم مادر نزد آن هیچ است، نمی‌تواند درک کند و بفهمد، همچنین برای ما که محسوس بین دنیا هستیم، شرح عوالم بعد، قابل درک نیست؛ چنانچه در قرآن مجید می‌فرماید: هیچ کس نمی‌داند که چه برایش تهیه شده است (۵۸). بلی چیزی که هست چون مخبر صادق خبر داده، همه را تصدیق می‌نماییم.

عالم برزخ محیط به این جهان است مانند احاطه این عالم به رحم مادر، بهتر از این نمی‌شود تعبیر کرد.

انس ارواح بایکدیگر

اصبغ بن نباته گفت: مولایم امیرالمؤمنین را در دروازه کوفه دیدم که مقابل صحرا ایستاده و مثل این که با کسی مکالمه یا محادثه می‌فرماید لیکن کسی را نمی‌دیدم.

من هم ایستادم، مدتی گذشت، خسته شدم نشستم و رفع خستگی‌ام شد. دوباره ایستادم و باز خسته شده نشستم و برخاستم؛ ولی هنوز امیرالمؤمنین (علیه السلام) ایستاده و صحبت می‌فرماید. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! با که سخن می‌فرماید؟

فرمود: این مخاطبه من، انس با مؤمنین است عرض کردم: مؤمنین؟

فرمود: بلی، آنها که از دنیا رفته‌اند این جا هستند. عرض کردم: روحند یا جسد؟

فرمود: روحند، اگر آنها را می‌دیدی که چطور دور هم جمع شده و با هم انس گرفته و حدیث می‌کنند و نعمت خدا را یاد می‌نمایند (۵۹).

بهره‌مند شدن از حمایت علی (علیه السلام)

در احادیث دیگر که رسیده: هر مؤمنی که در شرق و غرب عالم از دنیا برود، روحش که در قالب مثالی جای گرفت، ظهورش در وادی السلام، جوار امیرالمؤمنین (علیه السلام) است (۶۰).

به عبارت دیگر، نجف اشرف، نمایشی از ملکوت علیاست؛ چنانچه برای کافر، صحرای برهوت، وادی مهیبی در یمن که نه گیاه می‌روید، نه پرنده رد می‌شود، آن جا محل ظهور ملکوت سفلی است.

آنچه را که از اهمیت همجواری علی (علیه السلام) شنیده‌اید، راجع به مجاورت روحانی است؛ هر چند بدنش دور باشد، نزدیکی با علی (علیه السلام) با علم و عمل است. يك گناه که از شخصی سرزند به همان اندازه از علی (علیه السلام) دور می‌شود.

اگر روح با علی باشد، جسد هم در نجف دفن شود چه بهتر، سعادت عظیمی است؛ اما نکند که جسد کسی به نجف برود، اما روحش در وادی برهوت معذب باشد. پس باید سعی کرد که اتصال روحانی، قوی شود؛ البته دفن بدن در وادی السلام هم بی‌اثر نیست بلکه کمال تأثیر را دارد؛ زیرا آن يك نوع توسلی است به ذیل عنایت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام).

در کتاب مدینه المعجز است که: روزی مولای متقیان با عده‌ای از اصحاب در پشت دروازه کوفه نشسته بودند. يك نظری فرمود و گفت: آیا آنچه را که من می‌بینم شما هم می‌بینید؟

عرض کردند: نه یا امیرالمؤمنین!

فرمود: می‌بینم دو نفر را که جنازه‌ای را روی شتری می‌آورند، تا این‌جا برسد سه روز راه است. روز سوم، علی و دوستانش نشسته‌اند که چه پیش می‌آید. دیدند از دور، شتری نمایان شد. روی شتر جنازه‌ای است و مهار شتر به دست کسی است و يك نفر هم دنبال شتر است تا نزدیک شدند، حضرت پرسید: این جنازه کیست و شما کیستید و از کجا می‌آیید؟

عرض کردند: ما اهل یمن هستیم و این جنازه پدر ماست که وصیت کرده او را به سمت عراق حمل دهیم و در نجف، کوفه دفن کنیم.

حضرت فرمود: آیا سببش را پرسیدید؟

گفتند: بلی، پدرمان می‌گفت آن جا کسی دفن می‌شود که اگر تمام اهل محشر را بخواهد شفاعت کند می‌تواند.

علی (علیه السلام) فرمود: راست گفت پس دو مرتبه فرمود: والله! من همان مرد هستم (۱۱).

و مرحوم محدث قمی در مفاتیح الجنان راجع به این که هرکس پناهنده به قبر مبارک حضرت امیرالمؤمنین شده، بهره‌مند خواهد شد، مثل خوبی و مناسبی بیان کرده. در امثال عرب است که می‌گویند احمی من مجیر الجراد؛ یعنی فلانی حمایت کردنش از کسی که در پناه اوست، بیشتر است از پناه دهنده ملخها. و قصه آن چنان است که مردی بادیه نشین از قبیله طی که نامش مدلج بن سوید بوده، روزی در خیمه خود نشسته بود. دید جماعتی از طایفه طی آمدند و جوال و ظرفهایی با خود دارند. پرسید چه خبر است؟ گفتند: ملخهای بسیار در اطراف خیمه شما فرود آمده‌اند، آمدم آنها را بگیریم.

مدلج که این را شنید برخاست، سوار اسب خود شد و نیزه خود را به دست گرفت و گفت: به خدا سوگند! هرکس متعرض این ملخها شود، او را خواهم کشت. آیا این ملخها در جوار و پناه من باشند و شما آنها را بگیرید، چنین چیزی نخواهد شد. پیوسته از آنها حمایت می‌کرد تا آفتاب گرم شد و ملخها پریدند و رفتند، آن وقت گفت: این ملخها از جوار من رفتند، دیگر خود دانید با آنها (۱۲).

و بالجمله بدیهی است اگر کسی خود را به جوار آن حضرت رساند و به آن بزرگوار پناهنده شود، قطعا از حمایت آن حضرت بهره‌مند خواهد گردید.

مقدار علاقه روح به قبر

محدث جزائری در اواخر انوار نعمانیه گوید: اگر بگویی چون ارواح در قالب مثالی و در وادی السلام هستند، پس چرا امر شده به رفتن بر سر قبرهای آنها و چگونه ارواح می‌فهمند زیرا خود را در حالی که این جا نیستند؟

در جواب گویم که: از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده که ارواح هر چند در وادی السلام باشند لیکن برای آنها احاطه علمیه است به محل قبورشان که می‌دانند زائرین و واردین بر قبورشان را و امام (علیه السلام) تشبیه فرموده ارواح را به آفتاب و چنانچه آفتاب در زمین نیست و در آسمان است، اما شعاع او همه جای زمین را احاطه نموده، همچنین است احاطه علمیه ارواح^(۱۳).

حقیر گوید: و چنانچه ظهور شعاع آفتاب در جایی که آینه و بلوری است، قطعا بیشتر از جای دیگر است، همچنین توجه و احاطه روح به قبرش بیشتر از جای دیگر است؛ زیرا بدنی را که سالها با او کار کرده و به برکت او به کمالاتی و سعاداتی رسیده، مورد نظر و علاقه او خواهد بود و از این بیان دانسته می‌شود جواب کسی که بگوید امام همه جا حاضر است، دیگر رفتن به زیارت قبر شریف چه لازم و تفاوتی ندارد آن محل و محل دیگر، شکی نیست که محل قبر شریف ائمه و بزرگان دین دائما مورد توجه ارواح شریفه آنها و محل نزول برکات و رحمت‌های الهیه و تردد ملانکه است، اگر کسی بخواد بهره‌مندی کامل از آن بزرگواران نصیبش شود باید دست از این مکانهای متبرکه بردارد و هر طوری است خود را به آن جا برساند.

شبهه دیگر و پاسخ آن

شبهه ضعیفه‌ای بعضی القا کرده و می‌گویند: روح که پس از مرگ به بدن لطیفی به نام مثالی تعلق می‌گیرد که مثل همین بدن است به شرحی که گذشت، با آن بدن، ثواب یا عقاب می‌بیند، گویند انسان با این بدن ماده و خاکی، عبادت کرده چرا به بدن دیگر ثواب برسد یا مثلا با این جسد پوسیده شده در قبر معصیت کرده، چرا آن بدن، عتاب ببیند و معذب شود؟

برای این سؤال چند جواب گفته می‌شود:

۱- به طوری که مجلسی علیه الرحمه بیان می‌کند، بدن مثالی يك چیز خارجی نیست که بعد از مرگ بیاورند سر قبر و مثلا بگویند جناب روح بفرمایید توی این بدن، بلکه بدن مثالی، بدن لطیفی است که الان هم با شخص است. هر روحی دارای دو بدن است، بدن لطیف و بدن کثیف، عبادت با هر دو کرده و معصیت هم با هر دو، برای این که خوب معلوم شود، در خواب ماده تفارق دارند، هیچ بعدی ندارد که آنچه شخص در خواب می‌بیند با همان بدن مثالی باشد، راه رفتن، حرف زدن با بدن مثالی است، با يك چشم به هم زدن کربلا می‌رود، مشهد می‌رود، به شرق و غرب می‌رود، محدودیت ندارد؛ بنابراین، بدن

مثالی همیشه با شخص است لیکن هنگام مرگ کاملاً از بدن جسمانی جدا می‌شود. این فرمایش مجلسی بسیار محققانه است و شواهد بسیاری هم برایش می‌باشد.

۲- وجه دوم آن که روح انسانی پس از مرگ، مصور می‌شود به صورتی مثل بدن دنیویه‌اش، نه این که به بدن خارجی تعلق بگیرد بلکه شکل روح به صورت بدن جسمانی است، حال می‌خواهید به آن بدن مثالی بگویید یا قالب برزخی یا روح لیکن چون لطیف است، چشم عنصری مادی آن را نمی‌تواند مشاهده کند، اجمالاً روح بود که در دنیا معصیت کرده و همان روح هم بعداً معذب می‌شود، حالا یا به بدن مثالی تعلق می‌گیرد یا خودش مستقلاً و در قیامت با همین بدن جسمانی چنانچه ذکر می‌شود.

ثواب و عقاب برزخ در قرآن

۱- النار يعرضون عليها غدواً و عشياً و يوم تقوم الساعة أدخلوا آل فرعون أشد العذاب (۱۴).

بر آتش عرضه کرده می‌شوند ایشان بامداد و شامگاه و روزی که قیامت بر پا می‌شود، آل فرعون را در سخت‌ترین شکنجه‌ها داخل کنید.

از جمله آیاتی که در قرآن مجید دلالت بر عذاب برزخ دارد، این آیه شریفه است که راجع به کسان فرعون می‌باشد. آل فرعون که در نیل غرق شدند و مردند از آن وقت صبح و شام بر آتش عرضه داشته می‌شوند تا وقتی که قیامت شود و به عذاب سخت‌تری برسند.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: در قیامت که صبح و شام نیست، این راجع است به برزخ (۱۵).

و مروی است از رسول خدا که فرمود: جایش را در جهنم هر روز صبح و شب در برزخ نشانش می‌دهند، اگر اهل عذاب است و اگر اهل بهشت است، جایش را در بهشت نشانش می‌دهند و می‌گویند این است جایگاه تو در قیامت (۱۶).

۲- فأما الذين شقوا ففي النار لهم فيها زفير و شهيق * خالدین فیها مادامت السموات و الأرض ألا ما شاء ربك أن ربك فعال لما يريد * و أما الذين سعدوا ففي الجنة خالدین فیها مادامت السموات و الأرض... (۱۷)

آنهایی که اهل بدبختی و شقاوتند تا زمین و آسمان برقرار است در آتش‌اند. برای ایشان فریاد سخت و ناله‌های جانگداز است، مگر پروردگارت بخواهد. به درستی که پروردگارت آنچه بخواهد می‌کند و اما آنهایی که خوشبخت‌اند تا آسمانها و زمین برقرار است در بهشت‌اند....

امام (علیه السلام) می‌فرماید: این آیه راجع به برزخ است، عذاب و ثواب برزخی مراد است و گرنه در قیامت که آسمانی نیست اذا السماء انشقت و زمین هم عوض می‌شود، دیگر این زمین نیست.

يوم تبدل الأرض غير الأرض و السموات و برزوا لله الواحد القهار (۱۸).

۳- قيل ادخل الجنة قال ياليت قومي يعلمون * بما غفر لي ربي و جعلني من المكرمين (۱۹)

این آیه شریفه راجع به حبیب نجار مؤمن در میان فرعونیان است. پس از این که قوم خودش را به پیروی از پیغمبران خواند، او را تهدید کردند (به شرحی که در تفسیر سوره یس ذکر شده) و بالأخره او را به دار زدند و کشتند، تا مرد، به ثواب الهی رسید و گفت: کاش قوم من می دانستند که پروردگار مرا آمرزید و از گرامی شدگان قرار داد.

پس در این جا که پروردگار می فرماید: به او گفته شد که داخل بهشت شو، امام (علیه السلام) می فرماید: یعنی جنت برزخیه و در روایت دیگر تعبیر به جنت دنیوی یعنی پایین تر (از بهشت قیامت) می فرماید.

و بالجمله، ظاهراً آیه شریفه آن است که مؤمن آل فرعون چون شهید شد، بلافاصله داخل بهشت برزخی گردید و چون قوم او هنوز در دنیا بودند گفت: ای کاش قوم من می دانستند که خداوند به من چه نعمتها و عطاهایی عنایت فرموده، پس توبه می کردند و رو به خدا می آوردند.

۴- و من أعرض عن ذکری فأن له معیشة ضنکا و نحشره یوم القیامة أعمی (۷۰)

کسی که از یاد رو گردان شده جز این نیست که برایش زندگی سخت و ناراحت کننده است و روز قیامت او را کور محشور خواهم کرد.

بیشتر مفسرین گفته اند که معیشت ضنک اشاره به عذاب در قبر و برزخ است و این معنا هم از حضرت سجاد (علیه السلام) روایت شده است.

۵- حتی اذا جاء أحدهم الموت قال رب ارجعون * لعلی أعمل صالحا فیما ترکت کلا انها کلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ ألی یوم یبعثون (۷۱).

(تا آن زمان که مرگ یکی از آنان؛ یعنی کفار) فرا رسد، عرض می کند: پروردگارا! مرا باز گردانید به دنیا تا در آنچه واگذاردم عمل صالحی انجام دهم. در جوابش گفته می شود این طور نیست (باز نمی گردی) سخنی می گوید که فایده ای ندارد و پشت سر آنها عالم برزخی تا روزی که برنگیخته می شوند، قرار دارد.

این آیه به خوبی دلالت دارد بر این که پس از حیات دنیا و پیش از حیات آخرت و قیامت، انسان حیات دیگری دارد که حد فاصل میان آن دو است؛ حیاتی که به نام عالم قبر و عالم برزخ نامیده می شود. و بالجمله از تدبیر در مجموع مزبوره و آیات دیگر دانسته می شود که روح انسانی، حقیقی است مغایر و روح را با بدن، یک نوع اتحادی است که به وسیله اراده و شعور، بدن را اداره می کند و شخصیت انسان به روح است نه به بدن که با مرگ از بین برود و با تلاشی اجزای بدن، فانی گردد بلکه حقیقت و شخصیت انسان (روح) پس از مرگ باقی مانده و در یک سعادت و حیات جاویدان یا شقاوت ابدی به سر می برد و سعادت و شقاوت او در آن حال بستگی به ملکات نفسانی و اعمال او در این جهان دارد، نه به جهات جسمی و خصوصیات اجتماعی او. و حکمای اسلام برای اثبات این که روح غیر از بدن است و به مرگ نیست نمی شود و احکام آن با احکام بدن تفاوت دارد، برهانهای عقلیه ای ذکر نموده اند و پس از قول خدا و رسول و ائمه (علیهم السلام) ما را احتیاجی نیست و این مطلب برای ما از آفتاب روشن تر است.

۶- از جمله آیات قرآن راجع به بهشت برزخی، آخر سوره فجر است که می‌فرماید: یاأيتها النفس المطمئنة * ارجعي ألى ربك راضية مرضية * فادخلي فى عبادى * وادخلي جنتى (۷۲). که به صاحب نفس مطمئنه هنگام مرگ، خطاب شود که داخل بهشت شو که به جنت برزخیه تفسیر شده. و همچنین در زمره بندگان من داخل شو یعنی فی محمد و آله آیات دیگری هم هست که در آن صریحاً یا کنایتاً راجع به بهشت و جهنم برزخی است لیکن همین مقدار بس است.

ثواب و عقاب برزخی در اخبار

اخبار وارده در باب ثواب و عقاب در عالم برزخ بسیار است و در این مقام به چند روایت اکتفا می‌شود. در جلد سوم بحار از تفسیر علی بن ابراهیم قمی از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت کرده که آن حضرت فرمودند:

هنگامی که فرزند آدم در آخرین روز دنیا و نخستین روز آخرت قرار می‌گیرد، مال و فرزند و عمل او در برابرش مجسم می‌شود. روی به مالش می‌کند و می‌گوید: به خدا قسم! من نسبت به تو حریص و بخیل بودم، حال سهم من نزد تو چیست؟

می‌گوید: به اندازه کفنت از من بردار. سپس رو به طرف فرزندان می‌کند و می‌گوید: به خدا قسم! شما را دوست می‌داشتم و حامی شما بودم. سهم من نزد شما چیست؟ می‌گویند: تو را به قبرت می‌رسانیم و در آن دفن می‌کنیم. سپس رو به طرف عمل می‌کند و می‌گوید به خدا قسم! من به تو بی‌اعتنا بودم و تو بر من گران بودی، بهره من از تو چیست؟

می‌گوید: من در قبر و قیامت همنشین تو خواهم بود تا من و تو به پیشگاه پروردگارت عرضه داشته شویم؛ اگر این شخص دوست خدا باشد، عملش به صورت خوشبوترین و زیباترین مردم با بهترین لباسها نزد او می‌آید و می‌گوید: بشارت باد بر تو به روح و ریحان و بهشت نعیم خدا و خوش آمدی.

می‌پرسد تو کیستی؟

می‌گوید: عمل صالح توأم، از دنیا به بهشت حرکت کن او غسل دهنده خود را می‌شناسد. به حامل بدن خود قسم می‌دهد که با تعجیل او را حرکت دهد. هنگامی که وارد قبر شد، دو ملک که آزمایش‌کنندگان قبرند در حالی که موهای خود را می‌کشند و زمین را با دندانهای خود می‌شکافند و صدای آنها مانند رعد، شدید و چشمهای آنها همچون برق جهنده است، به او می‌گویند: پروردگارت کیست؟ و پیغمبرت کیست؟ و دین تو کدام است؟

می‌گوید: پروردگارم خدا و پیغمبرم محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و مذهبم اسلام است.

می‌گویند: خدا را در آنچه دوست می‌داری و راضی هستی ثابت بدارد. این همان است که خداوند فرموده: یثبت الله الذین ءامنوا بالقول الثابت فى الحیوة الدنیا و فى الآخرة... (۷۳). بعداً قبر او را تا آنجا که چشم کار می‌کند، وسیع می‌سازند و دری از بهشت به آن می‌کشایند و می‌گویند: با چشم روشنی بخواب همچون جوان خوش‌بخت و کامکار، این همان است که خداوند می‌فرماید: أصحاب الجنة یومنون خیر مستقراً و أحسن مقیلاً (۷۴).

اما اگر دشمن خدای خود باشد، عملش بازشت‌ترین لباسها و بدترین بوها نزد او می‌آید و می‌گوید: بشارت باد بر تو به آب سوزان دوزخ و وارد شدن در جهنم. او غسل دهنده خود را می‌بیند و به حمل کننده خود قسم می‌دهد که او را معطل کند.

هنگامی که او را داخل قبر می‌کنند، آزمایش کنندگان قبر می‌آیند و کفن او را از برمی‌گیرند و به او می‌گویند: پروردگارت کیست؟ پیغمبرت کیست؟ دینت کدام است؟ می‌گوید: نمی‌دانم.

می‌گویند: ندانی و هدایت نیابی. آنگاه چنان با عصای آهنین بر او می‌زنند که هر جنبنده‌ای از آن به وحشت بیاید جز جن و انس. سپس دری از آتش بر وی می‌گشایند و به او می‌گویند: با بدترین حال بخواب و او را در مکان تنگی جای می‌دهند مانند سوراخ سر نیزه که انتهای نیزه را در آن قرار می‌دهند و به اندازه‌ای در فشار واقع می‌شود که مغز او از میان ناخن و گوشتش بیرون می‌آید و خداوند مارها و عقربها و حشرات الارض را بر وی مسلط می‌کند تا او را بگزند، این جریان ادامه دارد تا هنگامی که خداوند او را از قبرش مبعوث گرداند و از بس در عذاب است، آرزو می‌کند قیامت بر پا شود (۷۵).

و نیز از امالی شیخ طوسی از حضرت صادق (علیه السلام) حدیثی نقل کرده و در آخر حدیث، امام (علیه السلام) فرمود: هنگامی که خداوند روح متوفی را قبض کرد، روح وی را به صورتی مانند صورت اصلی (دنیوی) به بهشت می‌فرستد، در آنجا می‌خورند و می‌آشامند و هرگاه شخص تازه‌ای بر آنها وارد شود آنها را به همان صورتی که در دنیا داشتند می‌شناسند (۷۶).

در حدیث دیگر فرمود: ارواح مؤمنان یکدیگر را ملاقات می‌کنند و از یکدیگر سؤال می‌کنند و یکدیگر را می‌شناسند تا آنجا که وقتی یکی را ببینی می‌گویی آری فلان کس است (۷۷).

در حدیث دیگر فرمود: ارواح با صفات اجساد در بستانی از بهشت قرار دارند. یکدیگر را می‌شناسند و از یکدیگر سؤال می‌کنند. هنگامی که روح تازه‌ای بر آنها وارد می‌شود، می‌گویند: او را رها کنید (و به حال خود گذارید)؛ زیرا از هول عظیمی به طرف ما می‌آید (یعنی وحشت مرگ) سپس از وی می‌پرسند فلان کس چه شد؟ فلان شخص چه شد؟ اگر بگوید: من که آدم زنده بود، اظهار امیدواری می‌کنند (که او هم نزد آنها بیاید) ولی اگر بگوید از دنیا رفته بود، می‌گویند سقوط کرد، اشاره به این که چون این‌جا نیامده لابد به دوزخ رفته است (۷۸).

و در جلد سوم بحار از کتاب کافی و غیر آن چند روایت نقل کرده که خلاصه آنها این است که: ارواح در عالم برزخ به زیارت و ملاقات و احوالپرسی اهل خود و نزدیکان خود می‌آیند؛ بعضی همه روزه و بعضی دو روزی یک مرتبه و بعضی سه روزی یک مرتبه و بعضی هر جمعه و بعضی ماهی یک مرتبه و بعضی سالی یک مرتبه و این اختلاف به اعتبار تفاوت حالات وسعه و ضیق مقام آنها و آزادی و گرفتاری آنهاست (۷۹).

و در روایتی است که: مؤمن جز خوبی و چیزهایی که موجب فرح اوست از اهل خود چیزی نمی‌بیند و اگر چیزی باشد که روح مؤمن ناراحت می‌شود، از او پنهان داشته می‌شود و روح کافر جز بدی و امور ناراحت کننده او چیزی دیگر نمی‌بیند^(۸۷).

حوض کوثر در برزخ

در کتب متعدده^(۸۸) مروی است از عبدالله بن سنان که: از حضرت ابی جعفر الصادق (علیه السلام) از حوض کوثر پرسید. حضرت فرمود: طولش به اندازه بصره تا صنعای یمن است. عبدالله تعجب کرد. حضرت فرمود: آیا می‌خواهی نشانت دهم؟

عرض کردم: بلی یا مولای!

حضرت او را بیرون مدینه آوردند. پای مبارک را به زمین زدند، فرمود ببین (پرده ملکوتی به امر امام (علیه السلام) از پیش چشمش کنار رفت) دیدم نهری پیدا شد که دو طرف آن را نمی‌توانست دید، مگر موضعی که من و آن حضرت در آنجا ایستاده بودیم که مانند جزیره بود و نهری در نظرم آمد که از یک طرف آن آبی می‌رفت از برف سفیدتر و از یک طرف شیری می‌رفت از برف سفیدتر و از میان آنها شرابی می‌رفت مانند یاقوت در سرخی و لطافت که هرگز چیزی نیکوتر و خوش‌نماتر از آن شراب، در میان شیر و آب ندیده بودم. گفتم: فدایت شوم! این نهر از کجا بیرون می‌آید؟

فرمود: اینها از چشمه‌هایی است که خداوند در قرآن فرموده که در بهشت چشمه‌ای از شیر و چشمه‌ای از آب و چشمه‌ای از شراب در این نهر جاری می‌شود و در دو کنار آن نهر، درختهایی بود و در میان هر درختی، حوریه‌ای که موها بر سرشان آویخته بود که هرگز به خوبی آن مویی ندیده بودم و به دست هر یک ظرفی که هرگز به خوبی آن ندیده بودم و از ظرفهای دنیا نبود. پس حضرت نزدیک یکی از آنها رفت و اشاره فرمود که آب بده، آن حوریه ظرف را از آن نهر پر کرد و به آن حضرت داد و میل فرمود. پس اشاره فرمود به آن پر کند. آن حوریه ظرف را پر کرد و آن حضرت به من داد و آشامیدم که هرگز آشامیدنی به آن نرمی و لطافت و لذت نچشیده بودم. بوی مشک می‌داد. گفتم: فدایت شوم! مثل آنچه امروز دیدم هرگز ندیده بودم و هرگز گمان نمی‌کردم که چنین چیزی می‌تواند بود.

حضرت فرمود: این کمتر چیزی است که خداوند برای شیعیان ما مهیا کرده است؛ چون متوفی از دنیا می‌رود، روحش را به سوی این نهر می‌برند و در باغستانهای آن حرکت می‌کند و از خوردنیهای آن می‌خورد و از آشامیدنیهای آن می‌آشامد. و دشمن ما چون می‌میرد، روحش را می‌برند به وادی برهوت و در عذاب آن همیشه می‌باشد و از زقوم آن به او می‌خورانند و از حمیم آن به حلق او می‌ریزند، پس پناه برید به خدا از آن وادی.

و از جمله کسانی که بهشت برزخی را در این عالم دیدند، اصحاب حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) اند که در شب عاشورا آن حضرت نشان آنها داد و در جلد دوم بحار از حضرت باقر مروی است که:

هیچ متوفی از دنیا نمی‌رود مگر آن که در نفس آخرش، از حوض کوثر به او می‌چشانند؛ چنانچه هیچ کافری نمی‌میرد مگر آن که از حمیم جهنم به او بچشانند.

برهوت؛ مظهر جهنم برزخی

همان طوری که گذشت وادی السلام محل ظهور و تجمع ارواح سعادتمند است و برهوت، صحرای خشک و بیابانی بی آب و علف هم مظهر دوزخ و محل عذاب ارواح کثیف و خبیث است. حدیثی در این باره عرض کنم تا مطلب روشن تر گردد.

روزی مردی وارد مجلس خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم) شد و اظهار وحشت کرد که چیز عجیبی دیده‌ام.

فرمود: چه دیدی؟

عرض کرد: زخم سخت مریض شد، به من گفتند اگر از چاهی که در برهوت است آب بیاوری، خوب می‌شود (بعضی از امراض جلدی به آب معدنی معالجه می‌شود) پس مهیا شدم و با خود مشکی و قدحی برداشتم که از آن قدح آب در مشک بریزم و آنجا رفتم. صحرای وحشتناکی را دیدم با این که خیلی ترسیدم؛ ولی مقاومت کردم و برای آوردن آب در جستجوی چاه بودم. دیدم شخصی است و می‌گوید: مرا سیراب کن که هلاک شدم. چون سربلند کردم که قدح آب را به او دهم، دیدم مردی است که زنجیر به گردن اوست و تا خواستم به او آب دهم، او را کشیدند بالا تا نزدیک قرص آفتاب. باز دو مرتبه خواستم مشک را آب کنم، دیدم پایین آمد و اظهار عطش می‌کند. خواستم ظرف آبی به او بدهم. باز او را کشتانیدند و بردند تا به قرص آفتاب. سه مرتبه چنین شد و من مشک را بستم و به او آب ندادم، من ترسیدم لذا خدمت شما آمده‌ام ببینم این چه بود؟.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: این بدبخت قابیل است (فرزند آدم که برادرش را کشت) و تا روز قیامت همین جا معذب است تا در آخرت به جهنم و عمده عذاب برسد (۸۲).

در کتاب نور الأبصار سید مؤمن شبلینجی شافعی از ابوالقاسم ابن محمد روایت کرده که گفت:

در مسجد الحرام جماعتی را در مقام ابراهیم (علیه السلام) انجمن دیدم سبب پرسیدم. گفتند: راهبی مسلمان شده و مکه آمده و حدیث عجیبی خبر می‌دهد. پیش رفتم. شیخ کبیری پشمینه پوش باکلاهی از پشم عظیم الجثه دیدم نشسته و می‌گفت: من در کنار دریا میان صومعه خود جای داشتم. روزی نگران دریا شدم. دیدم مرغی مانند کرکس بزرگ بیامد و بر فراز سنگی نشست و از بدن مردی یک ربع را قی کرد و رفت و باز آمد و ربع دیگری را قی کرد تا چهار مرتبه اعضای آن مرد را قی کرد و آن مرد برخواست و انسان کامل شد. من از این امر در عجب شدم. دیدم همان مرغ آمد و یک ربع آن را بلعید و رفت و بدین سان در چهار کرت او را بلعید و ببرد من در حیرت شدم که این چیست و این مرد کیست و تأسف کردم که چرا از وی نپرسیدم.

روز دوم نیز دیدم آن مرغ آمد و یک ربع او را بر سنگی قی کرد این کرت چون اعضای او را به جمله بیاورد و قی کرد و آن مرد برخواست و شخص کامل شد، من از صومعه خود دویدم و او را سوگند دادم به خدای که تو کیستی؟ پاسخ نداد، گفتم به حق آن کس که آفریدت سوگند می‌دهم که بگو چه کس باشی؟

گفت: من ابن ملجم هستم.

گفتم: چگونه است قصه تو با این مرغ؟

گفت: من علی بن ابی طالب (علیه السلام) راکشتم و خداوند این مرغ را بر من گماشته است که هر روز مرا بدین گونه که دیدی عذاب کند. پس من از صومعه بیرون آمدم و پرسیدم علی بن ابی طالب کیست؟

گفتند: ابن عم محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و وصی او. پس قبول اسلام کردم و به حج بیت الحرام و زیارت قبر حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) مشرف شدم^(۸۳).

فصل سوم: قیامت

قیامت به حکم عقل

اگر دلیلهای نقلی بر فرض نداشتیم و همه پیغمبران بر این که روز رستاخیزی هست و مردم را به آن دعوت می کردند که گفتار و کردار و عقایدتان مورد بازخواست قرار می گیرد، نیامده بودند، «عقل» بزرگترین شاهد و دلیل است که این گردش عالم افلاک و خلقت اولیه هر موجودی بدون نتیجه و غایتی نخواهد بود؛ هر عاقلی اطرافش را که می نگرد می بیند شب، روز می شود و روز شب، می خورد و می خوابد و تخلیه می کند و شهوترانی می کند، بچه بزرگ می شود و جوان و بعد پیر می شود و می میرد.

دستگاه نامتناهی و عریض و طویلی که مشاهده می شود آیا منظور همین است! پس انسان را کارخانه نجاست سازی آفریده اند، این که عبث و لغو است، برای خوردن و شهوترانی که حیوانات بودند احتیاجی به انسان نبود.

آنهایی که منکر آخرتند خدای را به حکمت قبول ندارند (استغفرالله) چون معنی اش این است که این دستگاه بی نتیجه و لغو است^(۸۴)؛ اما اشتباه کرده اند هر جای از هر چیزی را که مشاهده می کنیم، همراه با هزاران حکمت است که بشر ممکن است به پاره ای از آن برسد، ضعیف ترین اجزای عالم وجود، بی مصلحت نیست؛ حتی اجزای زاید، مو و ناخن هم بی حکمت نیست؛ مثلاً از جمله حکمتهای ناخن، عضو به این کوچکی و بی اهمیتی این است که برای انگشتان دست به منزله تکیه و اهرم است. وقتی انسان می خواهد چیزی را بلند کند، به برکت همین ناخن است که فشار حاصله را از انگشت دست تحمل می کند و گرنه نمی شد؛ چنانچه اگر گاهی ناخنها را از ته بگیرد برای برداشتن بعضی اشیاء به زحمت می افتد، چه رسد به این که اصلاً ناخن نباشد.

دیگر این که این ناخن برای خاراندن بدن مورد استفاده قرار می گیرد. به علاوه از همین ناخن، مواد زاید و کثیف بدن دفع می گردد. برای همین است که امر شده اقلأ هفته ای یک بار ناخنها را (مخصوصاً در روز جمعه) بگیرند.

یک مویی از بدن بی مصلحت نیست. حضرت صادق (علیه السلام) به مفضل می فرماید:

بعضی از جاهلها گفته اند که اگر در بعضی جاهای بدن مو نمی روید بهتر بود. اینها ندانسته اند که آن جا محل رطوبات و مجمع کثافات است. اگر مواد زاید و کثیف به صورت مو دفع نشود، شخص مریض می گردد^(۸۵)؛ لذا امر شده که زود به زود (حداکثر دو هفته) از آن زود شود.

جمع اجزای عالم وجود را که انسان نگاه می‌کند، می‌بیند غرق در حکمت است.

مشهور است که جالینوس حکیم وقتی در مقام اعتراض به خلقت جعل برآمد و گفت: هیچ فایده‌ای در او نمی‌بینم! چرا خدا او را آفریده است. تا این که به درد چشم سختی مبتلا شد با این که خودش از جمله بهترین طبیبها بود. آنچه را که دواها می‌دانست به کار برد فایده‌ای نکرد. دیگران هم مداوایی کردند سودی نبخشید تا این که پیرزنی آمد و گفت: من گردی دارم که برای چشم درد خوب است. آن را به کار برد، چشمش خوب شد. از ترکیبات این گرد پرسید، معلوم شد معجونی بود که جزء آن از بدن همان جعل می‌باشد.

زده‌ای از ذرات عالم وجود، بی‌حکمت نیست. آیا خود عالم وجود بی‌حکمت است؟! جزئی از اجزای بدن حتی ناخن و مو بی‌مصلحت خلق نشده. پس آیا خود بدن انسان بی‌غرض و مصلحت آفریده شده است؟! هیئات!

دانشمندان جدید همه اتفاق دارند در این که به تمام حکمتها و علت‌های دستگاه آفرینش پی نبرده‌اند و بعدها خدا داند که چه عجایبی کشف گردد؛ چنانچه تا سی چهل سال قبل در اروپا فکر می‌کردند که در بدن (زایده اعور) زیادی است که همان آپاندیس است^(۸۶) باشد؛ لذا مد شده بود که حتی افراد سالم هم می‌رفتند و جراحی می‌کردند و این زایده! را در می‌آوردند تا این که اعلام کردند که شخص سالم نباید این کار را بکند؛ چون پی بردند که این در حکم شیپور خطر برای روده‌ها است (ممکن است حکمت‌های متعدد دیگر هم داشته باشد و نفهمیده باشند).

در بدن يك دندان بی‌حکمت نیست. از دندان آسیایی، کاری که از دندان نیش می‌آید نمی‌آید. از ۲۴۸ استخوان، يك دانه بدون مصلحت نیست؛ یعنی اگر نباشد، بدن ناقص است و همچنین رگها و پیها پس آیا تمام بدن بی‌حکمت است؟!

و پس از آن که آفریننده جهان را حکیم دانستیم و کوچکترین چیزی را در دستگاه آفرینش خالی از حکمت ندانستیم، آنگاه تدبیر می‌کنیم در غرض و حکمت و اصل ایجاد این عالم، می‌بینیم غرض از ایجاد جمادات و نباتات و حیوانات، منفعت‌هایی است که به بشر می‌رسد.

ابر و باد و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری^(۸۷)

آیا غرض از ایجاد انسان همین حیات دنیوی و زندگی مادی است به طوری که پس از مرگ، نیست و نابود گردد. پس اگر به فرض محال حیات انسان در این عالم از اول تا آخرش همه راحتی و با عیش و نوش بود هیچ دردی و ناراحتی نداشت، باز هم عبث و بیهوده بود خلقت او؛ زیرا به هر خوبی که باشد، چون فانی است قابل اعتبار نخواهد بود و محال است که این دستگاه خلقت با این وسعت و عظمت برای غرض فانی باشد در حالی که حیات مادی بشری سرتاسر با آلام و مصایب و ناراحتیهای گوناگون است. به قول آسوده:

يك تن آسوده در جهان دیدم آن هم آسوده‌اش تخلص بود

و به قول شاعر دیگر:

دل بی غم در این عالم نباشد اگر باشد بنی آدم نباشد

و به راستی اگر انسان به مرگ نیست شود و حیات او منحصر باشد به حیات مادی دنیوی که مخلوط است به انواع کدورات جسمانی و روحانی و مصایب و محن و امراض و فتن و تلف و غصب اموال و بیماری و موت اولاد و دوستان و سایر کدورات اصل خلقت و ایجاد عبث و منافی حکمت و کرم و سایر صفات کمالیه الهیه خواهد بود و در این صورت خلقت انسان در این عالم شبیه است به این که کریمی، شخصی را میهمانی کند در خانه‌ای که مملو باشد از انواع درندگان و موریان از شیر و ببر پلنگ و مار و عقرب و زنبور و غیر اینها و چون وارد شده طعامی نزد او حاضر سازند و هر لقمه که بردارد چندین جانور بر دستش و زبانش نیش زنند و شمشیرداران برابرش ایستاده و در هر ساعتی بر او حمله کنند و پیش از آن که آنچه می‌خواهد به آن برسد او را گردن بزنند، پس قطعاً انسان را حیاتی دیگر و عالمی بهتر در پیش خواهد بود که در آن تمام سعادت او ظاهر شده؛ یعنی باید برسد به خوشی که هیچ ناخوشی با آن نباشد و به راحتی که هیچ ناراحتی نبیند و به فرح و سروری که هیچ حزن و غمی و ملالی او را عارض نگردد و به لذت و حظوظی که هیچ فنا و زوالی نداشته باشد:

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم ^(۸۸)راحت جان طلبم از پی جانان بروم

پس به برهان قطعی عقلی دانسته گردید که انسان را خداوند برای حیات جاودانی و سعادت و خوشی همیشگی خلق فرموده و در این حیات عاریت، چندی نگاهش داشته تا تأمین آتیه قطعیه خود کند و برای حیات ابدی از این عالم توشه بردارد و با دو بال علم و عمل که تدارک کرده از این عالم به عالم ابدی اوج بگیرد و به راستی اگر انسان به وجدان و عقل و فطرت خود مراجعه کند، می‌فهمد که در هر چیزی ممکن است شک و تردید کند مگر در مسأله مبدأ و معاد؛ یعنی اعتقاد به پروردگار عالم و اعتقاد به حیات ابدی پس از مرگ و عالم جزا که در این دو مسأله شک و تردیدی نیست: و أن الساعة آتیه لا ریب فیها... ^(۸۹) چیزی که هست بیشتر مردم در اثر فرو رفتن در شهوات و اشتغال به مادیات و ارتکاب گناهان، فطرت خود را ضایع کرده و پر از ریب و شک شده‌اند: بل یرید الانسن لیفجر أمامه ^(۹۰).

پس به حکم عقل از خلقت این افلاک و عوالم و بدن هر فردی منظوری است که در روز واپسین معلوم می‌شود؛ بنابراین، باید از پس این عالم سرای دیگری باشد.

بر پا کردن روز جزا لازمه عدل خداوندی

در بحث توحید، ضمن بیان صفات پروردگار گفتیم که خدا عادل است، هر چیزی را هر موجودی می‌خواسته تکویناً بدون این که بخواهد و به زبان آورد به او عنایت فرموده:

ما عدم بودیم تقاضامان نبود ^(۹۱)لطف حق ناگفته ما می‌شنود

از موارد عدل الهی جزا دادن افراد است، نیکوکارانی را می‌بینیم که عمر خود را در عبادت و اطاعت و خیر و صلاح گذرانیدند و آن طوری که باید در دنیا پاداش خود را نمی‌بینند و همچنین بدکارانی را

می‌بینیم که چه فسادها و تبهکاری از آنها سر می‌زند و پاداش کردار خود را نمی‌بینند بلکه غالباً اهل فساد خوش‌تر از اهل صلاح عمر خود را می‌گذرانند و نیز می‌بینیم که بشر چه ظلمهایی که به یکدیگر می‌کنند و از غصب و تلف اموال و هتک اعراض و ریختن خونها و چون خدا عادل است پس یقیناً روزی را خواهد آورد که هرکس به جزای عملش برسد و حق هرکس بر عهده اوست که داده شود^(۹۲) ظالمی که به مظلومی ظلم کرده در آن روز به آتشی که وعده داده شده برسد^(۹۳)، مقتولی بی‌گناه کشته شده از قاتلش انتقام بگیرد^(۹۴) و به مظلوم و مقتول اجر دهد تا تلاقی شود و نیز نیکوکار را جزای خیر و تبهکار را جزای شر دهد تا عدل او ظاهر گردد.

راستگویان و خبر دادن از قیامت

چون پیغمبران که راستگوترین خلق‌اند و گفته آنها برای همه ما حجت و برهان است (چنان که در بحث نبوت مفصلاً تذکر داده شد) به آمدن قیامت خبر داده‌اند و جمیع متدینین عالم از هر مذهب و ملت به روز واپسین اعتقاد داشته و دارند اصلاً اساس دیانت و برگشتش به دو اصل است مبدأ و معاد و در اکثر آیات قرآن - که از اعتقاد به خدا صحبت می‌شود - بلافاصله ایمان به روز جزا را هم می‌فرماید: ... یومنون بالله و الیوم الآخر...^(۹۵) و جمیع مذهبها و دیانتها در این دو اصل یکی هستند؛ یعنی همه به مبدأ و معاد معتقدند.

اجمالاً مخبرین صادق نه يك مرتبه نه ده مرتبه، بلکه هزارها بار به آمدن روز جزائی خبر می‌دهند (پس به حکم تواتر) عقل می‌گوید حتماً باید پذیرفت که چنین روزی خواهد آمد.

وقوع، بهترین دلیل امکان

همان طوری که قبلاً گفته شد، مسأله معاد، محال عقلی نیست و وقتی که عقل حسابش را می‌کند، حکم می‌کند به این که قیامت امری «ممکن» است. علاوه بر این که مخبرین صادق یعنی ۱۲۴ هزار پیغمبر و اوصیای ایشان خبر داده‌اند که هر يك به تنهایی برای قبول عقل سلیم کافی است.

برخی از بی‌خبران القای شبهه کرده‌اند که: اعاده المعدوم مما امتنع^(۹۶)؛ یعنی چطور می‌شود چیزی که هیچ شد، دوباره چیزی شود! البته هیچ گونه دلیلی بر این مدعا ندارند و فقط به ضرورت می‌چسبند و می‌گویند دلیل ما ضروری بودن و واضح بودن این مطلب است!! و فرض هم اگر کسی بتواند دلیل بیاورد، قبلاً جواب داده شده است.

اولاً: به قول محقق طوسی خواجه نصیر الدین رحمة الله می‌فرماید که: در معاد، اعاده معدوم نیست بلکه جمع متفرقات است.

توضیح فرمایش ایشان این است که: بدن که مرکب از اجزاء و ذراتی بود، خرد شده، ریزه ریزه گردیده و پراکنده شده است، قیامت که می‌شود این ذرات پراکنده به قدرت پروردگار جمع می‌گردد. پس معاد یعنی جمع شدن اجزاء و جمع شدن روح و جسد پس از جدایی. پس معاد اعاده معدوم نیست که ممتنع باشد (علاوه این که اصل مطلب صحیح نیست)

و ثانیاً: بزرگترین و بهترین دلیل برای امکان هر شیئی وقوع مثل آن است. هر انسانی اگر فکر کند در حالت اولیه بدنش، خواهد دانست که در ابتدا ذرات بی‌شمار متفرقه بعضی جزء خاک و آب و هوا که به قدرت قاهره الهیه جمع گردیده و به صورت انواع خوردنیها از سبزیها و حبوبات و مقولات و حیوانات در آمده، سپس از گلوی پدر وارد معده شده و برای مرتبه دوم در تمام اجزای بدن پدر متفرق شده آنگاه هنگام هیجان شهوت، خلاصه غذای هضم شده از ذرات رطوبات متفرقه از تمام اعضا گرفته شده و از پشت پدر به طریق اوعیه منی خارج گردیده و در رحم قرار گرفته و از اینجاست که پس از این حالت، واجب است تمام بدن غسل داده شود؛ چون ذرات نطفه از تمام بدن گرفته شده است. و بالجمله هر بدنی در ابتدا دو مرتبه اجزای متفرقه‌ای بوده که دست قدرت او را جمع فرموده:

اول: در دل خاک و آب و هوا ...فأنا خلقتكم من تراب... (۹۷).

مرتبه دوم: در تمام اجزای بدن پدر. و پس از دیدن و دانستن این دو مرتبه، آیا برای مرتبه سوم که در قبر پوشیده شده و ذرات بدن متفرق می‌شود تعجبی است در جمع شدن و درست شدن این ذرات:

و لقد علمتم النشأة الأولى فلولا تذكرون (۹۸).

و به تحقیق دانستید کیفیت خلقت دنیویه و نشأه اولیه را پس چرا متذکر نمی‌شوید؟!.

یعنی ای انسان! تو خاک بودی، دست قدرت ما تو را جمع کرد؛ یعنی به صورت ماده غذایی جزء بدن پدر شدی و پس از پخش شدن در اطراف بدن پدر، دوباره تو را جمع کرده و به صورت نطفه از پدر خارج شده و در رحم مادر قرار دادیم.

این جمع و تفرقه‌ها را در این عالم دیدی، پس چرا تعجب می‌کنی که برای مرتبه سوم تو را پس از تفرقه اجزایت در اطراف عالم جمع کنند. و نیز زنده شدن پس از مردن چقدر زیاد اتفاق می‌افتد، حیات نباتی را در بهار می‌بینید که درختان نباتی پس از مرگ و خشکیدن دوباره جان تازه‌ای می‌گیرند. زمین که مرده است، جان تازه‌ای می‌گیرد... یحیی الأرض بعد موتها... (۹۹) و خود انسان پس از مرگ اتفاق افتاده که زنده شده است. احیای موتی به دست حضرت مسیح (علیه السلام) و همچنین ائمه ما (علیهم السلام) زیاد اتفاق افتاده که در کتب اخبار بعضی از آنها درج شده است. برای زنده شدن مرده دو قضیه از قرآن ذکر می‌شود.

عزیر و صد سال مرگ

در سوره بقره (۱۰۱) خدای تعالی داستان عزیر را ذکر می‌فرماید که خلاصه آیات و شأن نزول آن و تفسیر آن این است که عزیر از جمله پیغمبران بنی اسرائیل و حافظ تمام تورات بوده و در بیت المقدس، معلم و پیشوای یهودیان بود. وقتی با الاغش سفر می‌کرد، مقداری نان و انگور همراه داشت. به قریه‌ای رسید که سالیان پیش، اهل آن هلاک شده بودند و جز استخوانهای پوسیده از ایشان باقی نمانده بود. عزیر از روی حیرت و تعجب نگاهی به این استخوانها کرد و گفت: اونی یحیی هذه الله بعد موتها خدا این استخوانهای پوسیده و ریسیده شده را چطور دو مرتبه زنده می‌فرماید؟ البته از روی شگفتی و استعجاب بود نه این که منکر قیامت و بعثت شده باشد.

خدای تعالی برای این که بالحس به او بفهماند که قیامت نزد تو شگفت‌آور و بزرگ است؛ ولی برای خدای تعالی اهمیتی ندارد، همانجا او را میرانید يك صد سال به همین حال افتاده بود لیکن الاغش استخوانهایش هم پوسیده شد لیکن تعجب اینجاست که انگور با آن لطافت، تازه ماند. پس از يك صد سال خدا عزیر را زنده کرد. ملکی را به صورت بشر دید از او پرسید شما چقدر است که این جا آمده‌اید؟

عزیر گفت: يك روز است که آمده‌ام بلکه کمتر از يك روز.

ملك گفت: صد سال است که این جا افتاده بودی. نگاه به الاغش کرد دید استخوان پوسیده‌ای شده. آن وقت ملك گفت: نگاه به الاغت کن ببین که خدا چه می‌کند. عزیر دید اجزاء و ذرات بدن الاغ يك مرتبه به حرکت درآمد و بهم می‌چسبند دست، سر، یا چشم و گوش و غیره بهم متصل، يك مرتبه الاغ کاملی درست شده و از جا حرکت کرد. به علاوه گفت: عزیر نگاه به انگورت کن که اصلاً خراب نشده و قدرت خدای را مشاهده کن و بدان که خدا بر هر چیز تواناست.

عزیر به بیت المقدس برگشت. دید وضع شهر عوض شده. آنهایی را که می‌شناخت، نمی‌دید، به نشانی که داشت به منزلش آمد. درب خانه‌اش را کوبید. از داخله خانه گفتند: کیست؟

گفت: من عزیرم.

گفتند: شوخی می‌کنی! عزیر صد سال است که خبری از او نیست. آیا علامتی که در او بود (عزیر مستجاب الدعوه بود) در تو نیز هست؟ من خاله تو هستم و کور شده‌ام، از خدا بخواه تا چشمم را به من باز دهد. عزیر دعا کرد چشم خاله‌اش روشن گردید. جریان کارش را ذکر کرد و عبرتی برای خودش و دیگران گردید.

قضیه دیگر در قرآن مجید راجع به حضرت ابراهیم (علیه السلام) است که عرض کرد: پروردگارا! می‌خواهم چگونگی زنده کردن مرده‌ها را ببینم تا این که قلبم اطمینان پیدا کند امر شد که چهار مرغ بگیر از چهار نوع مرغ آنگاه آنها را کشته و پاره پاره کن و هر جزئی را بر سر کوهی قرار ده و سپس آنها را بخوان که با شتاب به سوی تو خواهند آمد (۱۰۱).

و در تفسیر دارد که حضرت ابراهیم سر مرغها را در دست گرفت و یکی یکی آنها را خواند، دید ذرات بدن هر کدام علی حده بهم چسبیده شد هر بدن درست شده‌ای رو به سر خودش می‌شتابد. خواست امتحان کند، سر دیگر را برابر بدن آن یکی گرفت، دید نمی‌چسبد بالأخره بدنها درست شده هر مرغی به سر خودش متصل گردید و هر چهار پرنده زنده شدند.

قدرت خداوند بر انجام هر کاری

ممکن است در نظرها بیاید که ذرات بدن، خدا داند چقدر تغییر و تبدیل پیدا کرده و چگونه با هم مجتمع می‌گردد؟ این شبهه در اثر غفلت از علم و قدرت پروردگار است. وقتی که در بحث توحید ما دانستیم که خدای تعالی احاطه بکل شیء علماً بر هر چیز احاطه علمی دارد و ذره‌ای از ذرات وجود از علمش بیرون نیست و دیگر این که به هر کاری هم توانا است، دیگر این شبهه موردی پیدا نمی‌کند، این بدن مدتی که ماند، گندیده می‌شود و خوراک مور و جانوران قبرستان می‌گردد یا این که می‌ماند تا پوسیده و خاک شود،

سپس همراه باد، به این طرف و آن طرف می‌افتد، جزء گندم و جو و سایر حیوانات می‌شود، درست است و در هر صورت از بین نمی‌رود و در علم خدا گم نمی‌شود و خدای تعالی می‌تواند این ذرات خاک را از هر کجا که هست جمع فرماید؛ چنانچه گفتیم که امر شد بدن مرغها را حضرت ابراهیم (علیه السلام) تکه‌تکه کند و هر جزئی را بر سر کوهی قرار دهد، اجمالا خدای تعالی عالم به اجزاء و ذرات است هر چند هزارها طور دیده باشد و همچنین توانا است که آنرا دوباره مجتمع فرماید و به ثواب و یا عقاب برساند، ^(۱۰۲) برای قدرت‌نمایی پروردگار و این‌که به هر کاری تواناست، شواهد مختصری ذکر شود.

خداوند، خالق اضداد

الذی جعل لکم من الشجر الأخضر نارا فاذا أنتم منه توقدون ^(۱۰۳).

(زنده می‌کند استخوانهای پوسیده را) آن خدای که بیافرید برای شما از درخت سبز، آتش را، پس شما از این درخت سبز آتش می‌افروزید.

درخت مرغ و عقار اگر شاخه‌ای از آن کنده شود، به قسمی‌تر است که از آن آب می‌چکد (یکی نر است و دیگری ماده) اما وقتی که آنها را بهم زدند، آتش بیرون می‌دهد و در جزیره‌العرب این دو درخت خیلی مهم بوده است؛ چون مردم کبریت و چخماق نداشتند، از این دو استفاده می‌کردند. خیلی عجیب است به تنهایی از آن آب می‌چکد و بهم که بخورند آتش می‌دهند، چگونه این دو امر متضاد را خدای تعالی قرار داده است. اگر تر است و آب دارد نباید با این حال (مگر این که خشک شود) آتش بدهد و حکما گفته‌اند تمام درختها در آنها آتش است جز درخت عناب، آیا چنین خدایی نمی‌تواند روح را دوباره به جسد پراکنده و بعد مجتمع شده برگرداند؟

زنده شدن استخوانهای پوسیده

و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال من یحی العظم و هی رمیم * قل یحییها الذی أنشأها أول مرة و هو بکل خلق علیم ^(۱۰۴).

ابی بن خلف به مجلس خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد در حالی که استخوان پوسیده‌ای را در دست می‌فشرد تا پخش گردید و به باد داد، آنگاه گفت: کی این استخوان را در حالی که پوسیده است دوباره زنده می‌کند؟

خدای تعالی در این آیات، این گفتار جاهلانه‌اش را سرزنش می‌فرماید که برای ما مثلی می‌زند در حالی که آفرینش خودش را فراموش کرده؛ یعنی تو هیچ بودی از هیچ تو را آفرید، بگو ای پیغمبر ما! همان که اول بار آن را درست کرده، دوباره آن را زنده می‌کند، او به هر خلقی داناست ^(۱۰۵)؛ اول که هیچ بودی، حالا که چیزی هم هستی (همان استخوان پوسیده) ذرات بدن مؤمن مانند طلا از دیگران امتیاز دارد. وقتی که باران بیاید، خاکها را کنار می‌زند و ذرات طلا می‌درخشد. این‌جا جای اشتباه نیست. ذرات بدن هر کسی جمع می‌گردد؛ چنانچه قبلا هم در قضیه ابراهیم و چهار مرغ گفتیم که زاغ و خروس و کبوتر و طاووس را گرفت و سرهایشان را برید و بدنشان را در در هم کوید تا کاملا در یکدیگر مختلط شد، آن وقت بنا به روایتی هفده قسمتش کرد و در هفده جا از کوه قرار داد سر کبوتر را به دست گرفت.

او را صدا زد، از هر گوشه‌ای ذرات بدن کبوتر جمع شد و به سرش چسبید. صدای طاووس زد آن هم همین طور. ابراهیم سر خروس را در مقابل بدن طاووس گرفت لیکن نچسبید و سری غیر از سر خود را نمی‌پذیرفت. غرض این است که در علم خدا اشتباه راه ندارد.

مهمتر بودن آفرینش افلاک از آفرینش انسان

لخلق السموات و الأرض أكبر من خلق الناس و لكن أكثر الناس لا يعلمون (۱۰۶)

آفریدن آسمانها و زمین و قرار دادن نظم معین برای گردش هر يك و تربیت و اداره امور آنها بزرگتر است یا آفریدن انسان؛ البته آفرینش افلاک

حالا آن کسی که اینها را آفرید، آیا می‌تواند انسان را دوباره زنده و به حساب اعمالش برساند (۱۰۷)؛ البته که می‌تواند همین که بخواهد و اراده بفرماید که قیامت بر پا شود، فوراً می‌شود، در لحظه واحده اراده کند که همه زنده شوند، می‌شوند (۱۰۸).

عقلانی بودن دفع ضرر محتمل

اگر احتمال رسیدن ضرر فاحشی بدهیم، عقل به ما حکم می‌کند که بایستی در صدد چاره برآمد؛ مثلاً اگر از فلان صحرا یا فلان راه عبور کردیم، محتمل است که جانور درنده‌ای ما را ببرد یا دزد تمام هستی ما را ببرد؛ یعنی ضرری متوجه ما شود که فوق العاده است، هر چند یقینی هم نباشد، عقل به ما حکم می‌کند از این راه نباید رفت، بلکه از راهی برویم که یقیناً امن است، پس ضررها فرق می‌کند؛ يك وقت هست که ضرر احتمال افتادن در گودال مختصری است یا مثلاً خوردن پا به سنگ است که شخص به آن اعتنای چندانی ندارد؛ اما يك وقت پرتاب شدن در دره است تا برسد به پرتاب شدن در گودال جهنم؛ وقتی که ضرر مهم شد، مجرد احتمال برای جلوگیری کافی است. مثلی عرض کنم اگر بچه‌ای به شما گفت: عقری در پشت لباس شماست و دارد بالا می‌رود، آیا شما به او می‌گویید تو بچه هستی، نمی‌فهمی و حرف تو اعتبار ندارد!! نه، هرگز؛ چون ضرر مهم است، عقرب است نه پر کاه، فوراً کت خود را در می‌آورید و جستجو می‌کنید (۱۰۹) با این که یقین هم نکردید، بلکه گمان هم شاید پیدا نکردید، فقط احتمال دادید، لیکن عقل به این احتمال اعتنا می‌کند.

یامثلاً قصد مسافرت دارد، کسی می‌گوید در راه آب به دست نمی‌آید، شرط احتیاط و عقل این است که کوزه‌ای بردارد و از آب پر کند. بلی اگر آب (۱۱۰) بود، کوزه را می‌ریزد و ضرری نکرده و زحمت عطش را در هر حال نکشیده است. این قاعده عقلی را که دانستیم، گوییم يك صد و بیست و چهار هزار پیغمبر آمدند و همه يك زبان اعلان خطر به بشر دادند که ای مردم! تمام کردار گفتار و عقایدتان ثبت و ضبط می‌شود؛ هر عملی که از شما سر می‌زند دو ملك مأمورند که آن را یادداشت کنند (۱۱۱)، بر فرض که یقین به قیامت یا گمان به روز جزا هم پیدا نکردید، اگر عقل داشته باشید به شما حکم می‌کند که احتیاط کنید، اقل احتمال که می‌دهید روزی در پیش باشد، به یکدیگر اجحاف نکنید، ظلم نکنید، آبروی کسی را نریزید، خواستم در حاشیه عرایض هم موعظه‌ای شده باشد و ضمناً تأیید مطلب و دلیل عقلی بر معاد هم باشد؛ یعنی اعتقاد به معاد راه احتیاط عقلی است.

در کتاب توحید اصول کافی، حدیث دوم ضمن فرمایشات حضرت صادق (علیه السلام) با ابن ابی العوجاء فرمود: اگر حقیقت همان است که دینداران می‌گویند و بی‌تردید حقیقت همان است که آنها می‌گویند، پس آنها راستند و شما هلاک شدید و اگر حق این است که شما می‌گویید و مسلماً چنین نیست، در این صورت شما و ایشان یکسانید.

ابن ابی العوجاء گفت مگر گفته ما و آنها یکی نیست، فرمود: چگونه یکی است باین که آنها معتقدند که معادی دارند و ثواب و عقابی دارند و عقیده دارند که آسمانها آباد و به وجود ساکنان خود معمورند و همه آنها و زمین را خدایی است و شما می‌گویید آسمانها ویران است و خدایی نیست... (۱۱۲).

و چنانچه ملاحظه می‌کنید در این مدت، امام (علیه السلام) برای اثبات صانع به دلیل احتیاط استدلال فرموده، این حداقل استدلال ماست وگرنه بایستی یقین به روز جزا پیدا کرد و تردید و شک حتی گمان هم کافی نیست.

عظمت و بزرگی قیامت

از قیامت خبری می‌شنویم و آن را ساده گرفته‌ایم در حالی که عالم دنیا که این قدر در نزد ما بزرگ و مهم است، پروردگار عالم در قرآن آن را لهُو و لعب و بازیچه می‌خواند لیکن از قیامت به نام خبر بزرگ یاد می‌فرماید. (۱۱۳) بلی قیامت خیلی عظیم است؛ روزی است که خلق اولین و آخرین جمع‌اند؛ چنین جمعیت عظیمی همه متحیر و ناراحت از نتیجه اعمالشان هستند. همه در جزع و فزع‌اند مگر عده خیلی کمی که بعداً ذکر خواهیم کرد.

عمرو بن معدی کرب که از شجاعان نامی عرب است و فتوحات زیادی در تاریخ اسلام به او نسبت می‌دهند. وقتی که هنوز مشرک بود خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید. حضرت او را به اسلام دعوت کرد و فرمود: اگر ایمان بیاورد از فزع اکبر (یعنی ترسی که بزرگترین ترسها است) قیامت در امان باشد.

گفت: یا محمد! فزع اکبر کدام است؟ من به قدری قویدل هستم که از هیچ چیز خوفناکی نمی‌ترسم.

حضرت فرمود: ای عمرو! چنین نیست که گمان کرده‌ای، همانا صیحه زده می‌شود بر مردم يك صیحه‌ای که باقی نمی‌ماند مرده‌ای مگر این که زنده شود و نماد زنده‌ای مگر این که بمیرد، مگر آنهایی که خدا نخواست باشد که بمیرند، پس يك صیحه دیگر بر ایشان زده می‌شود که تمامی زنده شوند، و صف بکشند و آسمان شکافته شده و کوهها متلاشی و پراکنده شود، پس نماد صاحب روحی مگر آن که دلش کنده شود و گناهِش را یاد کند و مشغول به خود شده، مگر کسانی که خدا خواسته باشد، پس کجایی ای عمرو!.

خلاصه آنقدر فرمود که عمرو را لرزه‌ای به تن افتاد و عرض کرد: چکنم برای چنین روزی که در پیش دارم؟!.

حضرت فرمود: بگو لا اله الا الله پس در همان مجلس، عمرو با قومش اسلام را قبول کردند.

در آن روز از هر طرف شخص که نگاه می‌کند، اسباب وحشت است. وضع زمین کاملاً تغییر کرده، علاوه اموری که قبلاً هم گفتیم زمین قیامت فهم دارد، با شعور است، حیات دارد، زیر پای مؤمن آرام و سفید و درخشنده لیکن زیر پای کافر، یکپارچه آتش سوزان است. دیگر درختی، کوهی، حاجبی چیزی به چشم نمی‌خورد. همه یکدیگر را می‌بینند، همه بشرند اما شکلها عوض شده. در دنیا همه یکسانند و شکلشان یکی است لیکن در قیامت به حسب اعمال و عقاید، شکلها مختلف می‌شود.

شکلهای گوناگون در محشر

یوم ینفخ فی الصور فتأتون أفواجا (۱۱۴).

در تفسیر مجمع البیان از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مروی است:

وقتی که معاذ از معنای این آیه: یوم ینفخ فی الصور فتأتون أفواجا پرسید: روز قیامت که صور دمیده می‌شود دسته دسته می‌آید؛ یعنی چه؟

حضرت فرمود: ای معاذ! مطلب بزرگی را پرسش نمودی، پس اشک در چشم مبارک بگردانید و فرمود: امت من در روز قیامت ده صنف می‌شوند که البته خداوند این ده صنف را از جمله مسلمین جدا می‌کند و صورتشان را تغییر می‌دهد؛ عده‌ای به شکل میمون و بعضی به صورت خوک و پاره‌ای دست و پا بریده، برخی کور و گروهی گنگ و کردند و طایفه‌ای وارد محشر می‌شوند در حالی که زبانشان را می‌جویند و چرک از دهان آنها بیرون می‌آید و اهل محشر از گند آنها در زحمت‌اند و عده‌ای وارونه سرنگون وارد محشر می‌شوند و به همان حال آنها را به عذاب می‌برند و عده‌ای به شاخه‌ای از آتش آویخته شده‌اند و دسته‌ای بوی گند آنها از مردار بیشتر است و دسته دیگر جبهه‌هایی که از قطران است بر آنها پوشانیده باشند که چسبیده باشد به پوستهایشان.

پرسیدند: اینها چه کسانی هستند؟

فرمود: آن کسی که به صورت میمون وارد محشر می‌شود، نمام است؛ یعنی سخن چین و آن کسی است که میان دو نفر را بهم می‌زند و سخن هر یک را که درباره دیگر گفته، برای او خبر برد.

آن که به شکل خوک می‌آید، خورنده حرام است؛ کسی است که مثلاً در کسبش کم فروشی کرده، غش در معامله کرده، مال مردم را خورده است. و آن که سرنگون است کسی که رباخواری کرده است.

آن کس که زبانش را می‌جوید و چرک از دهانش بیرون می‌آید عالم بی‌عمل می‌باشد؛ هر عالمی است که کردارش غیر از گفتارش باشد؛ خوب موعظه می‌کند؛ اما در عمل به گل فرو رفته، دیگران از سخنانش بهره برده‌اند؛ اما خود بدبختش بی‌عمل بوده، این است که زبانش را می‌جوید و حسرت می‌خورد.

آن که دست و پا بریده وارد محشر می‌شود، آزار رساننده به همسایه است.

(فرمود:) آن کسی که کور وارد محشر می‌شود، حاکم جور و ناحق است که حکم به ناحق کرده و اما گنگ و کر، آنهایی هستند که خود پسندند؛ یعنی عجب دارند؛ هر خود پسند خودخواهی، کر و گنگ، وارد محشر می‌شود.

و آن را که به شاخه‌ای از آتش می‌بندند، کسانی هستند که در دنیا نمایی و سعایت می‌کردند نزد سلاطین و اسباب زحمت مردم و آزار رساندن به آنها را فراهم می‌کردند.

و آنهایی که از مردار گندترند؛ کسانی هستند که از شهوات و لذتهای حرام برخوردار بودند و حق واجب الهی را که در مال آنها بود، نمی‌دادند و آنهایی که جبه‌های آتشین بر آنها پوشیده می‌شده، پس تکبر کنندگان و فخر و ناز کنندگانند (۱۱۵).

و در حدیث دیگر از رسول خدا مروی است: کسانی که دو میخ از آتش در چشم آنها است، اینها کسانی‌اند که چشم خود را از حرام پر می‌کردند.

محدث فیض در عین‌الیقین این طور نقل می‌فرماید که: وقتی شرابخوار وارد محشر می‌شود، شیشه شرابی به گردنش آویزان و قدح شرابی به دستش چسبیده و بوی گندی از او بلند است که از هر مرداری گندتر است و همه او را می‌شناسند که شرابخوار بوده است و هرکس بر او بگذرد، او را لعنت کند؛ چنانچه آنها که اهل طربند تار و طنبورشان به دستشان چسبیده و بر سر آنها می‌خورد، اصلاً از قیافه و سیمای هرکس معلوم است که اهل چه گناهی بوده است (۱۱۶).

و نیز در کتاب مزبور نقل کرده: یحشر بعض الناس علی صور یحسن عندها القردة و الخنازیر (۱۱۷).

بعضی از مردم به صورتها و شکلهایی وارد محشر می‌شوند که شکل میمون و خوک نسبت به آنها زیباست.

و نیز از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده که فرمود: یحشر الناس یوم القیامة ثلثة اصناف: رکبانا و مشاة و علی و جوههم فقیل یا رسول الله و کیف یمشون علی و جوههم؟ قال: الذی امشاهم علی اقدامهم قادر علی ان یمشیهم علی و جوههم (۱۱۸).

مردم در قیامت سه جور محشور می‌شوند؛ بعضی سوار و بعضی پیاده و بعضی بر صورتها حرکت می‌کنند. گفتند یا رسول الله! چگونه با سر می‌توان حرکت کرد؟! فرمود همان خدایی که آنها را در دنیا بر پاهایشان حرکت می‌داد، قادر است که آنها را با سرهایشان حرکت دهد.

گیر کردن دلها در گلوها

و أنذرهم یوم الألفة إذا القلوب لدی الحناجر کظمین... (۱۱۹).

و بترسان ایشان را از روز قیامت که بزرگ و نزدیک است در آن روز دلهای مردمان نزد گلوهای ایشان خواهد بود.

چون از هول و ترس آن روز، دلها از جای خود کنده شده و گلوها بماند؛ نه برگردد به جایش تا راحت شوند و نه بیرون می‌افتد تا خلاص شوند و دلها در آن روز از غم و اندوه پر باشد. و خلاصه به قدری ترس آور است که دلها جا کن می‌شود و راه گلو و نفس را می‌گیرد. نص قرآن مجید است. خدای تعالی مکرر خبر داده از ترس چنین روزی که برادر از برادر می‌گریزد. شخص از پدر و مادر فرار می‌کند. از زن و فرزند دوری می‌جوید. و در این آیه خداوند وضع وحشت زدگی و هراس آدمی را در آن روز بیان می‌فرماید که از شدت هول، قوی‌ترین علاقه‌های انسانی؛ یعنی علاقه به زن و فرزند و پدر و مادر و برادر در آن روز گسیخته می‌گردد و هرکس چنان به خود مشغول و گرفتار نتیجه کردارهای خود هست که به دیگران نمی‌تواند توجهی داشته باشد، از این جاست که از همه فرار می‌کند^(۱۲۰). و نیز می‌ترسد که مبادا مطالبه حق خود کنند. بلی نفسها در گلو بند می‌آید، دیگر آوازی جز همه از این همه جمعیت شنیده نمی‌شود^(۱۲۱).

در امان ماندگان از فزع قیامت

چند دسته هستند که از پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وعده رسیده که از این ترس بزرگ در امان هستند^(۱۲۲):

الف - کسی که مویی را در اسلام سپید کرده باشد، او را بزرگ داشتن، موجب امن از فزع قیامت می‌شود؛ اگر آن پیر، پدر یا مادر شد که چه بهتر.

ب - دیگر فریادرسی گرفتاران است که خدا وعده داده که در قیامت او را فریادرسی کند همان طوری که در دنیا از گرفتاری، فریادرسی کرد؛ مثلاً افتاده‌ای را بلند کرد یا مهموم و مغمومی را چاره‌جویی کرد و غیره. مسجدی هم که انسان به او علاقه و مراد داشته روز قیامت به شکل کجاوه‌ای بر سر قبرش می‌آورند و سوارش می‌شود و او را در بهشت فرود می‌آورد در روایت دارد که مؤمن می‌پرسد صراط چه شد؟ گویند: از زیر پایت رد شد. می‌پرسد؟ این مرکب چه بود؟ می‌گویند: صورت همان مسجدی است که در دنیا به آن علاقه داشتی. بلی خانه خدا است. باید قدردانی کنید. از احترام آن فروگذاری ننمایید.

ج - دیگر از کسانی که از فزع قیامت در امانند آنهایی که در مکه یا مدینه بمیرند یا در آنجا دفن کرده شوند و همچنین کسی که در راه مکه رفتن یا برگشتن، از دنیا برود.

د- دیگر از کسانی که از هولهای قیامت در امانند، کسی است که دشمن گیرد نفس خود را نه مردم را. ظاهر جمله حدیث: من مقت نفسه دون الناس^(۱۲۳) است که شخص در معاشرت با مردم هرگاه خلاف توقعش و انتظارش را از کسی ببیند، یا چیزی که به نظرش زشت و عیب است مشاهده کند، در عوض دشمنی با آن شخص، با نفس خودش دشمنی کند و با خودش عتاب کند که چرا چنین توقعی و انتظاری داشته باشی و چرا عیبهای قطعی خودت را مشاهده نمی‌کنی و يك عیب جزئی دیگر را - که قابل حمل به صحت است - می‌بینی.

همه عیب خلق دیدن نه مروت است و مردی ^(۱۲۴) نظری به خویشان کن که همه گناه داری

ه- دیگر از کسانی که وعده داده شده امنیت او را از فزع روز قیامت کسی است که هنگام غضب با این که می‌توانست غضب کند و کارهای زشتی انجام دهد لیکن برای خدا خود را گرفت و خشم خود را فرو برد و حلم نمود.

و- از جمله ایمنین آنهایی که شهوت و گناهی برایشان پیش آید و فقط از ترس خدا نه از ترس آبرو یا رفتن مال، از آن گناه خودداری کنند.

ز- لطف دیگری هم درباره بعضی از اموات شده که اگر مؤمنی دست روی قبر بگذارد و هفت مرتبه سوره قدر بخواند، آن میت از فزع قیامت، در امان است.

ولایت علی (علیه السلام) امنیت حقیقی

امن مطلق که هیچ ترسی در او راه ندارد برای صاحب آن، ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. حسنی که در قرآن مجید است که هیچ حسنه‌ای از آن برتر نیست، ولایت علی (علیه السلام) است که به نص قرآن از فزع آن روز دور است: ان الذین سبقت لهم منا الحسنی أولئک عنها مبعدون * لا یسمعون حسیسها و هم فی ما اشتہت أنفسهم خلدون * لا یحزنهم الفزع الأكبر... (۱۲۵).

جز این نیست آنان که پیشی گرفته برای ایشان حسنی، از دوزخ دور شدگانند، نشنوند آواز آتش را و در آنچه بخواهند و دوست دارند همیشه خواهند بود. اندوهناک نسازد ایشان را ترسی که بزرگترین ترسهاست.

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مروی است که فرمود: یا علی! تو و شیعیانت در امان هستید از فزع اکبر و این آیه راجع به شماست (۱۲۶).

و همچنین حسنه که حسنه مطلقه ولایت علی و آل اوست (۱۲۷) و در قرآن مجید وعده داده شده کسی که با حسنه برود، از فزع آن روز در امان است (۱۲۸). در تفاسیر عامه هم مانند کشاف زمخشری و تفسیر امام فخر رازی و ثعلبی و روح البیان و غیره روایت نموده‌اند از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) (۱۲۹) کسی که با دوستی آل محمد بمیرد، با توبه مرده. پاك از دنیا رفته. سر از قبر که در آورد، با دل خنک وارد محشر می‌شود. نه هولی و نه ترسی از قیامت دارد و بهشت برایش زینت داده می‌شود؛ چنانچه حجله‌گاه برای عروس. تا آخر روایت که مفصل است و منظورم همین قسمت از روایت بود که از هول قیامت در امان است.

تأمین آینده

قسمت معظم آیات قرآن، راجع به قیامت و اوضاع و احوال آن است. اینجاست که انسان حیران می‌شود قیامت چه روزی است که خدای تعالی این قدر به آن اهمیت داده است. خصوص اواخر قرآن مجید از سوره الواقعة به بعد بلکه کمتر سوره‌ای است که در آن نامی از قیامت برده نشده باشد. متجاوز از هفتاد اسم برای آن روز ذکر می‌فرماید. بلی این قدر به آن روز جزا اهمیت می‌دهند که انسان در فکر تأمین آتیه باشد.

غرض از تذکر، متذکر شدن است. نتیجه این است که به برکت این آیات، ترسی در دلها پیدا شود که انسان را تشویق به تأمین آینده‌اش بکند. این همه از هول و ترس عقبات بعد که شنیدید در فکر چاره باشید؛ مثلاً همین سه - چهار موضوعی که برای چاره فزع قیامت ذکر شد، در صدد باشیم.

همه می‌گویند: باید در فکر آتیه بود و تأمین آتیه کرد، درست است بسیار حرف عقلائی است لیکن تطبیقش را بد کرده‌اند و نفهمیده‌اند. آیا تأمین آتیه یعنی پول در بانک گذاشتن؟! آیا عمر پناه - شصت ساله آن هم احتمالی نه یقینی، ارزش این را دارد که انسان وقت خودش و عمر عزیزش را در جمع کردن مال تلف کند و بعد هم بگذارد و برود. اینها از جهل است. مگر خطر گرسنگی کسی در پیش دارد که حرص بزند و تأمین آتیه کند. شما در عمرتان چند نفر سراغ دارید که از گرسنگی مردند. بلی در صورتی که قحطی شود خدای نکرده این هم یکی از اسباب موت است که تقدیر شده باشد و در آن وقت هم دارایی به کار نمی‌خورد. این جا آتیه‌اش خطری ندارد؛ چون اگر عمری باشد، خدای تعالی ضمانت کرده بلکه قسم (۱۳۰) هم یاد فرموده که رزق هر جنبنده‌ای را بدهد (۱۳۱) لیکن برای آخرت دستور فرموده، تأکید نموده (۱۳۲) و تهدید و تشویق کرده که بایستی برای آن جا، جایی که خطر بلکه تمام خطر آن جاست فکری کرد. سعی کرد مبدا گدا وارد محشر بشود. می‌گوییم خدا کریم است، درست است اگر واقعا خدا را کریم می‌دانیم، پس چرا در امر دنیا او را کریم نمی‌دانیم، پس معلوم می‌شود که روی صدق و حقیقت این حرف را نمی‌زنیم.

شما اگر راستی می‌خواهید تأمین آتیه کنید، صندوق پس‌اندازی نزد پروردگارتان باز کنید. این عبادات و انفاقها پس‌انداز شماست. خدا هم خوب نگهداری می‌کند و فردای قیامت بلکه در همین دنیا بهتر و خوبتر عوضش را در می‌یابید (۱۳۳).

خدای تعالی در قرآن به پیغمبرش امر می‌فرماید که ایشان را از عقبات بعد بترسان، حالا خود دانید که همه روز سختی در پیش داریم.

دمیدن اسرافیل در صور

هنگامی که می‌خواهد قیامت بر پا شود، اولین امری که واقع می‌شود نفخ صور است که خدای تعالی مکرر در قرآن مجید خبر داده است (۱۳۴). از آیات و اخبار این طور استفاده می‌شود که دو نفخ در صور است؛ یکی نفخ اماته و دیگری نفخ احیا که می‌فرماید: و نفخ فی الصور فصعق من فی السموت و من فی الأرض الا من شاء الله ثم نفخ فیه آخری فاذا هم قیام ینظرون (۱۳۵).

دمیده می‌شود در صور، پس هلاک می‌شود هر که در آسمانها و زمین است مگر آن را که خدا بخواهد، سپس دوباره دمیده می‌شود، آنگاه قیامت بر پا می‌شود و ایشان ایستادگان نگاه کننده‌اند.

شرح مطلب این است که چهار ملك مقرب پروردگار عالم (جبرئیل، میکائیل، عزرائیل و اسرافیل) هر کدام مأموریت مهمی دارند، جبرئیل واسطه نزول وحی به انبیا و میکائیل، مأمور ارزاق و عزرائیل، مأمور گرفتن جانهاست. کار اسرافیل هنگام قیامت است که همیشه صور در دست اوست و منتظر پروردگار است (چنانچه از روایات استفاده می‌شود) هنگامی که پروردگار امر فرمود، از آسمان به زمین می‌آید.

حرکت که می‌کند و لوله‌ای در آسمان می‌افتد و اهل آسمانها به لرزه در می‌آیند وقتی که به زمین رسید، در بیت المقدس محازی کعبه معظمه ندا می‌کند در صور که موتوا همه بمیرید به يك نفخه نمی‌ماند جنبنده‌ای مگر این که نفسهایشان قطع می‌شود (۱۳۶).

در روایات دارد که بعضی در بازار مشغول داد و ستد هستند، همان‌جا نفخه اماته دمیده می‌شود و می‌افتند، دیگر به وصیت کردن و به منزل برگشتن نمی‌رسند (۱۳۷)؛ چنانچه خدای تعالی در سوره یس تذکر می‌فرماید (۱۳۸).

سپس امر می‌شود که به اهل آسمانها هم بدمد که نمی‌ماند صاحب روحی در آسمانها مگر این که آنها هم می‌میرند. آن وقت امر می‌شود که خود اسرافیل هم بمیرد (۱۳۹).

نفخه احیا و رخدادهای پس از آن

... لمن الملك اليوم لله الواحد القهار (۱۴۰).

ندای قهر الهی بلند می‌شود که ای گردنکشها! ای آنهایی که کبر می‌ورزیدید! (من، من) می‌کردید! کجا هستید؟ امروز حکومت و سلطنت مطلقه برای کیست؟ يك نفر نیست که جواب بدهد، سپس خداوند خود می‌فرماید که: لله الواحد القهار. پس از این نفخه مدتی می‌گذرد که نفخه احیا و زنده شدن و بر پا شدن قیامت دمیده شود.

از معصوم سؤال کردند که فاصله این دو نفخه؛ یعنی مدتی که هیچ جنبنده‌ای در عالم وجود نیست چقدر است، در روایتی می‌فرماید چهل سال (۱۴۱) و در روایت دیگر چهارصد سال طول می‌کشد و بنا به روایات، قضایای عجیبه‌ای که گذشت از بهم خوردن افلاک و زلزله و ریزه ریزه شدن کوهها و آتش گرفتن دریاها در این مدت اتفاق می‌افتد.

سپس امر می‌شود که باران بیارد. باران شدیدی مدت چهل روز در سرتاسر زمین می‌بارد.

اول کسی که به امر پروردگار دوباره زنده می‌شود، اسرافیل است که باید در صور بدمد تا قیامت بر پا شود. اسرافیل ندا می‌کند ای روحهایی که از بدنها بیرونید! ای بدنهای پراکنده شده! ای گوشت و استخوانهای پوسیده و موهای متفرق شده! همه برگردید و جمع شوید برای حساب. بشتابید برای حساب! (۱۴۲) وحی الهی به زمین می‌رسد که آنچه در جوف دارد، بیرون بریزد: و أخرجت الأرض أثقالها آنچه از بدنها در زمین است به واسطه زلزله شدید بیرون می‌ریزد. اجمالاً ذرات بدن بهم پیوسته و روح در آن دمیده می‌شود، یکدفعه همه می‌ایستند. هیچ مانعی ندارد که همه با هم بدنشان درست و روح در آنها دمیده شود. برای خدا خلقت يك نفر و یا میلیاردها نفر فرقی ندارد (۱۴۳). همه می‌ایستند؛ اما منظره و گفتار اشخاص فرق می‌کند؛ نیکوکاران که سر از قبرها در آورند، خدای را شکر می‌کنند که به وعده خود وفا فرموده و قیامت را بر پا کرد تا ایشان به پاداش نیکوییهایشان برسند (۱۴۴).

برخی دیگر هم هستند که بیچاره‌وار فریاد: واحسرتا بلند می‌کنند. ناله می‌کنند که کی ما را از قبرهایمان بلند کرد (۱۴۵)؟

در روایت دارد که يك پایش در قبر است، يك پای دیگر بیرون. سیصد سال به حالت بهت و حیرت ایستاده است. این مقدمه عذاب است.

روزی جبرئیل به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد: می‌خواهید کیفیت قیامت را ببینید؟ فرمود بلی. حضرت را به قبرستان بقیع آورد. پا را به قبری زد و گفت: برخیز به اذن پروردگار.

شخصی نورانی، خوش و خرم سر از قبر به در آورد و گفت: الحمد لله الذی صدقنا وعده.

بعد پا به قبر دیگری زد و گفت: قم باذن الله.

شخص بد هیكلی با منظره موحشی بیرون جست و گفت: واحسرتا!

جبرئیل عرض کرد: این طور، مؤمنین و کفار سر از قبر بیرون می‌آورند [\(۱۴۶\)](#).

در روایات دارد که: مؤمنین در برزخ از پروردگار عالم می‌خواهند که قیامت زودتر بر پا شود؛ چون نمونه لذت را چشیده و پی اصلش می‌گردند [\(۱۴۷\)](#) از آن طرف کفار و فساق می‌گویند: خدایا! ما را همین جا نگهدار؛ چون نمونه کمی از عذاب را دیده‌اند [\(۱۴۸\)](#).

خافضة رافعة [\(۱۴۹\)](#) - یوم تبلی السرائر [\(۱۵۰\)](#).

روز قیامت روزی است که بعضی کسانی که در دنیا پست بودند ولی دارای تقوا بودند، آنها بزرگ و آقائند، برعکس برخی که در دنیا محترم و بزرگ بودند ولی تقوا نداشتند، آنها را خوار می‌کند خافضة؛ یعنی پست کننده - رافعة؛ یعنی بلند کننده.

دیگر این‌که آنچه که در باطن اشخاص است، آن روز آشکار می‌شود، در این دنیا سرپوش روی کارها و عقاید هر کسی هست، اما در قیامت ظاهر و باطن یکی می‌شود، ای کسانی که رعایت آبرو خوب می‌کنید، آنهایی که آبرو دوستید، آیا فکری برای خجالت فردا کرده‌اید؟! کسانی که باطنشان ملك است، صورت آنها هم مثل ملانکه است، آنهایی که باطنشان درندگی و شهوت است، به صورتهای میمون و سگ و غیره در می‌آیند.

آیا برای منزلهای بعدی کاری کرده‌اید که پیش اولین و آخرین، این گروه انبوه خجالت نکشید، آیا می‌دانید چه اموری در پیش دارید، در صحرای محشر عریانید یا نه؟!

تقوا لباس قیامت

...و لباس التقوی ذلك خیر... [\(۱۵۱\)](#).

از قبر که سر در می‌آورند، همه عریانند. فقط گروهی هستند که بر ایشان وعده داده شد که عریان وارد محشر نشوند و آنها پرهیزکارانند. هرکس با تقوا از این جا رفت، با پوشش خدایی وارد محشر می‌شود و همچنین مؤمنینی که بی‌توبه از دنیا رفتند لیکن در برزخ شکنجه دیدند و پاك شدند.

اما خدا نکند که کسی پاك نشده وارد محشر شود که آرزو می‌کند زودتر به جهنم برود و از زیر بار خجالت بیرون بیاید.

آدم ابوالبشر يك ترك اولی کرد، او را از بهشت راندند و لختش کردند. دید جلو ملائکه بد وضعی است. برگهای درختان را می‌کند و ستر عورت می‌کرد (۱۵۲) بلی کسی که گناهکار است، قابل پوشش خدایی نیست. من و شما آیا روزی می‌شود که گناهی بر گناهانمان نیفزاییم؟ آیا فکر سختی قیامت را نمی‌کنیم؟ اگر لباس تقوا نداشته باشیم. زین العابدین که فریادش در سحرهای ماه مبارك رمضان از عریانی قیامت بلند است: ابکی لخروجی عن قبری عریانا ذلیلا (۱۵۳)، بیایید ما هم با حضرتش همصدا شویم: والبسنى من نظرك ثوبا یغطى على التبعات و تغفرها لی.

شناخته شدن گناهکاران

يعرف المجرمون بسیمهم فیؤخذ بالنوصی و الأقدام (۱۵۴).

موقف اول در محشر، حیرت است که در قرآن مجید چند جا به آن تذکر داده شده:

مهطعین مقتعی رعوسهم لا یرتد الیهم طرفهم و أفدتهم هوأء (۱۵۵)

چشمها حرکت نمی‌کند در صورتی که اهل معصیت باشد، سنخ همان معصیت همراهش هست به قسمتی که همه متوجه می‌شوند که این شخص، مرتکب چه گناهی بوده است.

کسی که در دنیا شرب خمر می‌کند، شیشه شراب به دست، وارد محشر می‌شود و در ضمن، آیه... فتأتون أفواجا (۱۵۶) روایت معاذ را اگر یادتان باشد گفتیم. و خدای تعالی به عزت و جلالش قسم یاد فرموده که هر شرابخواری را به مقداری که در دنیا شراب نوشیده، از حمیم جهنم به او بخوراند.

در کتاب لثالی الأخبار از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مروی است که فرمود:

می‌آید شارب الخمر در قیامت در حالی که صورتش سیاه، چشمانش ازرق، لبهایش آویزان، لعاب دهانش بر سینه تا قدمش ریزان و هرکه بر او بگذرد، از بوی گندش در اذیت و زبانش از دهن بیرون افتاده است (۱۵۷).

و نیز فرموده: قسم به خدایی که مرا مبعوث فرموده، شرابخوار تشنه بمیرد و تشنه در قبر می‌رود و تشنه محشر می‌شود و هزار سال از تشنگی ناله می‌کند، پس از آن از حمیم جهنم به او می‌خورانند (۱۵۸).

رباخوار که از قبر در می‌آورد، شکمش آنقدر بزرگ می‌شود که روی زمین می‌کشد. می‌خواهد بلند شود، نمی‌تواند. سرش را پایین انداخته و همه او را می‌شناسند که رباخوار است.

اگر اهل تار و طنبور است، آلت موسیقی همراهش است. در کتاب انوار نعمانیه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده که فرمود:

صاحب طنبور رو سیاه محشور می‌شود و به دستش طنبوری است از آتش که بر سرش می‌خورد. هفتاد هزار ملك عذاب هستند که بر سر و صورتش می‌زنند و صاحب غنا (آوازه خوان) و صاحب مزمار و دف، کور و کر و گنگ محشور می‌شود.

و نیز روایت کرده: کسانی که با مردم دو زبانی بودند؛ یعنی در حضور خلق جوری حرف می‌زدند و در پشت سر طور دیگر، اینها در قیامت دو زبان از آتش دارند و کسانی که به زبان خود، مردم آزار بودند، زبانهای آنها از پشت سرشان بیرون است (۱۵۹).

گروهی هم مانند مور، ضعیف و ناتوان و زیر دست و پا له هستند؛ اینها متکبرانند که در دنیا به مردم بزرگی می‌فروختند. از بوی چرکی که از عورت زناکاران برخاسته می‌شود، اهل محشر ناله می‌کنند بلکه ظاهر روایات این طور است که هر ملکه ردیله، خلق زشتی و عادت به گناهی، شکل خاصی و هیبت و صورت مناسبی با آن گناه به صاحب خود خواهد داد که به آن صورت، گناه او شناخته خواهد شد.

یک روز قیامت معادل پنجاه هزار سال

...کان مقداره و خمسين ألف سنة (۱۶۰)

در جلد سوم بحار الأنوار، چندین روایت از معصوم رسیده که می‌فرماید: قیامت پنجاه موقوف دارد که هر کدام، هزار سال می‌باشد (۱۶۱)؛ یعنی برای هر يك هزار سال، بایستی توقف کرد، پنجاه هزار سال از آنچه که می‌شماریم مما تدون از سال شمسی یا قمری. اگر سؤال شود که عالم قیامت روز و شبی که ندارد، آفتاب و مهتاب که نیست، پس چرا تعبیر از قیامت، به روز شده؟ گوییم: چون روز، عبارت است از قطعه‌ای از زمان که به وسیله آفتاب عالم روشن شده به طوری که چشم انسان هرچه را در شب نمی‌دید، در کمال وضوح و ظهور می‌بیند. همچنین در قیامت آنچه در دنیا پنهان بود از باطن اشخاص و درستی و نادرستی عقاید و خوبی و بدی اعمال و آثار آنها تماماً در قیامت آشکار می‌شود: یوم تبلى السرائر (۱۶۲)

قیامت روزی است که تمام سریره و نهانیهای بشر فاش می‌گردد.

و نیز می‌فرماید: ...وبدا لهم من الله مالم یکنوا یحتسبون (۱۶۳).

ظاهر می‌شود برای ایشان آنچه را گمان نمی‌کردند.

آری، دنیا شب است. ظلمت است. کسی از دیگری خبر ندارد، بلکه از باطن خود هم بی‌خبر است و روی کارها سرپوش است؛ اما قیامت روز است. واقعا هم روز است. روزی که شب ندارد روزی که پنجاه هزار سال است. آفتاب حقیقت قیامت که بتابد می‌فهمیم که چه هستیم و دیگران چه‌اند. خلاصه، موافقی

دارد؛ موقف حیرت را گفتیم. موقف دیگر سکوت از ترس است که در آیه شریفه می‌فرماید: جز همه، صدای دیگری شنیده نمی‌شود^(۱۶۴).

می‌خواهند صدا بدهند لیکن دلها از ترس در گلوها گیر کرده^(۱۶۵).

صدایی از کسی بر نمی‌خیزد.

موقف دیگر، هنگام صحبت است. از یکدیگر سؤال می‌کنند^(۱۶۶) از گناهان و ثواب همدیگر می‌پرسند.

در موقف دیگر از یکدیگر می‌گریزند؛ پدر از فرزند، زن از شوهر، برادر از برادر و غیره که در قرآن از مردم در آن روز، به پروانه‌های پراکنده تعبیر می‌فرماید^(۱۶۷) در سوره طور می‌فرماید: کافران، ترس از چشماتشان می‌بارد، از قبرها بیرون آمده مانند ملخ در صحرای محشر متفرق می‌شوند^(۱۶۸).

دیده‌اید وقتی که ملخ می‌آید چطور هر يك از جهتی می‌رود، بعضی پایین و برخی بالا، گروهی به چپ و عده‌ای به راست بدون نظم پراکنده می‌شوند، زن و مرد هم در قیامت این طور از یکدیگر فرار می‌کنند که پراکنده می‌شوند؛ البته فرارشان سودی ندارد؛ چنانچه در تفسیر سوره الرحمن است که در آن روز امر می‌شود که ملانکه آسمان دوم دور ملانکه آسمان اول را بگیرند، همین طور تا هفت صف از ملانکه آسمانهای هفتگانه. این قشون الهی است که اطراف صحرای محشر را گرفته^(۱۶۹). ای جن و انس! اگر می‌توانید فرار کنید لیکن فرار محال است. در آن روز انسان می‌گوید: کجا فرار کنم؟ کجا بروم؟ اما هیچ جای فراری نیست مگر به سوی پروردگار برای کسی که با خدا سر و کاری داشته و گرنه برای دیگران مفری نیست^(۱۷۰).

موقف دیگر سؤال است. هرکس از آشنایان خودش استدعا می‌کند که حسنه‌ای از خود به او بدهند لیکن هیچ‌کس نمی‌دهد؛ چون خودش هم محتاج است. پدر از فرزندش می‌خواهد که در دنیا چقدر من زحمت تو را کشیدم. چه رنجه‌ای که در تربیت تو بردم، حالا حسنه‌ای به من بده. فرزند گوید: من از تو محتاج‌ترم. و همچنین برادر به برادر و غیره هیچ‌کس به فریاد دیگری نمی‌رسد؛ یعنی خودش هم گرفتار و محتاج است.

تطایر کتب؛ نامه اعمال

فأما من أوتي كتبه بميمية فيقول هاؤم اقرءوا اكتبه * انى ظننت انى ملق حسابيه * فهو فى عيشة راضية * فى جنة عالية * قطوفها دانية * كلوا واشربوا هنيئا بما أسلفتم فى الأيام الخالية^(۱۷۱).

از جمله اموری که ما بدان معتقدیم، ثبت اعمال می‌باشد که در چند جای قرآن صریحاً می‌فرماید که کرام الکاتبین اعمال را می‌نویسند^(۱۷۲). و در جای دیگر از این دو ملك به رقیب و عتید تعبیر می‌فرماید که حتی کوچکترین حرفی را یادداشت می‌نمایند^(۱۷۳)؛ البته به چه کیفیت است، با قلم و کاغذ است، یا جور دیگر، ما چه دانیم. چشم نبوت است که این امور را می‌بیند. اجمالاً از هرچه که فرض کنید صرف نظر نمی‌شود حتی قصد خیر را هم می‌نویسند

راوی از امام (علیه السلام) می‌پرسد: از نیت خیر چگونه اطلاع پیدا می‌کنند که یادداشت نمایند؟ حضرت فرمود: شخص، نیت خیر که می‌کند بوی عطرش بلند می‌شود و آنها می‌فهمند. گاهی هم نیت شر که می‌کند، بوی گندش ایشان را می‌آزارد. اگر کسی نیت خیر کرد، حسنه‌ای برایش نوشته می‌شود، اگر به جای آورد، ده حسنه، اما گناه، یکی بیشتر نوشته نمی‌شود، آن هم اگر به جای آورد (۱۷۴).

لطف دیگر آن که هرگاه کسی گناهی کرد عتید که می‌خواهد بنویسد، رقیب می‌گوید: مهلتش ده شاید پشیمان شد و توبه کرد، تا پنج یا هفت ساعت به او مهلت می‌دهند، اگر توبه نکرد، می‌گویند چقدر بنده بی‌حیایی است و گنااهش ثبت می‌شود.

ظاهر روایات این است که هرکس دارای دو کتاب است؛ يك دفتر حسنات و یکی هم گناهان. هرکس هرچه انجام دهد حتی در روایت است فوتی که به آتش می‌کنند ثبت است. در قرآن مجید در سوره قمر هم می‌فرماید: و كل شیء فعلوه فی الزبر * و كل صغیر و کبیر مستطر (۱۷۵).

صدوق در کتاب عقایدش نقل کرده که: روزی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حال عبور، چشمش به عده‌ای از جوانان افتاد که لغو می‌گویند و می‌خندند. حضرت فرمود: آیا نامه عملتان را به این چیزها سیاه می‌کنید؟ گفتند: یا امیر المؤمنین! آیا آنها را هم می‌نویسند؟ فرمود: «آری، حتی دمیدن نفس را هم می‌نویسند» (۱۷۶).

بلی، اگر خاری را از سر راهی برداری، فردا چشمت روشن خواهد شد به این که مانع اذیت شدن مردم گردیدی.

در کوچه، پوست خربزه یا سنگی را از سر راه برداشتی که مبادا کسی بلغزد، ناراحت شود، عمل به این کوچکی هم ضایع نخواهد شد.

این نامه عمل برای چیست که: کلاً ان کتاب الأبرار لفی علیین (۱۷۷) - کلاً ان کتب الفجار لفی سجین (۱۷۸) دفتر حساب نیکوکاران را به دست ملائکه کرویین دادن و به بالا بردن و دفتر بدکاران را به سجین و سفلی بردن برای چه؟!

جواب آن است که خدای تعالی دوست دارد که بندگان گناه نگردند؛ چون وقتی انسان بداند مفتش با اوست، احتیاط می‌کند. ای گناهکار! خدای تعالی دو مفتش علاوه بر اجزاء و اعضای خودت معین کرده، برای این که انسانی حیا کند. از آن طرف برای حسنات هم اهمیت و ترتیب اثر دادن به کار خیر مؤمنین است تا ارزشش بیشتر آشکار شود.

دعوت از مردم برای خواندن کارنامه اعمال

اگر بچه‌ای در مدرسه نمره اول شده باشد، چقدر خوشحال است، داد و فریاد می‌کند که همه بدانید و بیاید کارنامه‌ام را نگاه کنید و ببینید قبول شده‌ام، نمره اول شده‌ام.

فردای قیامت هم که نامه عمل مؤمن را به دست راستش می‌دهند با يك سروری فریاد می‌زند: ای دوستان! ای آشنایان من! بیاید ببینید و نامه عمل مرا بخوانید: ...هاؤم اقرعوا کتبیہ (۱۷۹) نمازها و

روزه‌ها و انفاقهای قبول شده مرا نگاه کنید: انی ظننت انی ملق حسابیه (۱۸۰) من خودم در دنیا به فکر امروز و حساب امروز بودم: فهو فی عیثة راضیه پس چنین شخصی در خوشبختی و در زندگی آسوده جاودانی و بهشت بزرگ خواهد بود؛ ولی وای از آن بچه بدبختی که مردود شده باشد! در کوچه و خیابان آهسته آهسته با سر به زیر افکنده و حال نزاری، رو به خانه می‌آورد. آرزوی مرگ می‌کند. گاهی هم دق می‌کند. این مثل را هزاران مرتبه بالا ببرید حال گنهکارانی است که نامه عملشان را به دست چپشان داده‌اند:

و أما من أوتی کتبه بشماله یقول یلینتی لم أوت کتبه * و لم أدر ما حسابیه * یلیتها کانت القاضیه * ما أغنی عنی مالیه * هلك عنی سلطنیه (۱۸۱).

پس می‌گوید: ای کاش! نامه عملم را به دستم نداده بودند. ای کاش! نفهمیده بودم که حسابم به کجا کشیده است. و این برای آن گوید که می‌بیند در آن نامه رسواییهاست. و ای کاش! که این حالت مرا مرگی بود قطع کننده کار من. و ای کاش! آن مرگ که ما را در دنیا بود، مرگی بود حکم کننده به آن که بعد از وی حیاتی نخواهد بود. و ای کاش! بمردمی تا برستمی. آنگاه از روی حسرت گوید: مال من به فریاد من نرسید و به کار من نخورد. ملک و قوه از دستم رفت. عده‌ای هم هستند که نامه عملشان را از عقب و پشت سر به آنها می‌دهند:

و أما من أوتی کتبه و رآء ظهره ی * فسوف یدعوا ثبوراً * و یصلی سعیراً (۱۸۲).

دو احتمال در آن است: یکی این که دو دستش را از عقب می‌بندند و نامه عمل را به دستش می‌دهند و سرش را بر می‌گردانند.

احتمال دوم این است که دست چپش را در سینه‌اش فرو می‌کند که از پشتش بیرون می‌آید و رویش را بر می‌گردانند و به او می‌گویند نامه‌ات را بخوان: اقرأ کتبه کفی بنفسک الیوم علیک حسیباً (۱۸۳)

وای از غیبتها! تهمت‌ها! دروغها! فحشها! آبروریزی‌هایی که باید خودش بخواند. همچنین گناهان با سایر اعضا و جوارح را. صدای ناله‌اش بلند می‌شود که وای! از این کتابی که نمانده کوچک و بزرگی مگر این که آن را ثبت و ضبط کرده است (۱۸۴)، آنچه را که انجام داده در جلوش حاضر و آماده می‌بیند (۱۸۵).

بعضی هستند که نامه عملشان را که نگاه می‌کنند، مفصل‌هایشان از هم جدا می‌شود. چرک و خون از چشم‌هایشان جاری می‌شود؛ چنانچه در روایت نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) است که ندا می‌رسد:

مگر آنچه نکرده‌ای در نامه عملت می‌بینی؟!

عرض می‌کنند: نه پروردگارا! همه‌اش درست است سر رابه زیر می‌اندازد.

در قیامت در آن واحد تمام افعال و پندار عمرش را در دنیا به یاد می‌آورند. همه را می‌بینند. عالم عجیبی است. حساب هرکس نزد خودش روشن است. برخی معطلی ایشان به اندازه چشم بر هم زدن است. ایشان

صلحا هستند. بعضی هم هزار سال معطل پس دادن حساب هستند، نه این که حساب کردنش طول دارد نه، بلکه می‌خواهند در حیرت بماند و شکنجه ببیند و گرنه خداوند اسرع الحاسین است. بعضی به مقدار دوشیدن گوسفند و پاره‌ای هم فاصله بین ظهر و عصر تا برسد به چهل سال و هزار سال تا پنجاه هزار سال که در هر موقفی از پنجاه موقف قیامت، هزار سال می‌ماند.

بشارتی بزرگ برای شیعیان اهل بیت (علیه السلام)

و ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم (۱۸۶).

در جلد دوم بحار الأنوار از امالی مفید به سند متصل از حضرت صادق روایت کرده، قال (علیه السلام):

إذا کان یوم القیمة وکلنا الله بحساب شیعتنا فما کان الله سنلنا الله ان یهبه لنا فهو لهم و ما کان لنا فهو لهم ثم قرء ابو عبدالله (علیه السلام) ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم (۱۸۷).

چون قیامت شود، خدا حساب شیعیان ما را به ما واگذار می‌کند، پس هر حقی راجع به خداوند است، ما از خداوند می‌خواهیم که به ما بخشد، پس آن حق به آنها بخشیده می‌شود و هر حقی راجع به خود ماست، آن را هم به آنها می‌بخشیم. پس این آیه شریفه را قرائت فرمود:

جز این نیست که به سوی ماست رجوع ایشان پس بر ماست حساب ایشان.

و در کتاب مزبور، باب حساب یوم القیمة روایت دیگری از آن حضرت نقل کرده که پس از ذکر حق خدا و حق امام (علیه السلام) - که بخشیده شود - می‌فرماید:

و ما کان فیما بینهم و بین الناس من المظالم اداه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) عنهم (۱۸۸).

و اما مظالم و حق مردم - که بر عهده شیعیان باشد - پس رسول خدا آن را به صاحب حق ادا فرموده است.

خداوندا ما را از امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و شیعیان اهل بیت او قرار دهد و با آنها محشور فرماید.

بشارتی که برای شیعیان است این است که خدای تعالی روز قیامت حساب هر قومی را به امامش واگذار خواهد کرد. به‌به! از آن عملی که حسابگر آن حجة بن الحسن (علیه السلام) باشد. وقتی که عملمان را نگاه می‌فرماید، هر چند ما روسیاهیم و سر را به زیر انداخته‌ایم لیکن دوست ایشانیم. امید است ما را شفاعت کنند. شکر خدای را که حساب ما با شخص کریمی است که پیش خدا منزلت دارد.

اقامه میزان در قیامت

و نضع الموزین القسط لیوم القیامة... (۱۸۹)

والوزن یومئذ الحق... (۱۹۰)

از جمله اموری که بایستی به آن اعتقاد داشت میزان است:

والمیزان حق میزان اعمال در روز قیامت بر پا می‌شود و کارهای هرکس سنجیده می‌شود که آیا کارهای خوبش بیشتر است یا کارهای بدش.

اصل میزان از ضروریات مذهب است. کلام در این است که حقیقت میزان و وزن چیست؟ علمای کلام هر يك طبق فهم و مذاق خود چیزهایی گفته‌اند؛ بعضی می‌فرمایند: نامه اعمال، وزن می‌شود. بعضی گفته‌اند: صورتهای جسمیه اعمال وزن می‌شود. اینها هیچ‌کدام مدرک معتبری ندارد، آنچه به نظر می‌رسد این است که میزان، به معنای سنجش است، از خرد و بزرگ. چیزی فروگذار نمی‌گردد. حالا به چه کیفیت است نمی‌دانیم؛ البته تا میزان گفته می‌شود نظر به ترازو و قیان نرود. اینها برای کشیدن برنج و عدس به کار می‌رود. ترازوی عدل الهی که برای سنجیدن نماز و روزه و انفاقهای شما به کار می‌رود، جز این است. اعمال خیر و شر را می‌سنجد تا کدام يك بچربد: ... فمن ثقلت موزینه فأولئك هم المفلحون (۱۹۱).
آنهایی که برتری برای اعمال خیرشان است رستگارند. برعکس بدبختانی که جهت شر در ایشان غالب شده آنها زیانکارانند: و من خفت موزینه فأولئك الذين خسروا أنفسهم... (۱۹۲)؛ آنهايند که بر خودشان ظلم کرده و زیان رسانیده‌اند.

پس خلاصه مطلب این شد که در روز قیامت، اعمال نیک و شر هرکس سنجیده می‌شود، حالا به چه جور؟ نمی‌دانیم. بلی چیزی که هست حدودی در روایات رسیده که حداکثر و اعلاى میزان است که کارهای نیک دیگران به آن سنجیده می‌شود و آن اعمال انبیاء و اوصیاست.

علی (علیه السلام)؛ میزان حق

السلام علی میزان الاعمال

میزان عدل الهی که سر سوزنی انحراف ندارد علی بن ابی طالب است. نماز اولین و آخرین را بیاورند، میزانش نماز علی است. از حضرت صادق (علیه السلام) مروی است که فرمود: الموازين هم الانبياء و الأوصیاء (۱۹۳)؛ موازینی که بر پا می‌شود تا عبادات و افعال خلق سنجیده شود، انبیا و اوصیایند.

در فردای قیامت نماز ما را می‌آورند، آیا شبیه نماز علی است یا نه؟ از لحاظ صفات کمالیه آیا آنچه که در علی بود، در ما چیزی از آن هست یا نه؟! سخاوت شجاعت، غیرت و فتوت، کرم، رحم، انصاف و غیره آیا در ما هم هست؟

البته نه این که مطابق علی باشد، آن که محال است نه، بلکه رو به جهت مخالف نباشد. ای مردم! شبیه معاویه نشوید و از میزان حق منصرف نشوید. اگر دست به حرام دراز کردی، مال مردم را خوردی، در راه عمر رفته‌ای که فدک زهرا را - که ملك و هدیه مسلم بود - غصب کرد و سپس عثمان آن را تقدیم مروان کرد.

از راستی چه بد دیده‌ایم؟

آنکه متدین است و جز راه راست میزان حق نمی‌رود، چه محرومیتی دارد از آنهایی که از طرق نامشروع می‌روند. این زنهای باحجاب از آن رفاصه‌ها و زنهای عریان چه کمی دارند؟ خیال نکنید آنها از زندگی لذت بیشتری می‌برند. اگر خوشی است برای اهل ایمان است. اگر مرض است که در این جهت فرق نمی‌کند؛ لذت نکاح هم که مشترك است؛ شهوات دنیا هم که دوامی ندارد بلکه آن شخصی که پایبند مذهب نیست، چه محرومیت‌هایی که می‌کشد.

برای نمونه عرض کنم مثلا در سینما چشمش به زن زیبایی می‌افتد که دلش را می‌رباید. گاهی عشق آتشی به او پیدا می‌کند لیکن مگر هرچه خواست می‌شود. اگر عشقش را دنبال کند، با چه زحماتی و بدبختی‌هایی که مواجه می‌شود. چه بسا زن شوهر داشته باشد آن وقت چه خاکی بر سر می‌کند؟ یا آنهایی که شرب خمر می‌کنند؛ چه نزاعهایی که ممکن است در پی داشته باشد. مرتکب قتل نفس گردد. سالها زندان و محرومیت بکشد که خواسته است ساعتی خوش باشد و هکذا و هکذا.

آن کاسبی که حلال و حرام می‌کند و از حرام پرهیز می‌کند، می‌داند که خدای تعالی ضامن رزقش هست. در معامله تقلب نمی‌کند. مشتری را نمی‌پرستد؛ اما آن بدبختی که پایبند میزان حق و حقیقت نیست، تملق می‌گوید. رقاصی می‌کند. هزار کلک جور می‌کند که کلاهی سر طرف بگذارد. هر طرفش را که حساب می‌کنیم می‌بینیم در جهات مادی اگر بسنجیم آنهایی که از میزان حق دورند، هیچ‌گونه مزیت و برتری بر دیگران ندارند بلکه اگر راحتی است، برای اهل ایمان است: ... أولئك لهم الأمن و هم مهتدون (۱۹۴).

خلاصه عرض ما این شد آنهایی که پایبند میزان حقند در همین دنیا ضرری نکرده‌اند بلکه اگر نفعی هم باشد، مال آنهاست. برعکس آن بیچاره‌هایی که از میزان حق منحرفند. ضررشان در آخرت که مسلم است لیکن نفعشان در همین دنیا مشکوک بلکه جز ضرر هیچ ندارند. صورتش ده تومان کلاهبرداری است؛ اما يك صد برابر آن را باید خرج دکترو دوا بکند. پس ای کسانی که طالب راحتی هستید! هیچ وقت از میزان حق منصرف نشوید. آیا از راستی و درستی گاهی ضرری دیده‌اید؟! در يك معامله اگر دروغ نگفتی حتما ضرر کردی؟! این طور نیست، پس چرا دست از راستی و درستی برداریم؟ بیایید متعهد شویم که هرگز از میزان حق کج نشویم، راه علی (علیه السلام)، میزان حق، امیرالمؤمنین است.

رسیدگی به حساب مردم

... فلا نقیم لهم یوم القیمة و زنا (۱۹۵).

از لحاظ حساب در روز جزا خلق بر چهار گروهند:

طایفه اول: عده‌ای بدون حساب وارد بهشت می‌شوند. ایشان دوستان اهل بیتند که حرامی از آنها سر نزده یا این‌که با توبه از دنیا رفته‌اند.

طایفه دوم: برعکس ایشانند، بدون حساب وارد جهنم می‌شوند که در قرآن می‌فرماید: فلا نقیم لهم یوم القیمة و زنا کسانی که بی‌ایمان از دنیا بروند، حسابی ندارند. عملشان ارزشی ندارد؛ چون بی‌ایمانند.

طایفه سوم: کسانی هستند که کارهایشان حساب دارد و در موقف قیامت معطل می‌شوند؛ اما عاقبت چون حسنااتشان غالب است، اهل نجاتند و معطلی در حساب به مقدار گناه است؛ چنانچه رسول خدا (صلی الله

علیه و آله و سلم) به ابن مسعود فرمود: برای گناه، شخص يك صد سال معطل می‌شود (هر چند بهشتی است) ^(۱۹۶). البته در روایت ذکر نشده که چه قسم گناهی است تا این که مؤمنین از جمیع گناهان ^(۱۹۷) پرهیز کنند و از معطلی حساب، بترسند.

طایفه چهارم: کسانی هستند که سینات آنها بیشتر از حسناتشان باشد پس اگر شفاعت و فضل الهی به آنها برسد اهل نجات و به بهشت خواهند رفت و الا محکوم به عذاب و در آتش جای آنهاست تا هنگامی که از گناهان پاك شوند، آنگاه نجات خواهند یافت و آنها را به بهشت می‌برند. کسی که يك ذره ایمان داشته باشد، در جهنم نخواهد ماند و باقی نماند در آتش مگر کافر و معاند.

یعنی اجر باقی نخواهد داشت و کردارهای نیک او هر چند زیاد و بزرگ باشد، او را به بهشت نخواهد برد؛ زیرا شرط دخول در بهشت اعتقاد به خدا و آیات اوست. کسی که خدا را باور ندارد، چگونه بهشت را می‌بیند و در ضمن حدیث اعرابی و سوسمار که در جلد دهم بحار است، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هرکس زاد و توشه سفر اعرابی را فراهم کند، من ضامن می‌شوم زاد تقوای او را.

سلیمان عرض کرد: یا رسول الله! زاد تقوا چیست؟ فرمود: گفتن لا اله الا الله هنگام مرگ که اگر آن را بگویی، مرا خواهی دید و الا مرا نخواهی دید ^(۱۹۸).

ناگفته نماند که مراد از گفتن کلمه توحید با ایمان و اعتقاد مردن است، پس اگر در حال سكرات باشد و زبان عاجز باشد و نتواند حرکت دهد، همان اعتقاد قلبی او کفایت است و چون او را در آن حال تلقین کنند، باید به قلب بگذارند.

احباط و تکفیر

و الذین کفروا فتعسا لهم و أضل أعمالهم * ذلک بأنهم کرها ما أنزل الله فأحبط أعمالهم ^(۱۹۹).

و الذین ءامنوا و عملوا الصلحات و ءامنوا بما نزل علی محمد و هو الحق من ربهم کفر عنهم سیناتهم و أصلح بالهم ^(۲۰۰).

طوری که بشود ساده ذکر کرد تا همه بفهمند این است که اگر کسی بی‌ایمان از دنیا برود، هر چند از اول عمر تا آخر، کار نیک از او سر زده باشد، فایده‌ای ندارد.

احباط؛ یعنی باطل کردن و از بین بردن. بی‌ایمان مردن، کارهای نیک را ضایع می‌کند. اگر کسی بگوید مگر نه این است که قرآن می‌فرماید: فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ^(۲۰۱)؛ اگر کسی هموزن ذره‌ای نیکی کرد پاداشش را می‌بیند.

جواب این است که این شخصی که کافر مرده، به دست خودش عملش را از بین برده؛ چون با کفر به خدا محال است اجر باقی و رفتن به بهشت. خدای تعالی هم در همین دنیا تلافی نیکباهش را می‌کند؛ چنانچه در اول بحث گفتیم که ممکن است آسان جان دهد، یا مریض نشود، یا اگر شد، زود خوب شود، ضرر مادی به او نرسد و غیره.

نص قرآن مجید است که: و الذین کذبو بنایتنا و لقاء الأخره حبطت أعمالهم هل یجزون الا ما کانوا یعلمون (۲۰۶)

؛ هرکس کافر از دنیا برود کردارش را ضایع کرده است. و آنچه ذکر شد از احباط در آیات متعدد قرآن راجع به شرک و کفر است، اما گناهان دیگر چطور است؟ آیا آنها هم اعمال را ضایع می‌کنند؟! بلی نسبت به بعضی گناهان، آیات به خصوصی داریم (۲۰۳)؛ مانند عاق والدین که می‌فرماید ندا می‌رسد: یا عاق! عمل ما شنت (۲۰۴)؛ هرچه می‌خواهی بکن که از تو پذیرفته نیست)، اگر آه مادر پشت سر کسی باشد، کوه، کوه عملش را آتش می‌زند. بعضی از گناهان هم مثل تهمت سبب بی‌ایمانی می‌گردد و همچنین حسد اگر بروز کند و به آزار رسانیدن دیگران برسد که: یأکل الایمان کما تأکل النار الحطب (۲۰۵) چنانچه گذشت.

تکفیر از کفاره (۲۰۶) به معنای پوشانیدن و محو کردن اثر گناهی است که واقع شده است. شکی نیست که قبول ایمان کردن، اثر کفر سابق را محو می‌کند، پس اگر کسی از اول عمر بی‌ایمان بود و آخر عمر با ایمان شد و از دنیا رفت، یقیناً اهل نجات است و اما اثر گناهی که واقع شده پس محو کننده قطعی آنها توبه جامع شرایط است؛ چنانچه درباره اهل توبه در قرآن مجید فرموده: ... فأولئك یبدل الله سیناتهم حسنت... (۲۰۷) خداوند گناهان و زشتیهای آنها را تبدیل به حسنات و خوبیها می‌فرماید. و اما غیر از توبه صادقانه از حسنات دیگر، آیا محو کننده و پاک کننده گناهی است که واقع شده یا نه، پس ظاهراً آیه شریفه... ان الحسنات یذهبن السینات... (۲۰۸)؛ آن است که فی الجمله بجا آوردن حسنات، پاک کننده سینات است؛ ولی تعیین آنها؛ یعنی کدام حسنات است که این اثر را دارد، پس در بسیاری از روایات پاره‌ای از حسنات ذکر شده که پاک کننده است؛ مانند این که روایت شده در جلد پانزدهم بحار که: شخصی نزد خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و عرض کرد گناه من بزرگ است. (گناهش این بود که در جاهلیت دخترش را زنده به گور کرده بود) عرض کرد: عملی یادم بدهید تا خدای تعالی مرا بیامرزد. فرمود مادر داری؟

عرض کرد: نه (معلوم می‌شود نیکی به مادر بزرگترین علاج این گناه و نظایر آن می‌باشد).

فرمود: خاله داری؟ گفت: آری.

فرمود برو به خاله‌ات نیکی کن (تابه واسطه علاقه‌اش به مادرت، نیکی به مادر هم شده باشد).

بعد فرمود: لو کان امه؛ یعنی اگر مادرش بود، بهتر بود (۲۰۹)؛ چون نیکی کردن به مادر، اثرش در پاک شدن از چنین گناهی یقیناً بیشتر است.

پرسشهای قیامت

در چندین جای قرآن مجید ذکر شده که: از انبیا و امت سؤال کرده می‌شود (۲۱۰). از پیغمبران می‌پرسند که شما را برای دعوت خلق فرستادیم آیا به مردم رساندید؟

عرض کنند: پروردگارا! تو شاهدی که ما مسامحه نکردیم.

ندا می‌رسد شاهد شما کیست؟

همه گویند: شاهد ما خاتم ما است؛ یعنی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) (۲۱۱). و همچنین از عیسی بن مریم می‌پرسند: آیا تو گفتی که من و مادرم را بپرستید که یکدفعه عیسی در مقابل عظمت پروردگار می‌لرزد و عرض می‌کند: پروردگارا! اگر من چنین حرفی زده بودم تو می‌دانستی، من گفتم بنده خدایم و خدای من و خودتان را بپرستید (۲۱۲).

از امتهای هم سؤال کرده می‌شود که آیا پیغمبرتان به شما قضایای امروز را خبر نداد؟

همه می‌گویند: آری. دیگر از موارد سؤال، پرسش از نعمتهای پروردگار است که با آن چگونه رفتار شده است (۲۱۳)؟ آیا بر نعمت، شکر کرده است یا نه بلکه کفران نموده است.

درباره سؤال از نعمت، روایات مختلف است. آنچه جمع بین روایات است این است که نعمت، مرتبه دارد. مهمترین مراتب آن نعمت ولایت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است بلکه نعیم مطلق، ولایت است.

امام (علیه السلام) به قتاده فرمود: شما عامه راجع به ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم چه می‌گویید؟

عرض کرد: درباره آب و نان و غیره سؤال کرده می‌شود.

امام فرمود: خدا کریمتر است که از اینها سؤال کند (اگر شما کسی را برخوان غذای بخوانید، بعداً از او درباره خوراکیهای آن بازخواست می‌کنید؟!).

عرض کرد: مراد از نعیم چیست؟

حضرت فرمود: نعمت ولایت ما آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است.

پرسیده می‌شود: شما با آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) چه کردید؟ چقدر محبت و تبعیت از ایشان داشتید؟

از دشمنان می‌پرسند: چرا با این نعمت دشمنی کردید؟ از خوراک سؤال کرده نمی‌شود مگر این که شخصی اسراف کرده یا تبذیر کرده باشد، یا از حرام کسب کرده باشد، یا در حرام صرف کرده باشد آن وقت از این جهت مورد سؤال واقع می‌شود.

از هر حرام و گناهی هم سؤال کرده می‌شود که چرا چنین کردی؟ از بعضی نعمتها هم هست که به خصوصه پرسیده می‌شود؛ یکی از نعمتها عمر است؛ چنانچه در روایات داریم که نمی‌گذارند کسی قدم از قدم بردارد مگر این که جواب این چهار نعمت را بدهد: از عمرش که در چه آن را گذرانیده؟ از جوانی‌اش که به چه چیزهایی خودش را مبتلا کرد و از مالش که از کجا به دست آورده و در کجا صرف کرد؟ و همچنین از ولایت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) (۲۱۴).

قانون از کجا آورده‌ای؟ آنجا خوب اجرا می‌شود. آن وقت در کجا صرف کرده‌ای؟ حتی اگر انفاق به ریا کرده باشد، مورد مواخذه قرار می‌گیرد.

پرستش از عبادات

وقفوهم انهم مسئولون (۲۱۵)

اولین چیزی که مورد سؤال واقع می‌شود، نماز است؛ اول ما بحاسب به العبد الصلاة (۲۱۶). آیا نمازهای واجب را در وقتش ادا کرده است یا نه؟ احکام این امر بزرگ را که عمود دین و امانت الهیه بود، درست انجام داده است یا نه. سپس از سایر عبادات پرسیده می‌شود.

پرسش از مظالم و حق الناس

در نهج البلاغه امیرالمؤمنین می‌فرماید: گناه بر سه قسم است؛ گناهی که آمرزیده شده و گناهی که برای صاحبش امید آمرزش است و گناهی که بخشیده شدنی نیست.

اما گناهی که بخشیده شدنی است آن است که در دنیا تلافی شده باشد؛ یعنی حد بر آن جاری گردیده است. خدا کریم‌تر از آن است که برای يك گناه، دو مرتبه عقوبت بفرماید.

قسم دوم گناهی است که امید بخشش است، گناهی است که در دنیا تلافی نشده لیکن صاحبش توبه کرده است.

قسم سوم گناهی که آمرزیده شدنی نیست. مظالم عباد بر یکدیگر است. اینها حق الناس است که خداوند نخواهد گذشت (۲۱۷).

اگر پر کاهی را از کسی به ظلم گرفته باشد، خداوند تلافی خواهد فرمود؛ چنانچه فرمود مرصاد در آیه قرآن (۲۱۸)، تفسیر به عقبه حق الناس شده، به درستی که پروردگارت در کمین است که حق هرکس را به او رد کند.

محدث قمی در منازل الآخرة حکایت ابو سلیمان دارانی را که از زهاد و عباد است و ذکر او در تذکره‌ها زیاد گردیده، نقل می‌کند که:

بعد از مرگش او را در خواب دیدند. از او احوال پرسیدند که چگونه‌ای؟ گفت: يك سال است در يك عقبه معظم، روزی بار کاهی وارد شهر می‌شد، من تکه چوبی از آن کندم که خلال کنم، يك سال است که مورد عتابم که چرا بدون اذن صاحبش در مال مردم تصرف کردی؟ آیا صاحبش راضی بود (۲۱۹)؟

مگو این که ارزشی ندارد، درست است لیکن مال که هست. ملك مردم است. بعضی هستند که در رودرواسی مال یکدیگر را می‌گیرند و چیزی به دست می‌آورند، این اخذ به حیاست که المأخوذ حیاء کالمأخوذ غصباً حرام است. کاری کنید که وقتی از دنیا می‌روید، باری بر دوش شما نباشد. اگر هم تاکنون مسامحه‌ای بوده، از صاحبانش حلیت بطلبید. عقبه مظالم نسبت به اشخاص فرق می‌کند. برخی هستند که هزار سال در این موقف معطل‌اند.

اخذ حقوق

خدای تعالی نسبت به بندگان دو قسم معامله دارد؛ یکی به عدل، دیگری به فضل. در معامله به عدل، هرکس حق دیگری بر عهده اوست، باید به همان مقدار از حسناتش بگیرند و به صاحب حق بپردازند؛ مثلاً غیبت کسی را کرده، به کسی تهمت زده، خدا داند چقدر از حسنات و عباداتش باید بردارند و به آن شخص که غیبتش را کرده یا تهمت زده، بدهند. و اگر مفلس است و حسناتی ندارد، به همان اندازه از وزر و گناهان آن شخص بایستی بردارند؛ چنانچه در روایات به این مطلب تصریح شده است.

در روضه کافی، حدیث ۷۹، حدیثی طولانی درباره حساب خلائق در قیامت و گرفتن حقوق و مظالم از حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) نقل نموده تا این که می گوید خداوند می فرماید:

منم خدایی که شایسته پرستش جز من نیست. حاکم و دادگستری هستم که خلاف نگوید. میان شما به داد و عدالت خود قضاوت کنم. امروز در بر من به کسی ستم نرود، امروز از نیرومند، داد ناتوان بستانم و از بدهکار، حق بستانکار بگیرم و با حسنات و سیئات، تقاص بدهکاریها را بنمایم... امروز است که هیچ ستمکاری از این گردنه در برابرم نگذرد که مظلماه ای از کسی به گردن او باشد. ای خلائق! به هم بچسبید و هر حقی به گردن کسی دارید که در دنیا به ستم از شما باز گرفته، از او بخواهید و من خود گواه شما هستم بر علیه او.

در آخر حدیث است که يك مرد قرشی به آن حضرت گفت:

ای پسر پیغمبر! هرگاه مرد مؤمنی حقی به گردن کافری دارد، از آن کافر که اهل دوزخ است در برابر آن چه بستاند؟

امام (علیه السلام) فرمود: از گناهان آن مرد مسلمان به اندازه حقی که به گردن آن کافر دارد، کم می شود و آن کافر به اندازه آنها به همراه عذاب کفر خود، عذاب می شود.

آن مرد قرشی گفت: هرگاه مسلمانی به گردن مسلمانی حقی دارد، چگونه حقتش از آن مسلمان دریافت شود؟

امام (علیه السلام) فرمود: برای آن مسلمان بستانکار از حسنات مسلمان بدهکار ظالم بگیرند و بر حسنات آن ستم کشیده بیفزایند.

پس آن مرد قرشی گفت: اگر آن ظالم حسناتی نداشته باشد؟

امام (علیه السلام) فرمود: از گناهان آن مظلوم بستانکار بگیرند و به گناهان ظالم بدهکار بیفزایند. (۲۲۰)

ناگفته نماند هرگاه کافری بر مسلمانی حقی داشته باشد؛ چون کافر قابلیت حسنات مسلمان را ندارد، پس مقتضای عدل آن است که به مقدار حقتش از عذابش تخفیف داده شود و برای دانستن این مطلب به داستان مرد عابدی که پنج قران به يك نفر یهودی بدهکار بود و در این کتاب نقل گردید، مراجعه شود. (۲۲۱)

در لئالی الأخبار، از حضرت سجاد (علیه السلام) مروی است که فرمود: روز قیامت دست بنده‌ای را می‌گیرند و بلند می‌کنند که همه او را ببینند و گفته می‌شود: هرکس بر این شخص حقی دارد باید از او بگیرد و نیست چیزی سخت‌تر بر اهل محشر از این که ببینند کسی را که ایشان را بشناسد و آشنایی داشته باشد، از ترس اینکه چیزی بر آنها ادعا کند.

در همین کتاب از پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌نماید که به اصحاب فرمود: آیا می‌دانید که کیست؟ گفتند: در بین ما کسی است که وجه نقد و اثاثیه و دارایی، هیچ ندارد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: جز این نیست که مفلس از امت من کسی است که در قیامت بپاید با نماز و روزه و زکات و حج بجا آورده در حالی که به کسی فحش داده و سب کرده و مال دیگری را خورده و خون شخصی را هدر داده و دیگری را زده است، پس از حسناتش به این و آن داده می‌شود و چون حسناتش تمام شود و هنوز بدهکار باشد، از گناهان گرفته می‌شود و به او انداخته می‌گردد.

معامله خداوند با مردم به فضل و کرم خویش

اگر کسی مشمول عنایت پروردگار شود، در صورتی که مظالم بر عهده او باشد، در موقف حق الناس که معطل می‌شود، بعضی هستند که غرق عرق می‌شوند، خدای تعالی به فضل و کرمش قصری از قصرهای بهشتی را نمایان می‌کند. ندا می‌رسد: ای کسانی که به گردن فلان بنده من حق دارید! اگر می‌خواهید در عوض به این قصر برسید، او را رها کنید و حلالش نمایید.

بلی کسی که با خدا بست و بند دارد، همه جا کارش درست است. اگر خدا اصلاح نکند، کی می‌تواند؟ این است که امام زین العابدین (علیه السلام) ناله می‌کند که: و من ایدی الخصماء غداً من یخلصنی (۲۲۲)؟

حالا باید دعا کنید که پروردگارا! به فضیلت با ما رفتار نما؛ الهی عاملنا بفضلک و لا تعاملنا بعدلک یا کریم!

در دعای ابو حمزه چند جا حضرت ناله‌هایی در این زمینه دارد: و الی معروفک ادیم نظری - فضلک رجائی؛ خدایا چشم اندوخته‌ام به فضل و کرم تو.

حوض کوثر

انّا أعطینک الکوثر (۲۲۳).

از اموری که مسلم است و در قرآن مجید به آن تصریح شده و روایات عامه و خاصه هم بر طبق آن داریم حوض کوثر است؛ خیر کثیری که خدای تعالی به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مرحمت فرموده است.

طول این حوض - چنانچه قبلاً هم اشاره شد - از صنعاء تا بصره است و به عدد ستارگان آسمان در اطرافش جام می‌باشد که به دست حورالعین پر شده و به مؤمن داده می‌شود. جامها مختلف است؛ بعضی، از نقره بهشتی و برخی، از بلور است.

ظاهر بعضی (از آیات و) روایات این است که این حوض سه قسمت است: ... و أنهر من لبن لم يتغير طعمه و أنهر من خمر لذة للشربین و أنهر من عسل مصفی...^(۲۲۴). از شراب بهشتی و شیر و عسل می‌باشد.

بعضی هم فرموده‌اند که قدر مسلم آن است که حوض محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از عسل شیرین‌تر، از برف خنک‌تر است. به‌به! از چنین حوضی که شرابش گوارا است! هرگز پس از آن تشنگی نمی‌آید^(۲۲۵).

شیخ شوشتری در خصائص و دیگران هم در کتابهای خود ذکر کرده‌اند که: حوض کوثر، سقایی‌اش با محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) است و هر مؤمنی از آن خواهد چشید.

اما حسینی‌ها يك خصوصیت دیگری به حوض کوثر دارند که حضرت صادق (علیه السلام) می‌فرماید: و ان الكوثر لاشد فرحاً لبك الحسین (علیه السلام). دیگران وقتی که به حوض کوثر می‌رسند، شاد می‌شوند، امام می‌فرماید: گریه کننده بر حسین وقتی که به حوض کوثر می‌آید، حوض کوثر شاد می‌شود.

برای دانستن تفصیل بیشتری از حوض کوثر به اول کتاب محرم وقایع الایام خیابانی مراجعه شود.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خدای تعالی اطراف این حوض، هزار هزار درخت خلق فرموده که هر درختی ۳۶۰ شاخه و برگ دارد و از هر برگی، نغمه‌ای بر می‌خیزد که از دیگری شنیده نمی‌شود. آواز خوش و طرب‌انگیز می‌خواهید، سر حوض کوثر، به شرطی که گوش‌ی که باید چنین صداهای خوش روحانی را بشنود، به لهُو و لعب و موسیقی این‌جا آشنا نکنید^(۲۲۶).

ظهور عظمت محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)

صاحب لواء الحمد و المقام المحمود

از موافق قیامت، موقفی است که عظمت شأن و جلالت قدر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، ظاهر می‌شود.

لواء عبارت است از بیرقی از نور که هزار سال راه طول آن است و دارای سه شقه یعنی تکه و پرده است که در روایت می‌فرماید: هر شقه آن بین شرق و غرب است و در روایت دیگر اعظم من الشمس و القمر است. بر یکی بسم الله الرحمن الرحیم و بر دومی الحمد لله رب العالمین و بر سومی لا اله الا الله محمد رسول الله نقش بسته است^(۲۲۷).

جمیع انبیاء و صلحا و مؤمنین، زیر این بیرقی که علمدار آن امیرالمؤمنین است، قرار می‌گیرند.

وسیله: و قرب الیه الوسیله عبارت است از منبری که خاص رسول الله است، دارای هزار پله و هر پله‌ای تا پله دیگر، زبرجد و زمرد، یاقوت و طلاست، البته از جواهرات بهشتی، درجه آخر که بالای آن هیچ درجه‌ای نیست، مختص خاتم الانبیاء است. درجه بعدی، وصی بلا فصلش علی بن ابی طالب (علیه السلام) و پله بعدی ابراهیم خلیل الرحمن و بعد، هر يك از انبیا و اوصیا بر طبق درجاتشان.

مقام محمود: پیغمبر اکرم بر روی چنین منبری شروع به مدح پروردگار می‌فرماید؛ چنان مدحی کند که از اولین تا آخرین، کسی این‌طور مدح خدا نکرده و بعد حمد و ستایش از ملائکه و صلحا و مؤمنین می‌فرماید؛ رهی سعادت و افتخار که در چنین مقام رفیعی اول شخص عالم وجود، یاد کسی نماید: پروردگارا! ما را جزء صلحا قرار ده.

در روز عاشورا این جمله را به دقت بخوانید: و اسنله ان یبلغنی المقام المحمود لکم عندالله (۲۲۸) از خدای می‌طلبم که مرا به مقام محمودی که برای شما ای آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نزد اوست برساند، این مقام ارجمند در اثر شب‌خیزی (۲۲۹) رسول خداست که ده سال تا صبح نخواهید و آنقدر به عبادت ایستاد که پاهایش ورم کرد.

علی (علیه السلام) قسمت کننده بهشت و دوزخ

قسیم الجنة و النار.

در همان مقام محمود، جمیل‌ترین ملائکه نزد پیغمبر آمده سلام می‌کند و می‌گوید: من رضوان؛ کلیددار بهشتم و کلیدهای بهشت را تقدیم پیغمبر می‌کند و بعد ملك مهیبی می‌آید و کلیدهای جهنم را تقدیم می‌کند. پیغمبر هر دو را به علی (علیه السلام) می‌سپارد و حضرت نزد صراط می‌آید، هرکس را که اذن فرمود، به بهشت می‌رود وگرنه زبانه آتش او را پایین می‌کشد.

پیغمبر به علی (علیه السلام) فرمود: یا علی! اطاعت آتش از تو از اطاعت عبد از مولایش بیشتر است.

لزوم اعتقاد به صراط

و ان الذین لا یؤمنون بالأخرة عن الصراط لنکبون (۲۳۰).

صراط هم از چیزهایی است که اعتقاد به آن واجب و از ضروریات مذهب است، البته این هم اجمالا باید عقیده داشت، صراط در لغت به معنای راه است، کسانی که در دنیا بر صراط راست بودند؛ یعنی از جاده مستقیم حقیقت، راستی، درستی و دینداری کج نشده‌اند، در آخرت هم از صراطی که روی جهنم است صحیح و سالم رد خواهند شد. بعضی مانند برق و برخی مانند اسب و پاره‌ای افتان و خیزان می‌گذرند تا در دنیا چگونه بوده باشند، هر طوری که در راه شرع سلوک کرده باشند، آنجا هم از صراط می‌گذرند.

در تفسیر آیه شریفه و جای یومئذ جهنم... (۲۳۱) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مروی است که فرمود:

فردای قیامت که می‌شود جهنم را می‌آورند در حالی که يك هزار مہار دارد و ہر مہاری را يك هزار ملك گرفته کہ هزار ملك مأمور کشاندن جهنم هستند (فرمود): جهنم نعره می‌زند و شعله آتش بالا می‌زند و شکل نگین انگشتر، اطراف خلایق را می‌گیرد. مردم چنان مضطرب می‌شوند کہ نزدیک است ہلاک گردند. آن وقت از طرف پروردگار امر می‌شود صراط را بیاورید. پلی را روی جهنم قرار می‌دهند کہ همه باید از این پل عبور کنند. هیچ چارہ‌ای نیست و استثنا هم ندارد. صریح قرآن مجید (۲۳۲) است. چہ بہشتی و چہ جهنمی همه باید از این راه بگذرند (فرمود): این راه ہفت عقبہ و ہر عقبہ‌ای موقوفہایی دارد. ہر موقوفی ہفدہ ہزار فرسخ است و در ہر عقبہ، ہفتاد ہزار ملك مأمورند. همه باید از این ہفت عقبہ رد شوند.

عقبہ اول: صلہ رحم، امانت و ولایت

اول پل، جلوت را می‌گیرد. آی کسی کہ از برادرت، از پدرت، از مادرت، از رحمت قطع کردی، علاوہ بر آثاری کہ قطع رحم در دنیا دارد از کوتاہی عمر و رفتن برکت از مال، در آخرت ہم در اولین موقوف صراط، بازخواست می‌شوید؛ چنانچہ در قرآن مجید است (۲۳۳) پس اگر یکی از ارحام شما مریض شد، عیادتش کنید. اگر محتاج است، دستگیرش کنید. حاجتی دارد، انجام دهید. در اوقات لازمہ از او دیدن کنید.

دیگر، موقوف امانت است؛ البتہ اختصاص بہ مال ندارد بلکہ اگر کسی حرفی را نزد شما امانت قرار داد کہ بہ کسی نگوید، اگر گفتید، خیانت بہ امانت کردہ‌اید المجالس بالامانہ. اگر کسی را رسوا کردید، بہ او خیانت نمودہ‌اید.

یا در مال، اگر خانہ‌اش گروی تو بود، سر موعدی کہ پولش را پرداخت، خانہ را رد نکردی، این ہم خیانت است؛ چون تصرف، زاید از قرارداد است. و همچنین اگر خانہ‌اش مغازہ‌اش را اجارہ کردی، مدت اجارہ کہ سر آمد، باید فوراً تخلیہ کنی و بہ او رد نمایی. اجمالاً خیانت در قول یا فعل بہ طور کلی بازخواست کردہ می‌شود.

موقوف دیگر کہ در ہمین عقبہ است و روایات سنی و شیعہ در این بارہ بسیار است ولایت علی بن ابی طالب (علیہ السلام) است کہ در تفسیر ثعلبی و غیرہ در آیہ شریفہ: وقفوہم انہم مسؤلون (۲۳۴) می‌گوید؛ یعنی مسؤلون عن ولایة علی بن ابیطالب. ایشان را نگہدارید کہ پرسیدہ گردیدہ شوند؛ یعنی از دوستی علی بن ابی طالب کہ آیا دوستدار علی هستند یا نہ؟

حموینی و طبرسی - کہ ہر دو اجلہ علمای سنی هستند - از رسول خدا (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) روایت می‌کنند کہ فرمود:

یا علی! ہرکس برات ولایت تو را دارد، از صراط رد می‌شود.

روایات بسیاری ہم در نظر است کہ برای اختصار از ذکر آن خودداری می‌شود.

عقبہ دوم: نماز

از عقبه اول که ولایت علی و رد امانت و صلّه رحم شد، به عقبه نماز می‌رسد. از نمازهای واجب یومیّه و آیات و قضا و غیره پرسیده می‌شود؛ چنانچه قبلاً هم اشاره شد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: به شفاعت من نمی‌رسد کسی که نماز را ضایع (و سبک) سازد (۲۳۵).

آخرین وصیت حضرت صادق (علیه السلام) این بود که: شفاعت ما به کسانی که نماز را سبک بشمارند، نمی‌رسد (۲۳۶)؛ مثلاً نماز صبح را آفتاب زده یا ظهر و عصر را هنگام غروب می‌خواند، چه رسد به این که اصلاً نماز را ترک کند که در روایات تارك الصلاة تشنه می‌میرد و تشنه سر از قبر به در آورد. و بالجمله موضوعی را که باید تأکید کنم که همه بشنوند و به دیگران هم به برسانند، مسئولیتی است که در برابر فرزندان داریم؛ بایستی بچه‌ها را قبل از بلوغ به نماز عادت داد. بایستی بچه را تربیت کرد که نماز خوان بار بیاید؛ البته نتیجه‌اش برای خودت هست. هر عملی که بچه در اثر کوشش پدر و مادر انجام می‌دهد، قبل از بلوغ، ثوابش برای آنهاست و بعد از تکلیفش هم چون سبب خیر بوده‌اند، مشمول لطف و عنایات خدای تعالی هستند؛ حتی شنیده‌اید که:

پیغمبری با اصحابش از قبرستان عبور می‌کردند. به ایشان گفت که زود رد شوید که این صاحب قبر را عذاب می‌کنند. سال بعد از همان جا گذشت، از عذاب، خبری نبود. عرض کرد: پروردگارا! چه شده که این میت دیگر معذب نیست؟ ندا رسید که این مرد، پسری داشت که پس از مرگش او را به مکتب فرستادند. استاد یادش داد که بگوید: بسم الله الرحمن الرحیم؛ چون پسرش ما را به رحمان و رحیم یاد کرد؛ ما هم عذاب را از پدرش - که واسطه خلقت بچه بود - برداشتیم.

غرض تأثیر عبادات بچه است که برای والدین نافع می‌باشد. خلاصه وظیفه شرعی بر عهده همه ماست و مرتبه اول از امر به معروف و نهی از منکر نسبت به زن و بچه و بعد سایر اقارب است (۲۳۷).

عقبه سوم: خمس و زکات

اگر کسی به اندازه يك درهم خمس یا زکات بر ذمه‌اش باشد، همان‌جا جلوش را می‌گیرند. روایاتی که درباره عذاب مانع الزکات است، بسیار، می‌باشد. از جمله آن که می‌فرماید:

اژدها وقتی که سمش زیاد گردید، موهایش ریخته می‌شود (و در عربی اقرعش خوانند) چنین اژدهایی را خدای تعالی قرار داده که دور گردنش می‌پیچند (۲۳۸).

و در روایت دیگر می‌فرماید: زارعی که زکات زراعتش را ندهد، زمین او تا هفت طبقه طوقی به گردنش می‌شود (۲۳۹).

و همچنین زمان ظهور حضرت ولی عصر عجل الله فرجه حضرت مانع الزکات را می‌کشد.

مبادا کسی يك درهم زکات بر ذمه‌اش باشد که اگر از طلا و نقره و مسکوک اندوخته کند و زکاتش را نپردازد، روز قیامت آن درهم و دینار را سرخ می‌کنند و پیشانی و پهلوهایش را با آن داغ می‌کنند (۲۴۰).

ضمناً بدانید که فرقی بین زکات مال و زکات بدن نیست. شب عید فطر هم باید زکات بدن را از مال خود خارج کرد.

و اما راجع به خمس، پس روایات وارده در سختی پرسش از آن، زیاد است و تنها اکتفا می‌شود به روایتی که در کتاب کافی و تهذیب و فقیه است.

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: ان اشد ما فيه الناس يوم القيامة ان يقوم صاحب الخمس فيقول يا رب خمسي (۲۴۱).

سخت‌ترین حالات مردم در قیامت وقتی است که مستحقین خمس برخیزند و مطالبه حق خود را از کسانی که خمس را به آنها نرسانیدند، بنمایند و بس است در سختی، آن‌که کسانی که باید از او شفاعت کنند، خصمی او باشند.

عقبه چهارم: روزه

روزه ماه مبارك رمضان در عقبه چهارم مورد سؤال قرار می‌گیرد: الصوم جنة من النار (۲۴۲)؛ روزه سپری است مقابل آتش.

فرمود: روزه دار، دو خوشی دارد؛ یکی هنگام افطار که يك فرح خاصی دارد و خوشحالی دیگر عند لقاء الله ساعتی که می‌خواهد از صراط رد شود و به لقای پروردگارش برسد (۲۴۳).

عقبه پنجم: حج

اگر کسی در عمرش شرایط استطاعت در او جمع شد و حج نرفت، این‌جا نگهش می‌دارند بلکه دو طایفه‌اند که به آنها هنگام مرگ گفته می‌شود: مت یهودياً او نصرانياً (۲۴۴)؛ به دین یهود یا نصارا باید بمیری؛ یکی مانع الزکات و دیگر تارك الحج است. و در مذمت و پستی کسی که حج واجب را ترك کند، همین بس که خدای تعالی از او در قرآن مجید به کافر تعبیر فرموده است (۲۴۵).

البته نمی‌خواهم درباره این موضوعات بحث کنم؛ چون از بحث اصول عقاید خارج می‌شویم، غرض فهرست است برای اطلاع بیشتر مؤمنین.

عقبه ششم: طهارت

در روایت ابن عباس ذکر شده که منظور از طهارت، طهارت ثلاث است که مراد: وضو، غسل و تیمم می‌باشد. و بعضی هم فرموده‌اند: مطلق الطهاره. اگر کسی مواظبت طهارت را ننماید، مخصوصاً خانمها مواظب باشند که غسلهای مخصوص خود را باید در وقت خود انجام بدهند وگرنه در چنین موقعی مسؤول‌اند بلکه نسبت به پرهیز نکردن از نجاسات داریم که در قبر در فشار است؛ چنانچه اشاره شد.

عقبه هفتم: مظالم

تعبیر آن، گاهی به عقبه عدل و گاهی حق الناس هم تعبیر می‌شود و در قرآن شریف، به مرصاد تعبیر شده؛ یعنی کمینگاه: ان ربك لبالمرصاد^(۲۴۶). اگر بی‌جا به کسی سیلی زده باشد، پانصد سال آن‌جا نگهش می‌دارند برای سیلی ناحق. استخوانهایش را خورد می‌کنند.

آقای دکاندار! تو چه حقی داری که شاگردت را می‌زنی؟ آقای معلم به چه وجه شرعی بچه‌ها را تنبیه می‌کنید که گاهی بدن شاگرد سیاه می‌شود؟ ای شوهرها! شما برای چه زنانتان را می‌زنید؟! شوهر چه حقی دارد که دست روی زنش بلند کند. بلی در بعض موارد خاصه، استثنائی داریم که البته پیش می‌آید و از بحث ما خارج است و گرنه ذکر می‌شد^(۲۴۷).

خلاصه کیست که ادعا کند مظالم عباد بر عهده او نیست؟ فرمود: اگر کسی حق دیگری را حبس کرده باشد؛ مثلاً امانتش را پس نمی‌دهد، در این عقبه چهل سال او را نگه می‌دارند و به او هیچ نمی‌گویند و او در این مدت گریه می‌کند. بعد منادی ندا می‌کند این است که مال مردم را حبس کرده، چهل سال هم سرزنش کرده می‌شود و سپس در جهنم می‌افتد.

البته این در صورتی است که حسناتی نداشته باشد و گرنه در مقابل، حسناتش را به صاحب حق می‌دهند؛ چنانچه گذشت. و در بعضی روایات داریم که: در مقابل يك درهم، هفتصد رکعت نماز را بر می‌دارند و به او می‌دهند.

ثقة الاسلام نوری در کتاب مستدرک از انوار المضيئه یألیف سید غیاث الدین نجفی - که از علمای امامیه و فقهای شیعه است - این حکایت را نقل نموده است که:

در قریه ما - که از قرای نزدیک حله است - متولی مسجد به نام محمد بن ابی اذینه روزها بر حسب عادت به مسجد می‌آمد. روزی بر خلاف عادت، پیدایش نشد. احوالش را پرسیدم. گفتند: در منزل بستری است، خیلی تعجب کردم، چون تا شب گذشته صحیح و سالم بود. به دیدنش رفتیم. دیدیم سرتاپایش سوخته. گاهی بی‌هوش است و گاهی به هوش می‌آید.

گفتم: چه بر سر شما آمده؟

گفت: دیشب در خواب، صراط را نشان من دادند. امر شد که من هم باید بروم. از اول زیر پایم خوب بود، بعد دیدم باریک شد و از ابتدا نرم راحت بود. بعد دیدم تیز و بران گردید. همین‌طور که آهسته‌آهسته می‌رفتم، خود را محکم می‌گرفتم که نیفتم. و آن طرف مردم به گودال جهنم می‌افتادند. يك مرتبه دیدم زیر پایم اندازه مویی بیشتر نیست و ناگهان آتش مرا کشانید و به گودال افتادم. هرچه دست و پا زدم، پایین‌تر می‌رفتم (آتش جهنم کشش دارد و در روایت دارد که هفتاد سال راه پایین می‌رود) همین که دیدم کار از کار گذشته، به قلبم گذشت مگر نه هر وقت می‌افتادم می‌گفتم یا علی! - گفتم: اغثنی یا مولای! یا امیرالمؤمنین! به من الهام شد که به بالا بنگرم. آقای را دیدم که کنار صراط ایستاده. دست دراز کرد و کمرم را گرفت و بالا کشید. گفتم: آقا! سوختم، به فریادم برسید.

حضرت دست مبارک را از زانو تا منتهای ران من کشید.

از خواب جستن کردم دیدم جای دست علی (علیه السلام) اصلا سوزشی ندارد و خوب شده لیکن تمام بدنم می‌سوزد.

سه ماه در بستر افتاده بود. ناله می‌کرد. مرهمها می‌آوردند. طبیبها عوض می‌کردند تا پس از سه ماه رو به بهبودی گذاشت و گوشت تازه بر بدنش روید. در همین کتاب مستدرک می‌نویسد: بعداً هر وقت این قضیه را نقل می‌کرد مدتی تب و لرز می‌کرد (۲۴۸).

بلی راه چاره، تمسک به ولایت اهل بیت (علیه السلام) است. حضرت رضا و عده فرموده که زائرین قبرش را در صراط، دستگیری فرماید. نسبت به متمسکین حضرت ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) بشاراتی در این موقف رسیده؛ حتی در روایتی که از حضرت صادق (علیه السلام) است می‌فرماید: مختار را نجات می‌دهند.

شفاعت

از اصول مسلمة، شفاعت شافعیان در قیامت است. آنهایی که نزد خدا آبرومندند، صاحب قوه و قدرتند. دست ضعیفی را که افتاده است می‌گیرند و بلندش می‌کنند.

شفاعت بر دو قسم است؛ یکی وقتی اسیر جهنمی را که گرفتار است، شفاعت می‌کنند که از غل و زنجیر و دوزخ بیرون بیاید و یک وقت هم برای شخص بهشتی است که درجه‌اش را بالا ببرند؛ مثلاً درجه‌اش پایین است و نمی‌تواند در جوار محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل، خوب بهره ببرد، آقایان شفاعتش می‌کنند، پس همه محتاج شفاعت‌اند.

در بحارالانوار از ابو ایمن نقل می‌کند که به حضرت باقر عرض کرد: یا بن رسول الله! شما مردم را به شفاعت مغرور می‌کنید. یک دفعه حالت غضبی در چهره امام (علیه السلام) هویدا شد و فرمود: وای بر تو! روز قیامت اولین و آخرین و حتی انبیا هم محتاج شفاعت جدم محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند و فرمود: آیا مغرور کرده است تو را که لقمه حرام نمی‌خوری، دیگر احتیاج شفاعت نداری؟! شفاعت کبرا، اصل شفاعت مال محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل است (۲۴۹).

سایر شافعیان، شعبه‌ای از این اصل‌اند؛ مثلاً از جمله شفاعا، علمای عاملین هستند که عده‌ای به برکت آنها به بهشت راه پیدا می‌کنند. آیا ایشان غیر از ریزه‌خوران خون محمد و آل‌اند.

و همچنین از جمله شفیعان مؤمنین‌اند که می‌فرماید: هر مؤمنی یک صد نفر را شفاعت می‌کند این آبرو را از کجا آوردند؟

جز از پیروی محمد و آل؟

یا مثلاً سادات - که از شفعا ی قیامت‌اند - آیا جز این است از رگ و ریشه این دودمانند.

و همچنین قرآن و مساجد که آنها هم آثار محمد و آل او صلوات الله علیهم هستند. خلاصه برگشتش به آقایان است.

شفاعت عمومی

عمده شفاعت البته در قیامت است لیکن شواهدی در دست است که در برزخ و حتی در همین دنیا هم انسان شفاعت می‌شود؛ مثلاً بلایی می‌خواهد نازل گردد، به شفاعت ولی عصر - عجل الله تعالی - برطرف می‌شود. یا مثلاً در برزخ معذب است، پدرش یا مادرش یا فرزندش یا رفیقش در دنیا به اهل بیت توسل می‌جوید و جداً ایشان را واسطه قرار می‌دهد که خدای تعالی به برکت آقایان آن میت را می‌بخشد. اگر آقایان شفاعت کنند مورد عنایت پروردگار واقع خواهد شد. قضایایی هم در این زمینه واقع گردیده است نسبت به شفاعت هنگام مرگ و قبل از مردن، حکایت سید حمیری است که در بسیاری از کتابهای نوشته شده و شفاعت در دنیا هم حکایت حاج میرزا خلیل که همین اواخر اتفاق افتاده و شاید بعضی از پیرمردهای محترم هم هنوز به خاطر داشته باشند.

ایشان ابتدا در مدرسه دارلشفای قم طلبه بوده. روزی در حجره نشسته بود که سراسیمه وارد شد و گفت: بی‌بی من دل درد شدیدی گرفته آیا دوائی سراغ داری؟ حاجی هم که از طب سررشته‌ای نداشت، بدون مقدمه گفت: فلان دوا را به او بده. فردا دید ظرفهای خوراکی متعددی به حجره‌اش آوردند به عنوان حق المطالبه. از فردا همسایه‌ها خبر شدند که طبیب خوبی در مدرسه دارلشفای پیدا شده که به یک نسخه مداوا می‌کند. کم‌کم سر حاجی شلوغ شد. ایشان هم دید این طور نمی‌شود کتاب تحفه حکیم مؤمن را خرید و مشغول طبابت رسمی شد به قسمی کارش بالا گرفت و او را به تهران بردند. وقتی به فکر کربلا رفتن افتاد لیکن عجله‌ای برای این موضوع نداشت. شب در عالم رؤیا شخصی را دید به او گفت: اگر می‌خواهی کربلا بروی، حالا برو چون تا دو ماه دیگر از طرف دولت جلوگیری می‌شود.

مرحوم حاجی خلیل هم قبل از دو ماه حرکت کرد و همین طور هم شد. فهمید که رؤیای صادقه بوده. مدتی در کربلا ماند. آنجا مشغول مداوا بود. روزی دو زن به او مراجعه کردند. یکی از آنها دست خود را نشان حاجی داد که زخم عجیبی داشت. حاجی گفت: این مریض خوره است که به استخوان رسیده و علاج شدنی نیست. این زن دل شکسته رفت. خادمه‌اش که همراهش بود برگشت و گفت: جناب حاجی! این زن را شناختی؟ گفت: نه، عرض کرد این زن علویه است و از شاهزادگان هند می‌باشد. عشق زیارت حسین او را با تمام اموالش به این‌جا کشانیده، حالا هم دستش تهی شده و مدتی است به این مرض گرفتار است، تو هم او را رنجاندی. حاجی گفت: او را فوراً برگردان.

گفت: بی‌بی! هر چند این مرض خیلی سخت است؛ اما من دواهایی می‌کنم امید است خدا شفا دهد. پس از شش ماه دست زن خوب شد و به قدری شیفته حاجی شد که خانواده‌اش را رها نمی‌کرد و مثل مادر دلسوزی مراوده داشت.

پس از چندی، همان شخص را که در تهران در خواب دیده بود، به حاجی در خواب گفت که مریض می‌شوی و پس از ده روز خواهی مرد. حاجی وصیت کرد. طولی نکشید مریض شد و مرضش هم شدت کرد تا روز دهم به حالت احتضار افتاد. لحظه آخرش بود که زن علویه وارد شد. یک دفعه منظره حاجی را که دید، سخت منقلب شد و گفت: اصلاً به او دست نزنید تا من برگردم. مستقیم سر قبر حسین (علیه السلام) آمد. شبکه‌های ضریح را گرفت گفت: یا جدا! من حاجی را از شما می‌خواهم. از خدا عمر دوباره‌اش را بگیرد. آنقدر ناله کرد که غش کرد. در حال غشوه حضرت را دید که به او می‌فرماید (دختر

من؟! تو را چه می‌شود؟ حاجی عمرش تمام است. اجلش رسیده. عرض کرد من این چیزها را نمی‌فهمم حاجی را از شما می‌خواهم.

فرمود: حال که چنین است من دعا می‌کنم اگر خدا خواست او را بر می‌گرداند. طولی نکسید که تبسم کرد و فرمود: خدا دعای مرا پذیرفت. حاجی را برگردانید و عمرش را دو برابر کرد. حاجی آن وقت سی ساله بود و بعد در سن نود سالگی وفات کرد. چهار پسر نصیب او شد که یکی، مرجع عالیقدر شیعه حاج میرزا حسین و دیگری طبیب بزرگی گردید.

بالجمله، علویه به خانه برگشت و دید حاجی صحیح و سالم نشسته می‌فرماید: ای علویه! خدا جزای خیرت بدهد. در ضمن وصایایش به فرزندش این بود که بر شما باد به رعایت کردن سادات، خصوصاً علویات که ایشان نزد خدا آبرومندند.

و نظیر این داستان زیاد است و در آخر کتاب دارالسلام عراقی ضمن معجزات و دیدن آثار توسل به اهل بیت (علیه السلام)، داستان زنده شدن بچه شخص تربت پیچ را که از بام افتاد و مرد، نقل نموده است.

امید ما به شفاعت

چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتیبان [\(۲۵۰\)](#) چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان

در جلد سوم بحارالأنوار از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مروی است که فرمود:

هر پیغمبری را دعای مستجابی است که انبیای گذشته در دنیا از خدا خواستند و به آنها داد؛ اما من این دعا را برای گناهکاران امتم در روز قیامت ذخیره کرده‌ام (امید است که این رحمت و اسعه شامل ما بشود [\(۲۵۱\)](#)).

راجع به شفاعت حضرت زهرا (علیها السلام) هم روایات متعددی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه رسیده که در روایتی پس از ذکر کیفیت ورود مخدره به محشر و تشریفات خاصی که دارد، می‌فرماید:

هر زنی که نماز واجبش ترک نشده و روزه‌اش فوت نگردیده باشد و حج و زکات را در صورت وجوب ادا کرده باشد و شوهرش هم از او راضی باشد، به شفاعت حضرت زهرا (علیها السلام) خواهد رسید [\(۲۵۲\)](#).

البته این موضوع باعث غرور نباید بشود که چون چنین است و شفاعت اهل بیت، حتمی است، ما هم هر کاری که دلمان خواست بکنیم. نه این طور نیست. ای بسا گناهایی که شخص را بی‌ایمان از دنیا می‌برد که نوبت به این حرفها نمی‌رسد. و ای بسا گناهایی که آنقدر شخص باید در جهنم بماند تا پاک شود و قابلیت شفاعت را پیدا کند [\(۲۵۳\)](#)، پس همیشه شخص باید هم بترسد و هم امیدوار باشد.

اعراف چیست؟

... و علی الأعراف رجال يعرفون كلا بسيماهم... [\(۲۵۴\)](#).

بنابر اخبار اهل بیت (علیه السلام) اعراف مکان مرتفعی است که بر صراط قرار دارد. خدای تعالی محمد و آل را در آن جا جای می‌دهد. هرکسی شیعه است، از نور پیشانی‌اش پیداست که دارای ولایت است. امیرالمؤمنین اجازه ورودش را به بهشت می‌دهد.

پس بنابر این خبر، معنای آیه شریفه می‌شود: و علی الأعراف رجال یعنی محمد و علی. یعرفون کلا می‌شناسند همه را (از آنهایی که از صراط می‌گذرد)، بسیمهم؛ به چهره‌هایشان.

در تفسیر دیگر درباره اعراف این است که همان سوری است که بین بهشتیان و جهنمیان در صراط زده می‌شود که در سوره حدید خدای تعالی بیان می‌فرماید:

روزی که می‌بینی اهل ایمان را در حالی که نورشان از جلو و طرف راست می‌تابد، بشارت باد شما را که امروز بهشت جاودان که از زیر آن جویها در جریان است، برای شماست، این کامیابی بزرگی است. روزی که منافقها به آنهایی که ایمان آورند گویند به ما بنگرید تا از نور شما بگیریم، گفته می‌شود: برگردید به دنیا و نوری بجوید، پس بین ایشان دیواری زده می‌شود که دری دارد از داخل، رحمت است برای مؤمنین و بیرونش (از برای کفار) عذاب (۲۵۵).

در تفسیر وارد است: نوری که جلوشان است، نور اصول عقاید و ولایت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است و در طرف راست، نور عبادات می‌باشد. بعضی نورشان به مقداری که چشم می‌بیند و برخی به قدری نورشان کم است که گاه روشن و گاه خاموش می‌شود و افتان و خیزان صدا می‌زنند: ...ربنا اتمم لنا نورنا... (۲۵۶)؛ پروردگارا! نور ما را تمام کن که بتوانیم به منزل برسیم.

این‌جا نور کسی به کار کسی نمی‌خورد، هر چند منافقین و گنهکاران التماس کنند که از نور سعادت‌مندان بهره ببرند، فایده‌ای ندارد و دیواری بین آنها زده می‌شود که همان اعراف است (بنابر تفسیر).

گویند: ای مؤمنین! مگر ما با شما نبودیم؟ جواب می‌دهند چرا لیکن شما نفستان فریبتان داد و غرور شما را گرفت. از خدا دوری کردید و فکر امروز نبودید (امروز دیگر چاره‌ای ندارید، جایگاه شما آتش است (۲۵۷)).

ضمناً خواستم موعظه‌ای هم شده باشد که فکر نوری برای آن روز باشیم پیش از آن که چاره‌ای نداشته باشیم.

وجه سوم در اعراف این است که جایی است بین بهشت و جهنم که در آن مستضعفین؛ یعنی دیوانه‌ها و بچه‌های نابالغ که از دنیا رفته‌اند و آنهایی که عقلشان کامل نبوده در آن جا دارند (۲۵۸) که البته مانند بهشتیان در خوشی و نعمت نیستند لیکن از لحاظ عذاب هم معذب نمی‌باشند (۲۵۹).

بهشت، پاداش کردارهای نیک

در آخرت جایی را پروردگار عالم خلق فرموده و ذخیره برای کسانی که با ایمان و تقوا از این‌جا بروند قرار داده است. در این مهماتخانه، انواع پذیراییها و اقسام نعمتها و لذتها که در خور بزرگی خداوندی و وسعت آن عالم است و به دانستن حقیقت و تفصیل آن برای اهل این عالم محال است و به عین مانند

اطلاع یافتن بچه‌ای که در رحم است از بزرگی و اوضاع و گزارشات دنیاست و لذا در قرآن مجید، مجملأ می‌فرماید:

هیچ‌کس نداند چه نعمتهای بزرگی که چشم آنها را روشن می‌کند برای ایشان ذخیره شده، در برابر کردارهای نیک آنها (۲۶۰).

و نسبت به نعمتهای بهشتی بیان کلی می‌فرماید:

برای بهشتیان در بهشت آنچه را که بخواهند موجود است و نزد ما از آنچه که بخواهند زیادتر است (۲۶۱).

و نیز در جای دیگر می‌فرماید: بهشتیان آنچه را بخواهند، در آن همیشگی خواهند بود (۲۶۲).

خلاصه، جایی است که در آن ناکامی و ناراحتی نیست، اندوه و ضعف، پیری و مرض، خستگی و کسالت در آن جا راه ندارد. سلامتی مطلق از هر حیث آن‌جاست، لذا نامش دارالسلام می‌باشد. سلطنت حقیقیه که عبارت از قدرت تامه است به طوری که هر چه بخواهد بشود، برای بهشتیان است که: ان أهل الجنة ملوک.

و در سوره دهر می‌فرماید: زمانی که ببینی آن‌جا خواهی دید نعمت فراوان و سلطنت و پادشاهی بزرگ را (۲۶۳). در این‌جا به پاره‌ای از نعمتهای بهشتی که در قرآن مجید است، اشاره می‌شود.

خوردنیها و آشامیدنیهای بهشت

و لحم طیر مما یشتھون (۲۶۴).

گوشت مرغ از آنچه میل داشته باشند، در بهشت موجود است.

و فکھة مما یتخیرون (۲۶۵)

و میوه از هر نوعی که اختیار کنند.

و فکھة کثیرة * لا مقطوعة و لا ممنوعة (۲۶۶)

و میوه که هیچ وقت تمام نشود و از بهشتیان منع نگردد.

فیهما فکھة و نخل ورمان (۲۶۷)

در بهشت، میوه و درخت خرما و انار است.

در بهشت است جویبهایی که از آب خالص که دگرگونی ندارد و جویبهایی که از شیر است که مزه آن تغییر نکرده و جویبهایی که از شراب ناب است که موجب لذت و فرح خورندگان است (یعنی مثل شراب

دنیوی که متعفن و مضر و بیهوش کننده می باشد نیست بلکه خوشبو و گوارا و بی ضرر و زیادکننده هوش و پاک کننده است (۲۶۸) و نیز جوییهایی از عسل خالص از جمیع فضولات می باشد (۲۶۹).

و نیز در بهشت، چشمه های متعددی است که هر يك را خاصیت و حلاوت به خصوصی است و به اسم مناسب آن نامیده می شود؛ مانند چشمه های کافوریه، زنجبیلیه، سلسبیل، تسنیم و از همه مهمتر، نهر کوثر است که از زیر عرش الهی جاری می شود. از شیر سفیدتر، از عسل شیرین تر از کره نرمتر، سنگریزه اش زبرجد و یاقوت و مرجان است و گیاهش زعفران و خاکش خوشبوتر از مشک می باشد و مستفاد از اخبار آن است که از زیر عرش، جاری و در بهشت به صورت نهری است و در عرصه محشر در حوض عظیمی قرار می گیرد که قبلاً گفته شد.

پوشیدنیهای بهشت

در سوره کهف می فرماید: زینت کرده شوند بهشتیان در بهشت از دستبندهای ساخته شده از طلا و می پوشند جامه های سبز از سندس و استبرق (۲۷۰).

و در جای دیگر می فرماید: لباس بهشتیان از ابریشم است (۲۷۱).

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مروی است که: چون مؤمن به قصر خود در بهشت رود، بر سرش تاج کرامت نهند و هفتاد حله به رنگهای گوناگون - که به جواهرات بهشتی بافته شده باشند - به او ببوشانند (۲۷۲).

و نیز فرمود که: اگر یکی از لباسهای بهشتی را در این عالم بیاورند، اهل دنیا طاقت دیدنش را ندارند.

و از حضرت صادق (علیه السلام) مروی است که: خدای را در هر روز جمعه نسبت به مؤمنین در بهشت کرامتی است که می فرستد ملکی را با خلعت حله، پس مؤمن یکی از آنها را بر کمر بندد و دیگری را بر دوش افکند و بر هرچه بگذرد از نور آن حله ها روشن گردد (۲۷۳).

کاخهای بهشتی

در چند جای قرآن می فرماید: خدا شما را داخل می کند در بوستان هایی که از عمارات آن جاری می شود جویها و مسکنهای پاکیزه در بوستانهایی که برای شما همیشگی است، این سعادت و رستگاری بزرگی است (۲۷۴).

در سوره زمر می فرماید: بهشتیان را غرفه هایی است که از بالای آن غرفه هایی بنا گردیده شده است، از زیر آن جویهای روان جاری است (۲۷۵).

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مروی است که: آن غرفه ها از مروارید و یاقوت و زبرجد بنا شده و سقف آن از طلاست و هر غرفه هزار در دارد از طلا و بر هر دری موکلی است (۲۷۶). و در تفسیر و مساکن طیبة از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مروی است که فرمود: قصری است در بهشت از لؤلؤ، در آن قصر هفتاد خانه از یاقوت سرخ و در هر خانه هفتاد حجره از زمرد سبز و در هر حجره

هفتاد تخت است و بر هر تختی هفتاد فرش از هر رنگی است و بر هر فرشی حورالعینی می‌باشد و در هر حجره هفتاد خوان طعام است و در هر خوانی هفتاد قسم طعام است و در هر حجره‌ای هفتاد خادمه می‌باشد و خدای تعالی چنان قوه‌ای به مؤمن می‌دهد که از تمام آنها بهره می‌برد (۲۷۷).

کرسیه‌ها، فرشها و ظرفهای بهشتی

بهشتیان بر تختهای بهشتی تکیه زندگاند، ثواب و جزای نیکویی است (۲۷۸).

و در سوره واقعه می‌فرماید: علی سرر موضونه (۲۷۹)؛ بر تختها و کرسیهایی که از مفتول طلا بافته شده و مزین به جواهر است، نشسته باشند.

و در سوره الرحمن می‌فرماید: تکیه زندگاند بر فرشهایی که آستر آنها از استبرق است (۲۸۰).

و مجلاً در قرآن مجید برای انواع لباسها و فرشهای بهشتی، اسامی چندی ذکر شده؛ مانند: استبرق و حریر، رُرف، نمارق و زرابی که حقیقت آن دیدنی است، نه گفتنی و شنیدنی.

و راجع به ظرفهای بهشت، در سوره واقعه می‌فرماید: دور می‌زنند بر اهل بهشت غلامان با قدحها و ابریقها از طلا و نقره و اقسام جواهر و با کاسه‌ها از شراب ناب (۲۸۱).

و در سوره دهر (۲۸۲) می‌فرماید: دور داده می‌شود بر بهشتیان ظرفهای نقره و قدحهایی که از بلورند و آن بلورها از نقره است (یعنی صفا و درخشندگی بلور را دارند و سفیدی و نرمی نقره را).

حوریان بهشتی

چون اعظم نعمتهای جسمانی در بهشت، حوریان هستند؛ لذا در قرآن مجید، زیاد ذکر آنها شده و علت این‌که به این نام خوانده می‌شوند این است که حور به معنای سفید اندام و عین به معنای گشاده چشم هر دو در ایشان موجود می‌باشد. یا این‌که سفیده چشم آنها در نهایت سفیدی و سیاهی آن در غایت سیاهی و صفا و طراوت است و ممکن است وجه تسمیه آنها به این نام این باشد که چشمها از دیدن جمال ایشان، حیران و مبهوت (و به اصطلاح سفید) می‌شود.

در سوره واقعه، آیه ۲۲-۲۳ می‌فرماید: و حور عین * کأمثال اللؤلؤ المكنون.

حوریان مانند مروارید پوشیده شده در صدفند که غباری بر آن ننشسته و دست غیر به او نرسیده است.

و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مروی است که: در بهشت نوری پدیدار شود، بهشتیان گویند چه نوری است؟ گویند: این روشنایی دندان حوری است که بر روی شوهرش خندیده است.

و نیز می‌فرماید: انا أنشأنهن انشاء * فجعلنهن أبكارا (۲۸۳).

ما حوریان را ابتدا (و بی‌سبب پدر و مادر) آفریدیم و ایشان را دوشیزه قرار دادیم.

عربا تراباً؛ دوستان و عاشقان شوهران خود هستند (با ناز و کرشمه و شیرین سخنی و همگی همسن که در سن شانزده سالگی باشند؛ چنانچه مردان بهشتی به سن ۳۳ سالگی هستند).

و در سوره الرحمن، آیه ۵۶ می‌فرماید: فیهن قصرت الطرف... .

در بوستانهای بهشت، حوریانی هستند که چشم فرو هشته‌اند از نگاه به غیر شوهران خود و به ایشان دست درازی نکرده باشد قبل از بهشتیان کسی از انس و جن.

گویا ایشان از یاقوتند در سرخی و مرجانند در روشنائی و سفیدی: کأئهن الیاقوت و المرجان (۲۸۴).

و مروی است: حوری که هفتاد حله پوشیده باشد، مغز ساق او در پس آن حله‌ها دیده می‌شود؛ مانند رشته سفید از ورای یاقوت (۲۸۵). ژ

و در سوره بقره، آیه ۲۵ می‌فرماید: ... و لهم فیها أزواج مطهرة و هم فیها خلدون.

برای صاحبان ایمان و عمل صالح در بهشت، زنهایی است که از هر حیث پاک و پاکیزه‌اند از آن جمله حائض نمی‌شوند، بلکه از هر کثافتی و نجاستی دورند و نیز تکبر و خودستایی نمی‌کنند و بر یکدیگر غیرت نمی‌ورزند.

و مروی است که: بر بازوی راست حور از نور نوشته شده: الحمد لله الذی صدقنا وعده و بر بازوی چپ: الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن.

و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مروی است - ضمن حدیث مفصلی - که فرمودند: خداوند حوری را خلق فرمود که بر گونه راست او نوشته شده: محمد رسول الله و بر گونه چپ: علی ولی الله و بر پیشانی او الحسن و بر ذقن او: الحسین و بر دو لب او: بسم الله الرحمن الرحیم.

ابن مسعود پرسید این کرامت برای کیست؟

فرمود: برای کسی که از روی حرمت و تعظیم بگوید: بسم الله الرحمن الرحیم.

ناگفته نماند که زنان مؤمنه که با ایمان از دنیا رفته و بهشتی باشند، جمالشان از حور بیشتر است و آیه شریفه: فیهن خیرات حسان (۲۸۶)؛ یعنی: در بوستانهای بهشت، زنانی باشند که به حسن خلق پیراسته و به حسن خلقت آراسته‌اند (به زنان دنیوی که بهشتی اند، تفسیر شده است).

و مجلسی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کند که: خیرات حسان زنهایی مؤمنه عارفه شیعه‌اند که داخل بهشت می‌شوند و ایشان را به مؤمن تزویج کنند.

و مروی است: زنانی که بهشتی باشند و در دنیا شوهر نکرده باشند یا این که شوهرانشان در بهشت نباشند، به هر یک از اهل بهشت که مایل باشند، ازدواج می‌کنند و اگر شوهرانشان در بهشت‌اند، به میل

خود با آنان ازدواج خواهند کرد و اگر در دنیا شوهران متعدد کرده با آخری آنها یا هر يك که خلقش نیکوتر و نیکوتر اش بیشتر است، ازدواج می‌کند.

گلها و عطرهاى بهشتی

در سوره الرحمن می‌فرماید: برای کسی که بترسد از ایستادن نزد پروردگارش (یعنی از موقف حساب که شرحش گذشت، بترسد و گناه نکند) دو بوستان است که دارای جمیع فنون و اقسام میوه‌ها و گیاهها و گلهاست (۲۸۷).

و مجلسی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده که: اگر زنی از زنان بهشت در شب تار از آسمان اول مشرف به زمین شود، بوی خوش او به مشام جمیع اهل زمین برسد.

و از امام صادق (علیه السلام) مروی است که: بوی عطر بهشت تا هزار سال راه می‌رسد.

و نیز مروی است که: خاک بهشت، مشک است. و از روایات کثیره معلوم می‌شود که در و دیوار و زمین بهشت و هرچه در آن است، تماماً معطر است.

در سوره دهر، آیه ۱۳ می‌فرماید: لا یرون فیها شمسا و لا زمهیرا.

بهشتیان در بهشت، آفتاب و گرمای آن را نمی‌بینند و همچنین سرما را (یعنی در هوای معتدل هستند و احتیاجی به آفتاب و روشنایی آن ندارند، بلکه همان نور ایمان و عمل صالح ایشان را بس است؛ چنانچه گذشت).

و مروی است که نور حوریان بر نور آفتاب غالب است.

بلکه از روایات کثیره این طور استفاده می‌شود که: هرکه و هرچه در بهشت است حتی لباس و فرش و ظرف، تماماً نور افشانی می‌کنند.

نغمه‌ها و آوازهای بهشتی

از آنجایی که هرچه در دنیا از انواع نعمتها و لذتهاست، تماماً قطره و نمونه‌ای است از آنچه در بهشت است و اصل و خالص آن در آن جاست، مرتبه کامله صدای خوش و حقیقت، آن هم در بهشت است، به طوری که اگر نغمه‌ای از آوازهای بهشتی به گوش اهل دنیا برسد، طاقت نیاورده و هلاک می‌شوند؛ چنانچه آواز داوود پیغمبر با این‌که در این دنیا بوده، کسی طاقت شنیدنش را نداشت و حیوانات متضاده در موقع خواندنش، اطرافش جمع می‌شدند و مدهوش می‌افتادند و در آن حال با یکدیگر کاری نداشتند و همچنین خلق هنگام خواندنش، عده‌ای می‌افتادند، بعضی هلاک می‌شدند.

در خطبه مبارکه حضرت امیرالمؤمنین در نهج البلاغه ضمن بیان حالات انبیا می‌فرماید: و داوود (علیه السلام) صاحب المزامیر و قاری اهل الجنة (۲۸۸) از این جمله معلوم می‌شود که حضرت داوود (علیه

السلام) در بهشت برای بهشتیان خواهد خواند؛ البته با نغمه‌ای بهشتی و بهشتیان هم طاقت شنیدنش را خواهند.

در مجمع البیان از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مروی است که: بهترین نغمه‌های بهشت آن است که حوریان برای شوهران خود خوانندگی می‌کنند به صدای نیکویی که جن و انس نشنیده باشند، اما نه به روش مزمار (آلت موسیقی است) بلکه به تسبیح، تحمید و تقدیس پروردگار عالم (۲۸۹).

و نیز مروی است که: مرغان بهشتی به بهترین نغمه‌ها خوانندگی می‌کنند.

و از حضرت صادق (علیه السلام) پرسیدند آیا در بهشت غنا و سرود هست؟ فرمود: در بهشت درختی است که خداوند امر می‌فرماید بادهای بهشت را که بوزند پس، از آن درخت آوازه ظاهر می‌شود که خلاق هرگز به آن خوبی، سازی و نغمه‌ای نشنیده باشد (پس فرمود): این عوضی است که از آن که در دنیا از ترس خدا گوش دادن به غنا را ترك نموده است (۲۹۰).

نعمتها و لذتهای معنوی و روحانی

نعمتهای روحانی هم در بهشت انواع متعددی دارد که ادراک آن از عقول ما خارج است. از آن جمله پرده از جلو چشم ادراک برداشته می‌شود؛ یعنی آنچه را که در دنیا دانسته بود، این‌جا می‌بیند و به حقایق و معرفت الهیه - که در دنیا آرزوی او بود - می‌رسد. خصوصاً معرفت و لقای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل.

در تفسیر صافی ضمن آیه: و أقبل بعضهم علی بعض یتساءلون (۲۹۱)، می‌نویسد؛ یعنی عن المعارف و الفضائل (۲۹۲)، بهشتیان معارف الهیه و فضایل محمدیه (صلی الله علیه و آله و سلم) را با یکدیگر مذاکره می‌کنند.

و از آن جمله است انواع تکریمها و تعظیمهای الهیه؛ مانند این که هر فرد بهشتی، پدر و مادر و همسر و اولادش را اگر صلاحیت دخول بهشت را داشته باشند (یعنی با ایمان رفته باشند) آنها را شفاعت کرده، پهلوی خود می‌برد.

این امر برای احترام مؤمن است، هر چند بستگانش هم اهلیت آن مقام را نداشته باشند؛ چنانچه خدای تعالی در قرآن مجید می‌فرماید: جنت عدن یدخلونها و من صلح من ءابائهم و أزوجهم و ذوریتهم... (۲۹۳).

و نیز پس از استقرار در بهشت، هزار ملک مأمور می‌شوند که برای تهنیت و مبارک باد به زیارت مؤمن بیایند و قصر مؤمن که هزار در دارد از هر دری ملکی وارد می‌شود و بر او سلام می‌کند (۲۹۴) و مبارک باد می‌گوید. از همه بالاتر مکالمه پروردگار عالم است با بنده مؤمن و روایاتی چند در این زمینه رسیده لیکن آنچه را که خداوند در سوره یاسین، آیه ۵۸ ذکر می‌فرماید، کافی است که: سلم قولاً من رب رحیم.

و در تفسیر منهج از جابر بن عبدالله روایت کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: چون بهشتیان در نعمتهای بهشت مستغرق باشند، ناگاه نوری بر ایشان ساطع گردد و از آن آوازی آید که: السلام علیکم یا اهل الجنة .

و از این جاست که گفته شده: آنچه در دنیا نصیب پیغمبران خدا بوده که از آن جمله گفتگو با پروردگار عالم است، در آخرت نصیب بهشتیان می‌گردد.

در جلد دوم بحار الأنوار احادیث مفصله‌ای است در کیفیت تجلیات انوار الهیه برای بهشتیان که از آن جمله مقام رضوان است که در قرآن مجید تذکر فرموده (۲۹۵) و (۲۹۶).

و از آن جمله است نعمت همسایگی و اتصال به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل؛ چنانچه فرمود: یا علی! شیعیان تو بر منبرهایی از نور بارویهای سفید اطراف من هستند و ایشان همسایگان من هستند در بهشت (۲۹۷).

و از آن جمله نعمت خلود در بهشت است، وقتی که متوجه می‌شود که این نعمتهای بزرگ، هرگز از او گرفته نمی‌شود، لذت عجیبی می‌برد که به وصف در نیاید.

از نعمتهای روحانیه آن است که با انبیا و صلحا و مؤمنین تلاقی می‌کند؛ چنانچه در قرآن می‌فرماید: علی سرر موضونه (۲۹۸).

و مروی است که: هر روزی در بهشت به زیارت و ملاقات یکی از پیغمبران اولوالعزم حاضر می‌شوند و آن روز را میهمان آن بزرگوار هستند، پنجشنبه‌ها میهمان خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشند و جمعه‌ها به مقام قرب حضرت احدیت جل و علی دعوت می‌شوند.

موعظه

این مختصری از نعمتهای بهشت بود که ذکر گردید. حالا انصاف دهید آیا عاقلی می‌تواند بر خود هموار کند که از چنین لذایذ و مقامات و درجاتی، خود را محروم نماید (۲۹۹).

برای رسیدن به مقامی از مقامات دنیوی، چه رنجها که می‌برد و چه زحمتهای ناراحتی‌هایی که می‌کشد با آن که یقین ندارد که به مقصود می‌رسد و بر فرض هم که برسد به مرگ از او گرفته خواهد شد؛ ولی نسبت به این مقامات عالی و سعادات باقیه، قدمی بر نمی‌دارد، با آن که هرکس در این راه کوشید، یقیناً به مقصود می‌رسد. علت کوتاهی و مسامحه، پست همتی و دلخوشی به شهوات دو روزه دنیا با هزاران آلودگی آن است؛ چنانچه در قرآن مجید می‌فرماید: بل یرید الانسن لیفجر امامه (۳۰۰).

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) - در خطبه‌ای که در نهج البلاغه است - چنین می‌فرماید:

منزه می‌دانم تو را از هرچه لایق به کبریایی تو نیست در آن حال که آفریننده مخلوقات و خدای مکنوناتی به اعتبار حسن آزمایش تو نزد آفریده‌های خود که به آن اعتبار سرایی را آفریدی که آن بهشت است و در آن جا برای مهمانان، وسایل پذیرایی را از مکان آشامیدن و محل غذا خوردن و حوران پاکیزه منظر و خادمان پری پیکر و غرفه‌های در کمال رفعت و جویهای در عین لطافت و زراعتها در غایت طراوت و میوه‌ها در نهایت نراکت آماده ساختی، سپس نماینده‌ای را فرستادی (که او حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خواند مردمان را به آن سرایی که در آن انواع نعمتهای جاودانی است، پس نه آن دعوت کننده را اجابت نمودند و نه در آنچه ترغیب فرمودی، راغب شدند و نه به سوی آنچه آرزومند گردانیدی،

آرزومند شدند بلکه بر مردار دنیای فریبکار روی آوردند که به خوردن آن رسوا شدند و با یکدیگر آشتی کردند بر دوستی آن جیفه بی‌مقدار و هرکه دوست داشت و واله شد، بر دنیای بی‌اعتبار دیده او را کور ساخت به طوری که عیب و ضرر خود را دیگر نمی‌بیند و دلش را بیمار کرد از ادراک آنچه سزاوار است، پس به دیده بیمار می‌نگرد و به گوش غیر شنوا می‌شنود از چیزی که برایش فایده دارد. به درستی که شهوت‌های دنیا عقلش را پاره کرده و دنیا دلش را میرانده و بر خود شیفته و واله ساخته، پس بنده دنیا گردیده و بنده کسی که چیزی از متاع دنیا در دست او باشد (۳۰۱)

با این که راه سومی در پیش نیست، یا بهشتی یا جهنمی؛ یعنی اگر کسی رو به خدا نرفت، نه تنها از این نعمتها که شمه‌ای از آن ذکر گردید محروم است بلکه جایگاهش دوزخ است و ناراحتیهایی در پیش دارد که شمه‌ای از آن اشاره می‌شود.

دوزخ چیست؟

دوزخ گودالی است بی‌پایان و آتشی است افروخته شده از غضب یزدان و زندان اخروی است که در آن انواع عذابها و اصناف شدتها و اقسام بلاهاست که ادراک آنها فوق فهم ماست و تحقیقاً مقابل و ضد بهشت است؛ چنانچه در بهشت انواع نعمتها و لذتها موجود و ذره‌ای ناراحتی نیست. در جهنم، انواع شدتها و ناراحتیها موجود و اندکی آسایش و راحتی نیست.

در این جا هم به بعضی از اصول عذابها که در قرآن ذکر فرموده، اشاره می‌شود.

خوردنیها و آشامیدنیهای جهنم

ثم انکم ایها الضالون المکذبون * لا کلون من شجر من زقوم (۳۰۲).

پس به درستی که شما ای گمراهان از طریق حق که قیامت را تکذیب کننده‌اید! هر آینه خوردندگان از درختی هستید که از زقوم خواهد بود.

فمائلون منها البطون (۳۰۳).

پس پر کنندگان شکم‌هایتان باشید از زقوم به واسطه شدت گرسنگی.

فشربون علیه من الحمیم (۳۰۴).

آشامندگان باشید بر بالای آنچه از زقوم خوردید از آبی در نهایت گرمی (به سبب زیادی تشنگی).

در خیر است که: عذاب گرسنگی را بر دوزخیان مسلط می‌کنند تا به ناچار شکم‌های خود را از زقوم پر سازند، پس از آن تشنگی را چنان بر آنها چیره می‌کنند و حمیم را برایشان عرضه می‌سازند که بسیار از آن می‌آشامند.

...و سقوا ماء حمیماً فقطع أمعاءهم^(۳۰۵)؛ به قسمی گرم است که اندرون آنها را ریزه ریزه می‌کند. و مروی است که: اگر قطره‌ای از آن بر کوه‌های دنیا بریزند، آنها را متلاشی می‌سازد.

فشربون شرب الهمیم^(۳۰۶).

آشامندگان باشید از حمیم مانند آشامیدن شتران بسیار تشنه و مدتها آب ندیده^(۳۰۷).

هذا نزلهم یوم الدین^(۳۰۸).

این زقوم و حمیم پیشکش ایشان است در روز جزا (یعنی عذاب ابتدایی و مقدماتی است و اما آنچه برای آنها تدارک شده از انواع خوردنیها و آشامیدنیهای سخت، پس قابل شرح و بیان نیست).

و در سوره حم دخان می‌فرماید: ان شجرت الزقوم * طعام الأئیم * کالمهل یغلی فی البطنون * کغلی الحمیم^(۳۰۹).

به درستی که درخت زقوم (میوه و برگ آن) خوراک کسی است که بسیار گناکار است (و گفته شده که مراد کافر معاند است) و زقوم مانند چیزی است که به آتش گداخته شده باشد (چون مس و روی و گفته شده که مهل، روغن زیت جوش آمده است).

زقوم؛ در شکمهای کفار مانند آبی که بی‌نهایت گرم شده باشد، می‌جوشد، یا مثل روغن زیت که حرارت زیاد ببیند و از همان آب جوش بر سر آنها می‌ریزند تا ظاهر و باطن آنها را بگدازد: ...یصب من فوق رعو سهم الحمیم^(۳۱۰).

و نیز می‌فرماید: ان لدیناً أنکالا و جحیما * و طعاماً ذا غصة و عذاباً ألیماً^(۳۱۱).

نزد ما است قیده‌های بزرگی که باز شدنی نیست و آتش بزرگی و خوراک گلوگیری و شکنجه دردناکی است.

و از حضرت باقر (علیه السلام) منقول است که: درخت زقوم، از قعر جهنم بیرون می‌آید و میوه و برگ و خار آن از آتش است و از سیر تلخ‌تر و از مردار، گندیده‌تر و از آهن سخت‌تر است.

از جمله طعامهای جهنم، غسلین است: و لا طعام الا من غسلین^(۳۱۲). و در مجمع البحرین گوید: از آنچه از شکم دوزخیان بیرون می‌آید پس از خوردن زقوم، همان دوباره خوراکشان می‌شود و از آن جمله ضریع است.

و مروی است که: آن چیزی است شبیه خار از حنظل تلخ‌تر و از لاشه، بدبوتر و از آتش، سوزنده‌تر است.

دیگر صدید است که: و یسقی من ماء صدید^(۳۱۳) و آن چرک و خونی است که از عورت زناکاران در جهنم خارج می‌شود.

دیگر غساق است: الا حمیما و غساقاً^(۳۱۴) و بعضی از مفسرین فرموده‌اند که آن چشمه‌ای در دوزخ است که سمهای حیوانات سمی در آن جاری است.

لباس اهل جهنم

...قطعت لهم ثياب من نار...^(۳۱۵).

برای کفار جامه‌هایی از آتش بریده شده و مهیا گردیده است.

و منقول است که: جامه‌ای از مس گداخته شده می‌سازند.

و در سوره ابراهیم، آیه ۵۰ می‌فرماید: سرابیلهم من قطران و تغشی وجوههم النار.

لباسهای ایشان از قطران است و می‌پوشانند رویه‌ایشان را آتش (و قطران، چیزی است سیاه و بدبو که بیشتر جربدار می‌ماند که او را با پوست می‌سوزانند و نیز به آتش، زود مشتعل می‌گردد).

مروی است که اگر جامه‌ای از جامه‌های جهنم را بین آسمان و زمین دنیا آویزان سازند، تمام اهل زمین از بوی گند و حرارتش خواهند مرد.

شناخت گنهکاران

يعرف المجرمون بسیمهم فیؤخذ بالنوصی و الأقدام^(۳۱۶).

گنهکاران به سیمایشان شناخته می‌شوند که کبودی چشم و سیاهی روی نشانه آنهاست. آنگاه به موهای جلو سر و به قدمها گرفته شوند؛ یعنی گاهی با موی سر و دفعه‌ای با پا به دوزخ کشانده می‌شوند یا این‌که گروهی را با موی پیشانی و گروهی را با پاها به آتش می‌کشند.

اذ الأغل فی أعنقهم و السلسل یسحبون * فی الحمیم ثم فی النار یسجرون^(۳۱۷)

زمانی که غلها در گردنهایشان است با زنجیرها کشانیده می‌شوند در حمیم، سپس در آتش افروخته می‌شوند.

...تری الذین کذبوا علی الله و جوههم مسودة...^(۳۱۸).

می‌بینی کسانی را که بر خدا دروغ گفتند، روزهایشان سیاه است.

تلفح و جوههم النار و هم فیها کلحون^(۳۱۹).

آتش، رویه‌ایشان را می‌سوزاند و ایشان زشت رویانند (یعنی مانند کله گوسفند بریان شده، دندانها نمایان و لبها آویزان است).

موکلین جهنم

...علیها ملائكة غلاظ شداد لا یعصون الله ما أمرهم... (۳۲۰).

بر آتش جهنم ملائکه‌هایی هستند که غلیظ و شدیدند و رحمی بر جهنمیان ندارند و مخالفت نمی‌کنند خدای را در آنچه از عذاب جهنمیان مأمورند.

و لهم مقمع من حديد (۳۲۱).

به دست خزنه جهنم، گرزهای آهنین است که بر سر جهنمیان می‌کوبند، هر وقت که بخواهند از جهنم فرار کنند (و در وزن آن رسیده که اگر جن و انس جمع شوند يك مقمعه (عمود آهنی) جهنم را نتوانند بلند کنند).

و مروی است. دو چشم موکلین دوزخ مثل برق جهنده است و نیشهای آنها مانند بلندیهایی کوههاست. آتش از دهان آنها خارج می‌شود. ما بین دو کتف آنها يك سال راه است و می‌توانند به يك دست، هفتاد نفر را بلند کرده در آتش اندازند.

جهنم و درهای آن

لها سبعة أبواب لكل باب منهم جزء مقسوم (۳۲۲).

برای دوزخ هفت در است و هر عده‌ای از جهنمیان از دری که به آنها اختصاص دارد، وارد می‌شوند.

اسامی هفت در جهنم - چنانچه از حضرت امیر (علیه السلام) رسیده - بدین قرار است:

اسفل درکات آن جهنم است و فوق آن، لظى و فوق آن، حطمه و فوق آن، سقر و فوق آن، جحیم و فوق آن، سعیر و فوق آن، هاویه می‌باشد و البته عذابهای این طبقات متفاوت خواهد بود (۳۲۳).

از ظاهر آیات شریفه معلوم می‌شود که آتش جهنم بر خلاف آتش دنیا دارای ادراک و شعور است؛ چنانچه می‌فرماید:

روزی که به جهنم می‌گوییم آیا پر شدی از اهل عذاب؟ پس در جواب می‌گوید: آیا باز هم اهل عذاب هستند؟! یعنی مرا هم گنجایش و هم اشتیاق به زیادت است (۳۲۴).

و نیز آتش جهنم اهل عذاب را می‌شناسد و به آنها حمله می‌کند و جاذبه دارد و نعره زنده است؛ چنانچه می‌فرماید: چون ببیند آتش جهنم ایشان را از جایی دور، از آن آتش آواز جوشیدن از زیادی خشم و غریدن بشنوند (۳۲۵).

و از حضرت صادق (علیه السلام) مروی است که: صدای خروش جهنم را خواهند شنید.

در جای دیگر می‌فرماید: تکاد تمیز من الغیظ... (۳۲۶)؛ نزدیک باشد که پاره‌پاره شود از خشم بر کافران.

و مروی است که: در موقع عبور مؤمن از صراط، صدای آتش جهنم بلند می‌شود که ای مؤمن! از من زود دور شو که نورت التهاب مرا خاموش می‌کند، چون مؤمن از رحمت و آتش جهنم از غضب می‌باشد و رحمت حق بر غضب غالب است: یا من سبقت رحمته غضبه.

و بالجمله شواهدی بر این که آتش جهنم مثل سایر موجودات اخرویه صاحب حیات و دارای ادراک و شعور است، دوست دوستان خدا و دشمن دشمنان خداست، داریم.

از اوصاف جهنم این است با این که اگر جن و انس را در آن جای دهند، هنوز جا دارد، مع الوصف جای هر یک از جهنمیان تنگ و در فشارند مانند میخی که در دیوار بکوبند؛ چنانچه در سوره فرقان می‌فرماید:

چون در انداخته شود، جهنمیان در دوزخ در مکانی تنگ به جهت عذابشان در حالی که به زنجیرهای آتش بسته شده باشند (۳۲۷).

به قسمی در فشارند که آرزوی هلاکت کنند، یا این که گویند: وا اسفا! واویلا! به همان اندازه که بهشتیان در روشنایی هستند، دوزخیان در ظلمت و تاریکی و وحشت و دهشت ابدی هستند؛ مانند کسی که در قعر دریایی گرفتار شود که ظلمات امواج مترامه او را احاطه کرده باشد. در سوره نور می‌فرماید: به قسمی است که اگر دستش را بیرون آورد، نمی‌تواند ببیند (۳۲۸).

عذابهای روحانی

برای دوزخیان، علاوه بر شکنجه‌های جسمانی، عذابهای روحانی است، از آن جمله تذکر به این موضوع که این‌جا همیشه خواهند ماند و نجاتی برایشان نخواهد بود که این سخت‌ترین عذابهای دوزخیان است و شکی نیست که کفار و منافقین که حجت برایشان تمام شده باشد و بی‌ایمان مرده باشند، در عذاب جهنم همیشگی خواهند بود؛ چنانچه در سوره بینه، آیه ششم می‌فرماید: ان الذین کفروا من اهل الکتب و المشرکین فی نار جهنم خلدین فیها....

و در جای دیگر می‌فرماید: ذلك جزاء أعداء الله النار لهم فیها دار الخلد... (۳۲۹) پس جزای دشمنان خدا آتش است و جای همیشگی ایشان است بلکه بیرون آمدنشان را از آتش دوزخ، تشبیه به محال فرموده، در آن جا که می‌فرماید: ...و لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط....

داخل نخواهند شد ایشان در بهشت تا این که شتر از سوراخ سوزن بگذرد.

یعنی چنانچه این امر محال است، پس دخول کفار در بهشت هم محال خواهد بود و اخبار وارده در مقام بسیار است و کسی که ذره‌ای ایمان در قلبش باشد، همیشه در جهنم نخواهد ماند.

دیگر از عذابهای روحانی این است که متوجه می‌شود از الطاف و رحمت‌های بی‌پایان حضرت آفریدگار محروم مانده است. به علاوه مورد غضب و بی‌اعتنایی خداست؛ چنانچه می‌فرماید: کلاً انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون (۳۳۰).

جز این نیست که ایشان از پروردگار خود در حجابند (یعنی از رحمت و احسان و ثوابهای الهی محروم خواهند بود).

و در جای دیگر می‌فرماید: ایشان را جزای نیکی در آخرت نیست و خداوند با ایشان سخن نمی‌فرماید و نظر رحمت و شفقت به آنها نمی‌کند (۳۳۱).

از آن جمله است حسرت و هم و غمهایی که بر آنها وارد می‌شود که اگر در دوزخ، مرگ بود، هر روزی مرگی داشتند از شدت اندوه چنان‌که خدای تعالی می‌فرماید:

نشان می‌دهد پروردگار عملهایشان را که اسباب اندوه بر آنهاست (۳۳۲).

و در جای دیگر می‌فرماید: و روزی که ظالم، دو دست خود را با دندانهایش می‌جود و می‌گوید: ای کاش! با فرستاده خدا راهی تحصیل کرده بودم (۳۳۳).

و از حضرت صادق (علیه السلام) مروی است که: پس از استقرار بهشتیان در بهشت و دوزخیان در جهنم، روزه‌هایی بین دوزخ و بهشت باز می‌شود. منادی ندا می‌کند ای بهشتیان! منازل جهنمیان را ببینید، اگر مخالفت خداوند را نموده بودید، در این منازل جای شما بود (و بعد می‌گوید): ای جهنمیان! منزلی که در بهشت است ببینید، اگر اطاعت خداوند را نموده بودید، جای شما این‌جا بود، پس چنان اندوه و حسرتی عارض‌شان می‌شود که اگر مردن میسر بود، می‌مردند.

از آن جمله، انواع سرزنشها و توبیخها و سخریه‌ها که از طرف خداوند عالم و ملائکه و بهشتیان و شیاطین به آنها وارد می‌شود؛ چنانچه خداوند به آنها می‌فرماید:

آیا شما را پیغمبرانی نیامد که به شما خبر بدهد آیات مرا و شما را از چنین روزی بترسانند؟! گویند بلی بر ضرر خود شاهدیم (۳۳۴).

و باز می‌فرماید: آیا شما را در دنیا مهلت ندادیم به مقداری که بتوانید با خبر و متذکر شوید و آمد شما را ترساننده از چنین روزی، پس بچشید عذاب را که برای ظالمین یاری کننده‌ای نیست (۳۳۵).

و امثال این قسم خطابات زیاد است، خزنه جهنم هم اهل جهنم را سرزنش می‌کنند؛ چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

هرگاه انداخته شود فوجی و دسته‌ای در جهنم، خزنه جهنم از آنها می‌پرسند آیا شما را ترساننده نیامد؟ گویند آری آمد لیکن ما آنها را تکذیب نمودیم و گفتیم شما در گمراهی بزرگی هستید و گویند: اگر ما اهل شنیدن حق و تعقل و فهم بودیم، هیچ‌گاه جهنمی نمی‌شدیم، پس خودشان اقرار به گناه خود کنند (۳۳۶).

شیاطین هم آنها را سرزنش می‌کنند. و مروی است که دوزخیان از ترس این که مبتلا به شماتت ایشان نشوند، کمتر از شدت عذاب ناله می‌کنند و در آیه شریفه می‌فرماید: و شیطان به دوزخیان پس از تمام شدن کار و فرار گرفتن آنها در آتش، گوید: جز این نیست که خداوند به شما وعده حقی داد و من هم وعده دروغی، من به شما قدرتی نداشتم جز این‌که وسوسه نمودم و شما به سوء اختیار خود، وعده

دروغی مرا اجابت نمودید، پس مرا ملامت نکنید خودتان را ملامت کنید. امروز نه من از شما فریادرسی می‌توانم بکنم، نه شما از من. امروز من از شما بیزارم از این که مرا در دنیا شریک خداوند قرار دادید، جز این نیست که برای ستمکاران، شکنجه دردناکی است (۳۳۷).

بهشتیان هم آنها را سرزنش می‌کنند؛ چنانچه در سوره اعراف می‌فرماید:

بهشتیان دوزخیان را ندا کنند و گویند: آنچه را که پروردگاران به ما وعده داده است از ثوابها به تحقیق یافتیم، آیا شما هم آنچه را که پروردگارتان وعده داده از عذابها نیز یافتید؟ گویند: بلی رسیدیم به آن عذابها، پس منادی ندا کند در بین ایشان که لعنت خدا بر ستمکاران است (۳۳۸).

و در سوره مطففین می‌فرماید: امروز مؤمنین بر کفار می‌خندند و آنها را مورد استهزا و مسخره قرار می‌دهند، این سخریه، در مقابل مسخره‌هایی است که کفار در دنیا به مؤمنین می‌نمودند (۳۳۹).

از جمله عذابهای روحانیه، مصاحبت با شیاطین و سایر دوزخیان است. به همان اندازه که بهشتیان با یکدیگر انس دارند و از ملاقات یکدیگر لذت می‌برند، دوزخیان با یکدیگر دشمن‌اند و نهایت تناکر و تنافر بین آنها است و این معنا در قرآن مجید تذکر داده شده، آن‌جا که می‌فرماید:

و هر که خود را بر کوری دارد از یاد کردن خداوند رحمان، پس بر او شیطان را مسلط می‌سازیم که همنشین او شود. آنها را از راه حق باز می‌دارند و ایشان می‌پندارند که راه یافتگانند، تا وقتی که کافر با شیطانی که همراه اوست در محل جزای ما حاضر شود، به او گوید: ای کاش! میان من و تو، به اندازه دوری مشرق و مغرب از یکدیگر بود، پس بد همنشینی است (۳۴۰).

و مروی است که هر دو را در يك زنجیر بسته و در دوزخ افکنند و درباره دشمنی اعوان ظلمه و پیروان پیشوایان گمراهی از رؤسای خود در سوره بقره آیه ۱۶۶ - ۱۶۷ می‌فرماید:

چون بیزاری جستند آنهایی که پیروی کرده شدند از آنهایی که پیروی آنها را کردند و دیدند عذاب خدای را و بریده شد به ایشان سببها، گویند متابعت کنندگان باطل: کاش ما را بازگشتن به دنیا ممکن بود تا از پیشوایان خود بیزاری می‌جستیم؛ چنانچه امروز آنها از ما بیزاری می‌جویند (۳۴۱).

و درباره دشمنی دوزخیان با یکدیگر، در سوره عنکبوت، آیه ۲۵ می‌فرماید: پس در قیامت بعضی از شما از بعض دیگر بیزاری می‌جوید و نفرین می‌کند (۳۴۲).

و در سوره زخرف می‌فرماید: کسانی که در دنیا دوست بودند در آن روز، دشمن یکدیگر خواهند بود، مگر پرهیزگاران از اهل ایمان که در قیامت هم مثل دنیا دوست یکدیگرند (۳۴۳).

مروی است که: هر دوستی که در دنیا برای خدا نبوده، در آخرت مبدل به دشمنی می‌گردد.

در سوره محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: جز این نیست که برای سرکشها و کسانی که از پیروی حق بیرون رفتند، بدترین بازگشت است که آن دوزخی است که در آن درآیند و بستر و فراش آنها آتش است و بد فراش و آرامگاهی است دوزخ. این شکنجه را باید طاغیان بچشند، پس باید حمیم و

غساق را (که آبی سوزنده در جهنم و چرک سخت گندیده است) بچشند و عذاب دیگری که در شدت مثل عذاب است از نوعهای گوناگون (۳۴۴).

مروی است که: چون پیشوایان گمراهی را در دوزخ اندازند، پشت سرشان اتباعشان را به آنها ملحق نمایند، پس می‌پرسند اینها کیستند؟ خزنه جهنم گویند: اینها گروهی هستند که به رنج و سختی در دوزخ با شما در آیند، پس به آنها گویند: هیچ مرحبا به اینها مباد، ایشان به دوزخ در آیندگاند، پس اتباع گویند: بلکه شما را مرحبا مباد، شما سبب این عذاب برای ما شدید، پس دوزخ بد قرارگاهی است. گویند: پروردگارا! هرکه سبب این عذاب برای ما شد، پس دو چندان فرما عذابش را برای گمراهی خود و دیگران آنچه نقل شد از احوال و گفته‌های دوزخیان، هر آینه راست است و آن جدال و نزاع کردن اهل آتش است با یکدیگر (۳۴۵).

ضعف جسمی انسان

ممکن است چند شبهه در نظرها بیاید که مجماً به آنها اشاره می‌شود و جوابهای هر کدام هم ذکر می‌گردد؛ یکی این که این عذابهای شدید با انسان ضعیف که تاب کمترین آنها را ندارد چگونه است؟ چون در مرحله اولیه نیست و نابود می‌شود، پس مناسبتی با این بدن جسمانی ندارد.

جواب آن است که درست است که بدن در قیامت همان بدن جسمانی دنیوی است، لیکن به قدرت الهیه طوری در آخرت ترکیب می‌شود و به قدری سخت و محکم است که قابل مقایسه با بدن دنیوی نیست و در حقیقت بدن اخروی در لطافت و غلظت، تابع لطافت و غلظت نفسی است که به آن تعلق دارد؛ چنانچه نفس مؤمن در دنیا در نهایت لطافت و نرمی بوده به طوری که در مقابل هر حقی متأثر و تسلیم می‌شود؛ چنانچه در خطبه نهج البلاغه امیر المؤمنین (علیه السلام) است که: المؤمنون هینون لینون (۳۴۶)، پس در آخرت هم بدن آنها مانند نفس شریفشان در کمال لطافت خواهد بود.

همچنین نفس کافر در دنیا در نهایت غلظت و سختی بوده که از سنگ هم سخت‌تر است؛ چنان که در قرآن مجید می‌فرماید: ...فهی کالحجارة أو أشد قسوة... (۳۴۷) و لذا در مقابل هیچ حقی خاضع و منقاد نمی‌گردد، پس در آخرت هم بدنش مانند نفس پلیدش، در نهایت غلظت و سختی است.

و مروی است که: دندان کافر مانند کوه احد خواهد شد (پس بدنش چقدر است؟!).

و به عبارت دیگر: سرای آخرت غلبه معنا بر صورت است و آشکار شدن حقایق و یکی شدن ظاهر و باطنهاست: یوم تبلی السرائر (۳۴۸) است.

و نیز پس از متلاشی شدن بدنشان از عذاب و پاره‌پاره گردیدن اندرون آنها از خوردن زقوم و نوشیدن حمیم و سایر آبهای دوزخ، دو مرتبه بدنهای آنها درست می‌شود؛ چنانچه صریح قرآن است (۳۴۹).

آیا عذاب شدید با عدل می‌سازد؟

شبهه دیگری که ممکن است در بعضی از اذهان بیاید این است که این عذابها به این شدیدی آیا از عدل الهی است؟

این شبهه در اثر قیاس کردن عذابهای الهیه در آخرت است، با شکنجه‌های سلاطین و حکام در دار دنیا. در حالی که به هیچ‌وجه این طور نیست؛ زیرا انتقام سلاطین و حکام از مجرمین، خود از روی تشفی غیظ؛ یعنی دل خنکی است، بر کسی که مخالفتشان را کرده، غضبناک می‌شوند و خونشان به جوش می‌آید، برای خنک شدن دلشان امر می‌کنند که او را به زندان برند، شکنجه دهند، بکشند و غیره، ولی عذابهای اخروی از باب ترتب مسببات بر اسباب، یعنی لازمه بی‌ایمانی، بی‌نوری و ماندن در تاریکی همیشگی است. لازمه رویگردانیدن از خداوند در تنگی و فشار ابدی بودن است. لازمه نادیده گرفتن هر حقی، کوری و کری جاودانی است. لازمه پیروی از شیطان و رؤسای گمراهی، همنشینی ابدی با آنها است. لازمه خوردن مال یتیم یا هر مال حرام دیگر، بر افروخته شدن آتش در باطن است و غیره. پس جهنم از خود شخص است بلکه به نص قرآن مجید آتشگیره دوزخ، خود خلق هستند که از آنها آتش افروخته می‌شود^(۳۰۰).

بنابراین، هر عذابی که به انسان می‌رسد خودش سبب آن را درست کرده و خودش به خود ستم روا نموده و گرنه خدا به کسی ظلم نمی‌کند^(۳۰۱).

کافر را به آن غلظت و سختی که دارد چگونه در بهشت که در نهایت لطافت است می‌شود جای داد؟ با آن که بهشتی که دارالسلام است جای آنهایی است که از هر مرضی دور باشند، چگونه می‌شود کسی را که سر تا پا بیماری قلبی است، پر از حسد و بخل، کینه و عداوت، کبر و غرور است جای داد. محل چنین شخصی دارالمرضی (بیمارستان) جهنم است نه دارالسلام بهشت. و در حقیقت جا دادن کافر در بهشت، مثل ریختن شیشه عطر بر سر کسی که زکام و گریپ دارد می‌باشد. پس جا دادن کافر در دوزخ به هیچ وجه با عدل منافاتی ندارد؛ زیرا معنای عدل این است که هر چیزی را در محل مناسب خود قرار دهد؛ لذا دخول کافر در بهشت محال است؛ چون بر خلاف عدل حقیقی است، اصلاً نمی‌تواند از آن‌جا بهره ببرد مثل این است که عروس زیبایی را برای کوری آرایش کنند یا نغمه دلربایی را برای کری بنوازند.

رحمان را با عذاب چکار؟

باز هم ممکن است از جهت رحمت رحمانیه پروردگار، شبهه‌ای کنند که چطور خداوندی که به بندگانش مهربان است، راضی شود مخلوقش که مورد علاقه و محبت او بوده، در چنین عذابهای مخوفی به سر برد؟

جواب آن است که چنانچه خداوند متعال دارای صفات جمالیه و لطیفه است، دارای صفات جلالیه و قهریه هم می‌باشد؛ چنانچه ارحم الراحمین است: فی موضع العفو و الرحمة، اشد المعاقبین است: فی موضع النکال و النقمه؛ چنانچه بهشت محل ظهور لطف بی‌نهایت اوست، دوزخ محل ظهور قهر شدید اوست. بلی چون رحمتش بر قهر و غضب چیره است^(۳۰۲)، راضی نیست که کسی کافر شود و به دوزخ برود^(۳۰۳) لیکن اگر خلق به سوء اختیار خود رو به آتش روند، آنها را به زور و جبر و اکراه باز نمی‌دارد؛ زیرا بر خلاف حکمت اوست. خدا بی‌نیاز مطلق است احتیاجی ندارد که به او ایمان بیاوریم؛ چنانچه به رحمت و رأفت خود به خلق، توبه را سبب رهایی از این عذابها قرار داده و تا لحظه آخر عمر، این در را گشوده است لیکن اگر خلق از این سبب رحمت رو بگردانند، آنها را مجبور به توبه نمی‌فرماید؛ زیرا توبه اکراهی که توبه نشد. بلی خدا رحمان و رحیم است. از رحمت اوست که جمیع واجبات و مستحبات را امر نموده؛ یعنی آنچه را که سبب استعداد و آماده شدن برای دخول بهشت و جوار حضرتش نافع است، ما را

بدان راهنمایی فرمود؛ چنانچه از جمیع محرمات و مکروهات نهی نموده؛ یعنی از آنچه موجب دوری از خدا و نزدیکی به شیاطین و آتش ابدی است دور باشیم و در حقیقت جمیع تکالیف الهیه ناشی از رحمت و اسعه اوست؛ لذا مؤمن باید مواظبت نماید که در انجام تکالیف مسامحه نشود و بداند اگر تکلیفی از آنها فوت شود، ضرری جبران ناپذیر کرده و به همان اندازه خود را از رحمت پروردگار محروم ساخته است که به هیچ چیز دیگری جبران نمی‌شود.

عمر کوتاه و عذاب همیشگی

اشکال دیگر این است که خلود و همیشگی بودن کافر در جهنم چگونه با عمر کوتاه دنیوی پنجاه یا شصت ساله جور می‌آید؟

جواب آن است که کافری که عمری به کفر به سر برده، در حقیقت يك امر ثابت و غیر قابل زوالی را در همین مدت کم، به سوء اختیارش کسب نموده که لازمه آن ماندن همیشگی در آتش است.

به عبارت دیگر، ظلمی برای خودش تهیه دیده که هیچ‌گاه روشنایی به آن راه ندارد.

چنانچه مؤمن که با ایمان و تقوا از این‌جا رفته، در مدت کم عمرش، امر غیر قابل زوال و بی‌نهایتی را به حسن اختیارش کسب نموده؛ یعنی نوری به دست آورده که هرگز خاموش نمی‌شود؛ چنانچه در بحار است حضرت صادق (علیه السلام) در پاسخ ابوهاشم که از همیشگی بودن در بهشت و دوزخ از حضرت پرسید، فرمود: همیشگی بودن دوزخیان در دوزخ برای این است که نیت‌های آنها در دنیا این طور بوده که اگر همیشه در دنیا بودند همیشه معصیت خدا می‌کردند و همیشگی بودن بهشتیان در بهشت برای این است که نیت‌های آنها این بود که اگر همیشه در دنیا می‌ماندند هیچ‌گاه از فرمانبرداری پروردگار سرپیچی نمی‌کردند، پس نیت‌هاست که سبب خلود بهشتیان و دوزخیان است؛ چنانچه در قرآن مجید می‌فرماید:
هرکس بر طبق نیت خود عمل می‌کند (۳۵۴).

پایان